

R1438



کتاب زینت الزمان
 فی تاریخ هندوستان
 بتألیف شیخ التواریخ و سلاله الامم
 از باب الفوائد عالمها میرزا
 محمد علی قزوینی
 در سنه ۱۲۰۶

بسم الله الرحمن الرحيم

تاج زیبای سخن حمد مالک الملکی است که تاجداران عرصه غیر اخاشنه اطاعت بردوش بهت گذارند و سپاس ستیاس
 سزاوار شاهنشاهی است که تحت نشیمن دوی زمین حلقه انقیادش بگوشش دارند بیت سرا و شایمان گردون فرزند
 بدرگاه او بر زمین نیازند مقدری که رتقی و فقی عالم در دست بهت سلاطین دادگر سپرده مدبری که نظم و نسق طبقات
 بنی آدم بقبضه اقدار خواقین عدل پرور آورده خدائی که بر خلق رحمت گزیده شهنشاهی معدلت آفرید بهترین
 مقالی که بعد از توحید باری تعالی جل شانه تقرب بان جوید لغت سید کانیات و منقبت امام متقیان که آن یکی
 از پیروی بازوی نبوت علم اسلام بر اعلی علیتین برافراخته و آن دیگر بر سر سنجید لایت لاکمونی تا با سیل اسافلین هر
 نگون ساخته صلوات و نیات بعد از این مسرد و برگزیده خدا بر آن یازده نقبا که بر یکی چون مصطفی سرازار قاصد است
 بر آورده و هر فردی چون مرتضی روان نقاب طهارت بیرون کرده نهی را وحشی و حسد را اولی نه همه چون بنی
 همه چون علی اما بعد مؤلف این کتاب میرزا محمد ملک الکتاب چنین مروض رای خاطر فیض ظاهر سلاطین و الملکات
 دانش و شریاران عرصه فیض انفضاء آفرینش میدارد که چون علم تالیف علی است شریف و فنی است لطیف که بواسطه آن
 بمصالح معاش و معاد توان رسید و بعلاوة آن بمفاسد عالم کون و فساد آگاه توان کرد و دید زیرا که صاحبان طبع
 سلیم و ادب از باب ذهن مستقیم به ممارست این فن و مدارست این علم استخراج نواید و مستتاج نتایج که عمل بر آن
 باعث صلاح حال باشد تواند نمود چه بنی آدم را معرفت به شیایا از طریق عقل منیر و یا از راه حس حاصل می شود
 و محالست که بر آثار و اخبار سلف اخلاف را بجز عقل و سماعت آنکی دست دهد و از جمله محسوسات بعضی اند
 مشاهده و بعضی از مسسوسات و امورات کل عالم متعلق بهما هست زیرا که ممکن نیست که شخص واحد هر چیزی را

با کلیه مشاهد نماید و بر صفت باذات و احد خود تجرید آرد پس الاحمال بقول ثقات احتما و نموده سماعت باید پرداخت از
 اینجاست که گفته اند سخن شنوی اهل سعادت ابدیت و حکم که از سناخت احوال اسلاف حاصل آید باز علم تاریخ خوانند
 پس چون سبب استماع بر وجه حسن و نصح اطلاعی استند دهد باشد که وجه قباحت را که در آن نقصان و وبالست دریافته
 هنگام روی داد و گذشته که سبب حسن را که عمل بر آن وجه ترقی در کمال و افتخار اختیار کنند و همین ترک و اخذ موجب سعادت
 سرمدی و باعث دولت ابدیت چنانچه در عقاید و تعالی در قرآن حمید قصص و اخبار امام سابقه را بیان فرموده که برخی از آنها
 سبب اختیار اکثر امور کرد و ان گشته و گریه بیعت کتاب بعضی وجود آسوده شدند تا ناظران از آن عبرت گیرند و سماع
 از این نصیحت پذیرند بنا برین برخی از احوال برگزیدگان داد و در مکان و کین یعنی سلاطین ذوی الاقدار با کین چند پستان
 در نهایت افتخار با وجود تراکم شغال مرقوم نمود و بحیث کسته کلام خامه را در میدان بیان بچولان در آورد و در چهار
 مقاله و برینیت الزام تاج التواریخ و سلاله النیر مرقوم کرد و م توقع از اولاد ایشان آنکه اگر از نظر خورشید اثر ایشان بگذرد
 بنظر آمل در آن نگریته از احوال گذشته شان عبرت گیرند و دل برین عجزه زاهد فریب دنیا نزنند

مقاله اول مثل بر شرف فضل است فصل اول در بیان عقاید حکما و هنود و داد و ار عالم خلقت بنی آدم و سلاطینی که
 قبل از نبوت آدم در عرصه عالم زندگانی کرده اند فصل دوم ذکر فرمانروایانی که بعد از طوفان با استقلال از زمان هجرت
 سلطنت کردند فصل سوم در بیان ظهور اسلام در هند و زوال دولت رایان هند

مقاله دوم در بیان حب و نسب سلاطین کورکانیه از ابتداء سلطنت امیر تیمور زکورکان تا انتباء امارت بهادر شاه در
 هند مثل بر پیچیده فصل

مقاله سوم در بیان حالات و بطر مقالات شاهان صوبه اوده از ابتداء دولت منصوبه سعادت علی خان تا اقرض
 دولت واجدیه و اجد علی شاه مثل بر دو اوده فصل

مقاله چهارم در بیان شرح احوال و نشر اقوال تاجداران ذوی الاحرام که اکنون بر وساده ریاست هند مسکن و تحت
 حکومت دولت قوی شوکت انگلیسه مثل است بر پنجاه و چهار فصل

فصل اول از مقاله اول در بیان عقاید حکما و هنود و داد و ار عالم خلقت بنی آدم

بر تماشایان این بازیچه عبرت و ناظران این تماشاگاه اعمت با محضی نمائند که ملک هند و ستان بزرگترین و قدیم ترین
 ممالک جهانست از جهت شمال با رضی نبت و چین منتهی میشود و از جنوب شرقی بمیدان شرقی پیوندد و از جانب جنوب بمیدان جنوب
 اتصال یابد و طرف غربیش بحر عمان باشد بعضی از ممالک شمالی آن خوش آب و هواست و بقا و قسم فریافت میشود
 و انقدر عقاید یافته و اشجار و ریاضین نباتات مفیده و معدنیات وجود اهرشینه که درین کشور یافت میشود در هر حکمت
 از قباع ربع مسکون منبت بخارا در و جبالها یا قوت و اشجار با عود الحی کثورت که بر اکثر کشورهای عالم

شرف دارد و همیشه این کشور مسلک حکماء عالیقدر و دانشمندان و لاتبار و پادشاهان ذوی الاقدار بوده بلکه بعضی دانش
 .ران را همان امنیت که مبداء اختراع جمیع علوم و فنون این کشور بوده است و ساکنان این کشور بسبب غلبه حرارت
 هوا ضعیف القلب میباشند هر کس ضعیف القلب باشد لا محاله کمر و حیل و تفاتی و ترس بر مزاجش مستولی میگردد و لهذا
 اگر مردم این کشور بدین صفات متصف میباشند و تاثیر آب و هوای این مملکت است که خلق آن با کسی بیخ
 اشتهاء و اشتیاقی با صدق و صفا نمیتقدیدین شتی زرو سیم بیلای غرور بتلا شده در خانه عالی و عرضه خالی بنا و لاف
 و تفریح کزاف گذارند و مرض نخوت و رشخند عرض عام است ابتدای عرض این کشور بهشت درجه و انتهایش بعضی
 جا با بسی و بهشت درجه میرسد و مبداء طولش از بحر ابر خالات نود و بهشت درجه و انتهایش کسودوسی و پنج درجه

عقیده حکمای هند و در ظهور نبی آدم و قدمت عالم و طول سلاطین بطریقی که در کتاب ما بارت که بسو طر و معتبر تر
 از آن دین دور در میان این طایفه نیست که در زمان اکبر شاه شیخ ابو الفضل از عمارت سنکرت بغاری نقل کرده که در کتاب
 این اوراق در این جا ثبت نموده بر آنست که مادر روزگار با اعتبار کردش افلاک کواکب جهان را بر چهار دو قیمت کرده
 و امتداد دور اول را بر بنده لکت و میت و بهشت هزار سال مقرر کرده اند و عمر طبیعی انسان درین دور یکصد هزار سال
 دوره دوم که ربع از مجموع مدت انزاد و ازده لکت و نود و شش هزار سال و اند عمر طبیعی مردم درین دوره هزار سال
 دوره سوم که نصف از مجموع مدت دار این دور بهشت لکت و چهار هزار سال باشد و عمر طبیعی مردمان هزار سال باشد چنانچه
 آدم و نوح و انگسان که در آن زمان هزار سال عمر کرده اند از بقایای دوره سیم بوده اند

دوره چهارم که ربع از مجموع مدت آن چهار لکت و سی و دو هزار سال باشد و عمر طبیعی درین عهد صد سال باشد و عقاید
 این طایفه آنست که اکنون که سنه ۱۳۰۰ سال از هجرت رسول هکذشته چهار هزار و نه صد و نود و بهشت سال متعارف
 از دوره چهارم میگردد و همین طریق در گذر کشند و همیشه احوال جهان برین منوال بوده از ابتدا و انتهایشانی بدست
 چنانچه شخصی از امیر مومنان و مولای متقیان پرسید که پیش از آدم به هزار سال که بود آنحضرت فرمود آدم چون
 با معنی سه مرتبه گزارش یافت آن شخص ساکت شد شاه ولایت فرمود که اگر سی هزار بار می پرسیدی که پیش از آدم که بود
 می گفتم آدم ازین حدیث تیر قدم بودن عالم را میتوان استنباط کرد و اقول سند و انزالی سنی نمی توان شمر و آورفته
 بر ابر سلف متعادم میگردد که عالم منتهی میشود و روز حشر و نشر حق است و قیامت عمارت از انتهای هر دور است

و اعقا و بر ابر آنست که در هر دور سپهری کتابی نوشته و با وجود اینکه امتداد زمان آن منهدا در میانست و دیگر عقیده
 این طایفه که حق خلق و علاج را عنصر آفرید اول آب دو دم خاک سیم باد چهارم آتش و از میان آب کل مخلوق را میدارند
 و از میان آن کل شخص دانش تراوی متساو برهما یعنی راه نما از کتم عدم بخلوه ظهور آرد و او را وسیله ابداع آفرینش
 و سبب ایجاد عالم ساخت و آن برهما انسان را باذن خالق کیا از کمن خفا بمبصبه ظهور آرد و چهار فرقه ساخت

اول برین زمانه را بجهت مجاهدات و ریاضیات خطا احکام و ضبط حدود معین ساخته پیشوائی عالم معنوی را با آنها مقنون
 گردانید و دوم فرقه چتری آنها را بر مندریاست و حکومت صورتی نصب نموده وسیله انتظام عالم گردانید ستوم فرقه
 بیس آنها را جته زراعت و سایر حرف تعین نمود چهارم فرقه سورا نهال برای خدمات آنها متعین ساخت و بمقتضای این دست
 یزدانی و الهامات ربانی برهای مذکور کتابی در عقاید که متضمن صلاح معاد و معاش باشد اختراع کرد که بنده و انانرا
 بیدمی نامید یعنی کتاب الهی که در عقاید بنود برین کتابست و با تفاق انشوران برین که متفقند تا انیزان که سلسله اجری
 میباشد چندین برهما در عالم بطور آمده اند که این برهای موجوده سوار و یکم است با بجز در برکت از این ادوار که
 رایان بزرگ در حالک هستند پادشاهی کرده اند از آن بجز در دوره اول کسی که سلطنت کرد و سیم بود که بنای شهر کشمیر را
 بنا چون زمان سلطنتش پایان آمد و ب دیو پسرش با عتاب در گذشتن و نوبت سلطنت به برترش صند و رسید در زمان
 طفولیت مردی که اورا ریش راهب می گفتند در نهایی می گشت چون بحد تکلیف رسید از آسمان نلامه که اورا نزد آتش زده
 قربان کنسید لاکه اورا شفاعت کردند زارید که شاهزاده را بکند زید و بدل او دیگری را قربان کنسید کار که از ان دولت
 برین زاده را از پدر خریده نزد آتش آوردند برین همی هر گوش نام در حق برین زاده دعا کرده دعایش حاجت رسید
 اند که از سوختن برین زاده در گذشتیم برین زاده پس از نجات از پدر خویش و گردان شده نزد هر دو شتافت
 انگاه شاهزاده هر گوش صند و آنچه داشت از حطام دنیوی فخر انکس کرده فرشتگان اورا با آسمان بردند پادشاهان
 هند از اولاد او نید و در آخر دور اول پادشاهی از نسل او بوجو آمده که اورا انکاف می نامیدند و دومی مطاع و گلکی مطاع شت
 اولادش بطنا بعد لطن سلطنت کردند تا نوبت به سکنه رسید دوره اول تمام شد در دوره دوم در اول دوره می از فرزند
 سکس و لیب نام سلطنت برشت چون اورا فرزند می نبود و ملکت را بوزر اسپرده با خواتون خود بخدمت پیری که در
 کشمیر بود شتافت اورا داده کاوی بود که سخن کفنی چندی بخدمت آن کاو قیام تا آنکه بهای کاو خواتونش حامله شد
 فرزندی آورد اورا را کی نام نهاد و ولایت عهد به و سپرد چون راکی بعد از پدر سلطان شد از وی ختری بوجو دادند
 اورا سدروت نهاد و ولایت عهد به و سپرد و بعد از ان اورا به اولک سپر فتم مرتباً عقد بست بعد از راکی فرزندان
 سلطنت کردند تا نوبت به دو شتر رسید و این دوره نیز منقضی شد چون دوره سیم آمد در اول دور پادشاهی بکارت
 نام دشت در عهد دولت او در که کشمیر پیری بود که او را در کن فیما میدند او را پیری بود پیرام نام او کاوی دشت
 مستی به قادیان که حاجت های مردم بدان کاو در و اشکاکارت با دوازده هزار شاهزاده بدان کوه رفت که حاجت از
 قادیان حاصل کند پیرام مانع شد کارت بنازعت برخاست بگفت در میان پوسنت بدان مقاله کارت با جمیع
 شاهزادگان مقتول گشت و در نصف آخر در تیم در شهرت نا پور پادشاهی پیدا شد که او را راجه بورت می نامیدند
 فرزند او بطنا بعد لطن سلطنت کرد و در فرزند ششم او که بدرجه سلطنت ارتقا یافت راجه کوردان نام داشت که شهر

گو که مست تمام غیر باسم او اشتها دارد و بعد از شش و هفت فرزند می آید و متولد شد که موسوم به چتر برج بود پادشاهی بود
 اگر دید از دو پسر بود آمد یکی دهمتر اشتراک دیکری سندان نام داشت پسر بزرگ او دهمتر اشتراک چون اقلیه بصیر مخر بود پادشاهی بود
 برادر کتر او پنجمتر کرد و در از پنجم پسر بود و آمد اولی دهمتر دومی سیم سیم سوئی ابرن چهارمی نکل پنجمی سعد بود
 و این پنج پسر را پندوان گنیتند اما دهمتر اشتراک برادر پنجم و یک پسر داشت و بهتر و مهتر این پسران در یو دهن بود و پنجم را
 که روان می نامیدند چون پند از جهان انتقال نمود و در ظاهر پادشاهی برادرش دهمتر اشتراک مقرر آمد لکن مدعی سلطنت نصیب
 فرزندان او بود و مخصوص به یو دهن که همین فرزندان او بودند در سلطنت ممکن یافت پند و از آنکه دشمن سلطنت میدانت قلع
 و قمع نماز او اجب شد چون دهمتر اشتراک خدمت فرزند و محاسمت او با برادر از دوکان آگاه شد حکم داد تا پندوان دورتر
 از شهر موضعی را محارت کرد اما مت نامیدند که بعد مسافت سبب انظار نامیده عداوت کرد و در یو دهن نهانی بنایان را
 گفت که میان آن بنا را از لاک و قیر سازند که با یک شعله آتش کرد و بعد از آن اسل نام زنی بد آنجا فرستاد که بشکام صفت
 آتش در آن میان زده باشد پندوان برین حسی و خوف یافته پیش دستی کرده نیم شبی آتش در آن میان زده ملاد خویش راه
 دشت را پیش گرفته بشکر کینیا نزول کرد پس از چند بطایف اخیل دختر را که کنه پلار اهر پنج برادر بشراکت حبابه
 انگاه آوردند که بر یک راه پند در روز نوبت باشد در یو دهن چون دانست که سوختن پندوان صورت بسته از
 از عاقبت کار بر اندیشید فرستاد و توجبات دوستانه و تقدمات خویشانه ایشانرا بشه دستنیا پورا آورد پس از چند
 محکمت را بدو قسم خود بدینگونه که شهر اندرست که در کنار دلی گفته خدمت بالصف ولایت در تصرف پندوان باشد
 و دستنیا پورا بالصف دیگر از ملک خاص گوروان ماند بعد از چند کاه ضنا بد ملک آثار رشد و اقبال از چهره پندوان
 شادم کرد و دیگری ملازمست خدمت پندوان را اختیار کرد و مذکور که آثار شوکت و اہت از ایشان هویدا بود و
 دهمتر اشتراک که همین اولاد پند بود و آغاز جشن بکت راجسوی نهاد و آنچنان بود که آتشی بزرگ برافروزدند و تمام
 بومی خوش در آن ساز داده وسیله تقرب یزوان دانند و شرط است که در جشن بکت راجسوی رایان اقالیم بود
 جمع آمده خدمت کنند دهمتر اشتراک هر چهار برادر را بستم مالک نصیم عزم داده در اندک زمانی اقالیم را مسخر کرد و دزد
 سلاطین روی زمین را در پای تخت اندرست حاضر کرد و دزد به مات جشن مذکور پرود و خند و خاطر خواه جشن مذکور صورت
 اختتام پذیرفت چون رفته رفته کار پندوان بالا گرفت در یو دهن عظمت پندوان را مشاهده کرده بارخ و رشک ده
 چار شد و در سد و نصیح ایشان برآمده چون به سبب دفع ایشان میتر گردیدند ویری نموده پندوان را بر سم صیافت
 بستنیا پور طلبید ایشان نیز اجابت کرده بخانه در یو دهن درآمدند و او پس از ادای بیعتات برزانی مجلس قماری ترتیب
 داده جلیتی مدالات قمار ترتیب داده بود که پندوان را جز باختن چاره نبود انگاه به باختن قمار بکت و مال پندوان را
 برود و دست آخر هر که در اگر این مرتبه پندوان برد آنچه از ایشان گرفته شتر و نماید و اگر در یو دهن برود

پندوان جلاء وطن نموده و دوازده سال در ملک غربت ظاهر مسافرت کند چنانچه هر کس او را بداند و بشناسد و یک
 سال دیگر نوعی در مملکت بیکانه مخفی باشد که هیچ کس بر احوال مطلع نشود و اگر در آستانگی از تعالشان واقف شود باز
 از سر نو دوازده سال دیگر ظاهر مسافرت کند و یکسال دیگر مخفی باشد از نخست طالع پندوان در دست آخیز قرار
 باخته بحسب قرار داد و هر پنج برادر ملک و مال را کند شسته از ممالک محروسه او بیرون شده بکلیت دکن فرستد
 دوازده سال در آن اطراف بظاہر سیاحت میکردند پس از آن بحیال نیز تغییر لباس داده بنوعی که کسی ایشان را نشاند
 بولایت پتن از پرکنات دکن که درین وقت نظام حیدرآباد و تعلق دارد رفته و بنوعی سر برودند که هر چند در بوسه پتن
 گردا و ایشان آگاهی نیافت پس از انقضای مدت عهد پندوان کس نزد در بوسه پتن بطلب ملک موروث فرستادند و بیرون
 باطمی پندوان سخن از در خلاف پیمان راند چون غرض اصلی استیصال و دفع ایشان بود پنهان داد که از ملک من
 بیرون بروید یا نظر قتل باشد پندوان سناه به پیغمبر خود کوشن برود کوشن بر در بوسه پتن سفارش کرد که پندوان را در ملک
 نگران خود جمع حوضه از بلاد برای آنها مقور کند در بوسه پتن التماس کوشن قبول نکرد و ناچار کار بکار از آنجا رسید
 طرفین شکر با ساز داده در میدان کور کبیت که جنب تها غیر واقع است عهده شان روز بمقامه مشغول شدند و یازده
 کوشن لشکر جانب کوروان و هفت کوشن جانب پندوان و کوشن با اصطلاح ایشان چهارست از بیست
 کبیر از ششصد و هفتاد تن مرد فیل سوار مطابق این عدد مرد عراده سوار و شصت و پنجاه ششصد و هشتاد سوار
 و یک لکت و دوازده ششصد و پنجاه پیاده این جمله یک کوشن است خلاصه از آنجائی که عاقبت کار ارباب تده و برزوا
 در بوسه پتن مقهور گشته در میدان جنگ شربت هلاکت نوشید و چهارتن از لشکر در بوسه پتن باقی نمانده بود و از طرف پندوان
 هشت تن باقی نمانده بود که پنج تن از آنها برادران پند بودند و یکی سناک که از قوم بادوان کبر و انکی معروف و دیگر
 جیش که برادر غیر ماری در بوسه پتن بود و خدمت پندوان میکرد و یکی دیگر کوشن که از کمال شهرت مستقی از بیانت که
 برخی از احوالش اینکه تولدش در شهر تهره است بعضی از پندوان خدایش خوانند و برخی پیغمبرش دانند و گریه او را
 سر و قدم زوران عالم و سر و جلیان افرادی آدم میداند چون بختان آثار او را بر ابر کوشن که پیش با طران بود باز نمودند
 حکم بر کوشن کشن کرد وی در منزل مردی نذام که کا و چران بود یازده سال متواری گشت و راجه کوشن را بشبده و
 نیز نجات بهلاکت رسانید آنگاه او کوشن پیش را بسلطنت خواند و از خانه نسیبیرون شده سی و دو سال دعوی
 الوهیت کرد و کارش بالا گرفت آخر الامر راجه جراتک از ولایت بهار و ماجه کالیون از طهمان با سپاه بیکران
 بقصد وی برخاستند کوشن تاب مقاومت نیاورده در احمدآباد و کجرات هفتاد و هشت تن متحقی بود و در جنگ
 می کوشید تا که بعد از صد و پنجاه عمر پاره عدم رفت و زوال او بواسطه فزین کناری بود بتین انتقال آنکه کناری
 ماهدی بوسه پتن چون هنگام زادش رسید با خود گفت شوهرم دهرتر اشترا فیاست و از دیدار فرزند بی بهره بهتر است

که من نیز چشم بر فرزند بخشایم و در دنیا نظاره نگنم پس چون در یو دهن بوجود آمد چشم بر هم گذاشت و سالها دیده پوشیده داشت تا فرزند بزرگشده و روز مصاف و بی با پندوان میان آمد گفت ای فرزند فردا در جنگ است من میخواهم ترا مشاهده کنم اگر چه پندوان خصم اند اما ناصحی از ایشان بهتر درین عهد نیست بزاد ایشان برو و بجز نشان که گویند باز آیی خود را من بجا در یو دهن بر تنائی در میان سپاه خصم در آمدند نزد پندوان آمده ایشان نیز مرا هم همان نوازی مرعی داشته چون حال بد آستند با وی گفتند که خود را برهنه با در بنامی چه طفلان برهنه بوجود آیند و این اول نظر نا در است با تو همان حال دارد که هم اکنون متولد شده در یو دهن مراجعت کرده درین راه با کشتن دو چار شد کشتن با وی گفت چگونه در خانه دوشن تنها در شدی صورت حال از یاد کشتن با خود اندیشید که اگر در یو دهن برهنه خود را با در نماید روئین تن شود و فردا که روز جنگ است احدی را باقی نگذار و آغاز جلیت کرده گفت دشمن چگونه با تو راست گوید برهنه خود را با در نمودن از ادب و در است حاملی در آور که عورتین از چشم وی پوشیده ماند در یو دهن این محتی را تسول کرده چنان کرد و بترزد ما در در آمد چون کنداری چشم کشود وی را بدید از حامیل و نرنک کشتن آگاه شد آه بر آورد و گفت فردا از همین مواضع حامیل زخمی شده در خوابی گذشت و چنان بود که گفت پس کشتن را نفرین کرده تا بدان شقت افتاده بهکارت رسید الفقه پس از کشته شدن در یو دهن و بهتر استر با د شاه کل مالک هندوستان شد وی شش سال فرزند حکمرانی کرد و آنجا به برفاقت هر چهار برادر در طریق غارت و تجرد سپرده تا از جهان سپری گشت اتمه علم

شعبیه و پسر اشتر با د شاه کل هندوستان



کونید بعد از چندی از ارجن بدو واسطه فرزندی بوجود آمده بر تحت سلطنت برآمد و ابواب عدل و رافت بر روی
 روزگار کشود و روی بخاطرش سید که سبب نزاع اسلاف من چو بود و احوال بزم و رزم ایشان چو باشد پس از
 و نامی آن عصر که حکیم هشتم بن نام داشت جو باشد حکیم مذکور در حضرت او معروض داشت که استادن
 بیاس حکیم در آن وقایع حاضر بوده از وی باید پرسید چون پادشاه از بیاس حکیم استناده از بخاست صورت
 حال را در کتابی نگاشته نام آنرا هابارت گذاشت یعنی بزرگ جنگ و این بیاس حکیم را همدون از نقوس
 قدسیه دانند و مولدش ولایت میانه دو ابست و کتابش مثل بر قوانین و آداب بسیار بود با جمله چون
 سه هزار و پانصد سال از دو چهرم گذشت از نسل نپوان شد و دون بوجود آمد و از نهمه شد و دون شاکو
 متولد گشت که آنرا پنجم دانند و برانند که شش تن پنجم صاحب شریعت بوده اول همدان بود که آنرا همیشه نیز
 کونید دوم ششم بر چهارم از هب پنجم ناسک ششم شاکوئی اما شاکوئی نمرده است هرگز نمرده و او
 پدر و مادر نبوده اما زن و فرزند عیاشد و او سه چشم دارد که خورشید و ماه و آتش است پنج سردار دو
 ماری حمل کرده و جائزه از چرم قتل حمل کرده و کتابان هر یک در حق پنجم خرد و اعتقاد دیگر است
 که ذکر آن بوجوب اظناست و اعتقاد دهند و آن است که طوفان فوج بکلت ایشان رسیده ولی عیاید
 آنها را با ورتوان کرد و اگر اختلاف عقاید متقدمین حکمای هند و پیروان ایشان معلوم باد که ایشان
 بهشت فرخنده اول میانس که ایشان از سارنگان کونید دوم دیدایتان سیم ساکنه میان چهارم ساکنان پنجم
 پیشوان ششم جار و اکیان هفتم ترگسا ستره ششم بوده و هر یک از اینکده بروینی جدا گانه اند اما ششمین که بر چهارم
 کونید عالم قائم بوجود موجود حقیقی و محکوم حکم اوست و از خیر و شر آنچه بر مخلوقات وارد و نتیجه اعمال و اقوال
 ایشانست هیچ عملی که بفریبناشد و کونید بر چهارم ملکی است خالق اشیا و دشن فرشته است نگهبان و حافظ
 چیزها و همیشه که او را همدان یونیز کونید فرشته است که به سقیار او بران کند و ایشان بواسطه اعمال ستود
 این بقت یا فدا ندر بر چهارم و می عبادت و طاعت خود عالم را پدیدار کرد و چنانکه بید که بعقیده هند و آن کتاب
 آسمانیت بدین سخن گواهی دهد و کونید هر مرتبه از مراتب ملکی مبرهون یکی از اعمال صالحه است چون نفس ناطقه
 انسانی با جوهر ملکونی هم که هر است تواند شد که بمملکات پسندیده ادراک یکی از آن مناصب رفیع کند مثلاً یکی
 از ارواح که شایسته مقام برهانی شود ممکن است چون نوبت بر چهارم نیت شد حکومت خود با وی گذارد و کونید
 جان را بدایت و نهایت نیت و خداوند از عبادات بندگان سخن است پس نتیجه اعمال عاید بندگان شود
 و کونید نخستین خداوند پرگرت را که عبارت از طبیعت است خلق کرد و چهارده گونه خلقت نخت کرده از اصل
 و فوق زمین آبت و بالای آن آتش و بر بر آن آتش هوا برتر از هوا آسمانست و فرزان آن همکار باشد یعنی انانیت

و خودی و بالاتر آنان هبت است یعنی اذنه و آن ده برابر خرد و دین خویش است و آنرا پرکرت که طبیعت باشد
 احاطه کرده و مرد عارف این جمله را بر در اند و بالا رود و بر زمین دانا شود پس با آب طعم دریا بد و با آتش ادراک جهو
 کند و با باد و بودنی را از سرد و خشک باز داند و با آسمان ادراک صورت فریاد پس هوا درک صوت و لمس
 است و در اجسام بگونه روح باشد و قوت حواس از دست و طبیعت آتش درک صوت و لمس و صورت
 و طبع آب ادراک صورت و لمس و صورت و ذوق کند و طبیعت زمین ادراک صوت و لمس و صورت و طعم و
 شنیدنی نماید از جمله چارده مرتبه مخلوق هفت مرتبه با عالی بدن حق یعنی از کربلا لاسی او آمد و هفت دیگر اگر
 بفرود بدن حقت بدینگونه اول بهر لوک که زمین و زمینیان باشد و آن که گاه حمت دوم به نور لوک ناف
 بود و ششم سوراخ دل باشد چهارم هر لوک سینه بود پنجم جن و آن کلاه باشد ششم بهر لوک که پیشانی را خوانند هفتم
 ست لوک که آن تارک سر است آن هفت که از کربلا بزر بود اول اثر لوک که آن کرده گاه و مقدا است
 دوم قبل لوک که آن را نیت ششم سوراخ لوک و آن نانو باشد چهارم قاع لک و آن ساق پایست پنجم هاتل
 لوک و آن کعب است ششم رساتل لوک و آن روسی پایست هفتم پاتال لوک و آن کف پای حق است
 این برسم تفصیل است بطریق اجمال گویند بر لوک کف پای حق است و بهر لوک ناف و سر لوک تارک سر و
 گویند حق کفکنت زمان آفرید و از زمان طبیعت با دید آورد و از طبیعت تا ده موجود شد و از ماده سده آهنکار چو
 یافت که عبارت از ساکت راجس و نامس است و آن قوه عقلی و شهوت و غضب باشد پس از آن از راجس
 که قوه شهوت حواس باطنی پدید آید و از ساکت اندباب طبایع و حواس موجود شد و از نامس قوا علی ظاهری
 عیان گشت و ازین پنج آسمان و هوا و آتش و آب و خاک ظاهر شد و هم از آن سه طبیعت بشن برهما همیشه
 که سه فرشته مظلّم از آنها گشتند و از قوه خالقیت برهما هشت برهما می دیگر موجود شد و مراتب روحانی جسمانی
 و علوی و سفلی و جادوی و نباتی و حیوانی و انسانی شدند و بعضی از ایشان گویند حق عبارت از زمان و عمل و
 طبیعت است و بعضی گویند اینان آلات حق اند و بعضی از ایشان حق را فوری دانند و روشن جسمانی کاب
 اجساد و بعضی فوری دانند بر اجسام غایت و طولی مکان پدید آمده موجودات و بعضی گویند حق خود را
 در مایمی عدالی اجرام علوی و سفلی مشاهده می کنند و در کتاب بها کوه مسطور است که حضرت حق بی
 ضد و نداست و وصول بجزرت او بقلع و قع غضب و شهوت و غزل حواس تیر شود و بعضی گویند
 وجود حق در مقام صرفیت بر سخن نام دارد یعنی هر یک باشد و آن ذات انجبات شخصی را آفرید و برهما نام نهاد و او را
 وسیله آفرینش ساخت و باقی موجودات را برهما موجود ساخت و همچنان آن ذات در نفس بشن جلوه کرد و تا او
 باز که عبارت از تعلیقات و ظهور است موجود شد و آنچه برهما آفرید برهما محافظت کرد و هما بود بر آفرینش

تا چون بر بها خواهد آفریده خود را باطن بر بردارد و ندید و سازد و عالم بدین سه نظام تفصیل او مار که عبارت از تعین است سخانی چند برزگومید که صلاحیت نگارش ندارد و گویند گلن با بدار الملکت و جوب راه نباشد و آفرید کار از آن برتر است که آفریده بدوره کند پس بندگان بشر ایط بندگی مکلف اند و بر خداوند واجبست که از حضرت اطلاق نزول فرموده در بر نوعی از مخلوقات ظهور نماید و این گروه از برهما خالقیت قصد میکنند و از پیش نفس کل خواهند و او تار را بر تو ذات بشن آند و هما و یو اشارتست بطبیعت عنصری و گوی ازین طایفه هر طبع پیش فرشته کند و آن فرشته را خدا دانند و جز آنرا مخلوق شمارند پس بعضی ازین را خدا دانند و گوی همادیرا و جمعی دیوتا و اولیو تا نزد بزم ایشان چهاربید چاک کتاب آسمانیت و اینکه هر فرشته را از خدا جدا نماند اشارت بدانت کسحت در مطا بر متعدده ظهور مختلفه دارد و از ذره تا خورشید همه عین ذات مقدس اوست و گویند اکت شخصی تراض بود که اکنون شماره سهیل است و او تمام آبهاء و کف جمع کرده بخورد و چون او از قطب جنوبی بگرد و طالع شود بر آب که از آسمان باریه خشک شود چنانکه گفته اند اذ اطلع السهیل قطع السهیل و گویند همادیر فرشته است ژوید سوی با چشم که آفتاب ماه و آتش است و پنج سردار در واری حایل کرده و جانشه از چرم فل پوشیده و عدد فرشته گان سی و سه گوشتت که هر کت صد گت است هر کت صد هزار و فرشته گان زنان روحانیه باشند و فرزندان روحانی از ایشان بوجود آید و گویند ارواح انسانی نروغ ذات حقست و چون خدا را بنشاند بدو باز کرد پس آنانکه خود را شناخته اند و عمل صالح دارند بهشت برند و چون مرد عمل مثنی شود باز به عالم سفلی فرستند و گویند اعمال بهشتیان نیز ثواب عتاب باشد و گویند جمعی که برای دنیا عبادت میکنند در جهان دیگر براد خویش خواهند رسید و گویند بدکاران در این جهان بصودت شیر و کرک و حشرات الارض و معادون و نباتات مکانات یابند و چون نبات گناهکار باشند و زخ بزند و در خوردن گیاه رنجوری کشیده باز به میان آیند و بعقیده ایشان بهشت را باد شاهی است که او را اندر گویند و هر که صد جگت اسمید کند با اعمال ستمین اندر تو آمد شد و اسمیه یعنی قربانی گرفت است اما محققین ایشان از اسمیه نفی خاطر خواهند و نزد ایشان ملائکه بهشت و غضب و کرسکی و تشکی مبتلا باشد و حصول خدای ایشان از انجوره و او خنده خیرات و تبرات مردم است خوش ایشان آب زندگی گویند ستارگان پر بریز کاران بوده اند که از جهان عنصری بسوات بر آید ایشان پدران ایشان را در کتب خود ثبت کرده اند چنانکه قر را پسر لتری عابد دانند و قس علی هذا و گویند عناصر پنج است و پنجم را کاس خوانند و عوام ایشان اکاس را آسمان دانند و خواص از اکاس خلا خواهند و بعضی از عقلائی ایشان اکاس را مکان دانند گویند آسمان موجود نیست و مدار کو اکب بر باد است و گویند بر فرزندان کوهی است از زمره که مکان ملائکت در آمنت و کو اکب کرد آن دور میکنند و گویند راس و ذنب و عنبرین

که آب زندگی خوردند و بشن بگفته آفتاب و ماه ایشانرا بگریه که آنرا چاکر خوانند زرد و بضر بچکر کلوی هر دو شکاف
 شد و بدین کینه راس ماه را میخورد و ذنب آفتاب را و کلوی هر دو شکاف است پس چون بدان فرو بردند از
 شکاف کلوی بیرون آیند و کوبند برهما در شهر نیست که آنرا است کوک کوبند و بشن در جانی که بکینه خوانند و شکاف
 هماد یود کوبی سپین است که کیلاس نام دارد و کوبند ستارگان ثوابت موجود نیست و اینا کوبی مینی کوارای می
 زرنند که شبها نگاه برای ال بهشت گذارند و کوبند تر اعظم برترین فرشتگان است از آن بزرگتر موجود نیست
 و بشن و برهما و هماد یود فروغ و نظرها خوانند و کوبند اختصر است که بدین اسامی ثلثه موسوم است و کوبند زمین
 پوست اکسی بود و راکس عبارت از عفریت است او را بکشند و پوستش را بکتر و زجبال استخوان است
 و میاه خون او و درختان و نبات موسی اویند و کوبند حق جسم بزرگی است و موجودات در شکم اویند و نزد حکمای
 بهند زمان جوهر نیست قایم بذات مجرد از ماده که قابل عدم نیست ایشان بت پرستانند اما نه آنست که بت بخدا
 دانند بلکه سیکر با دیان و پیشوایان این خود را شبیه ساخته قبله گذارند و این طبقات تشریفه بند دانند و کوبند زرد
 و و باشد تخت آنکه از مادر زاید دوم روزیکه زمار بند و در سم دین کیرد و زمار رشته ایست از کیمیا مخصوص که
 سال سچم بزرگ اطفال بندند و در شانزده سالگی سپر را زن دهند و این روش برهن است و در شش چتری
 در سال یازدهم زمار بندند و بقال در دوازدهم بندند و پس از زمار هفتین طفل را بستانان فرستند و برهن
 باید هنگام بول کردن و بغایط شدن زمار را بکوش خود استوار کند و رو بشمال رود و شب رو بجنوب رود
 و طهارت نیگ کند و در جای طاهر وضو کند و چنان نشیند که دست بزرگ را نوا باشد و رو بجناب شمال ایستد کند
 و ادعیه خواند و در این هنگام آن مقدار آب پاک بی جناب برداشته بخورد که تا سینه او تر شود و چتری تا
 کلوتر کند و بقال بان تر کند و اطفال و عورات لب تر کنند و بعد از آن در آب فرو شوند آنگاه ادعیه خوانان چند
 کرت بر سر خود آب بپاشند و مینی را فرو گیرند چنانکه راه آمد و شد نفس بسته شود و بعضی از ادعیه که وارد است
 بخوانند و هر روز با باد و حسین ذوال آفتاب و شامگاه عبادت کنند و غسل کنند و از برای پدر و مادر و شیخ و
 استاد سجد کنند و آتش در پیش روی برافروزند و نام خود را در سجده با او از بلند بگویند که من که فلانم شما را
 برای تقطیر نماز میکنم و از ایشان دعای خیر طلبند و سجده والده نیز از واجبات است آنگاه بخدمت استاد
 شتابند اگر استاد و شاگرد هر دو در پیش باشند شاگرد باید بدریوزه و جرمعاش خود استاد را فراهم کند و در
 سفره باید از کیمیا سپرد و بلکه از هر کوشه که بیه چیزی بگیرد و طعام با زمانه بخورد مگر آنکه از استاد و خود باشد و در
 نکوبد و زشت و قبح نفرماید و با زمان هم بستر نشود تا هنگام زن گرفتن و غسل نخورد و سر به چشم نکشد و عطرها
 بدن طلا نکند و هنگام فرو شدن و بر آمدن نظر بر آفتاب نیکنند و برهن باید تلاوت هر چهار بکیند

و چون مجموع آن ممکن نیست بر بعضی گفتا کرده اند بید اول را راک دید کونید و آن در شناسائی حق و صفات او در
سلوک و حیات و مولت و قوم مجردی است و آن قواعد مذہب و ملت و ہوم و جب است تیم سام
دید است و آن در علم موسیقی است و تلاوت انجمنات ہر چہ اربیدان آہنکھا و نعمات بستہ است چہ آدم
اتر و سید و در آن روش کمانداری و ادعیہ است کہ ہنگام بر ابر شدن با دشمن و تیر انداختن با اعدا باید خواند
کونید اگر کسی آن طریق و ادعیہ یک تیر انداز و آن یک تیر صد ہزار تیر شود کہ بعضی مثل بر آتش و برخی بر باد و طوفان
و غبار و باران سنگ خشت است بعضی بصورت دوان و درندگان شود کہ بردلان از آن بہرند و بسیا
امور غریبہ و آثار عجیبہ آنکار کرد و این علم را اتر دید یا خوانند کہ این سحر با و افسونہا در آن مذکور است در
نزد ایشان زن تو انداز شوہر کیسلد و زن دیگر می شود یا شوہر شش مہر و شوہر دیگر کند و میتواند شوہر از آن
بہد و زنی با دیگر می صحبت کند و فرزند آرد و میتواند چند تن کہ ہمہ میندیک زن بگیرد و اگر بعد از مردن شوہر
زن سستی شود کنایان او شوہر او آرزیدہ کرد و اگر شوہر شش درد و زخ باشد او را بکشد بہشت و
ہر زن کستی شود دیگر نمونہ بدنیانیاید و چون میدان دیگر بدنیانیاید و اگر زن بعد از شوہر بہ بیوگی بسر
بردہر کہ از زنی نہرہد و چون زن خواہد سستی شود اگر زن برہمن باشد با شوہر در یک آتش سستی شود و دیگران
در آتش جدا گانہ در آیند و ہمہ زنی را بستہ نتوان در آتش انداخت و چون خواہد سستی شود نتوان منع کرد و اما
محققین ایشان گفتہ اند کہ مراد از سستی شدن زن آنست کہ زن بعد از شوہر جمیع خواہشہا را با شوہر بسوزاند و
پیش از مردن بپیر و چہ در زبان رمز زن شہولت معنی آنست کہ شہوت را بر اندازد و نیکو خورد با مردہ
در آتش بسوزد و این عمل ناستودہ است باید ہر جا بنگدہ و مادہ کا و و مرد را ہر پندہ طواف کنند و بسنجہ
را نیز بستہ کنند و نزد ایشان کہ نختن از جگت کناہ عظیم باشد و این طبقہ کشتن حیوانات را و دارند جگت
را کہ کشتہ آنرا دوزخی خوانند و ایشان ریاضات صعب دارند چون ایستادن و آویختن و حرف نزدن
و لب فرو بستن و خوردن و نیم کردن و خوشین را از گوہ در اکلندن و آنکہ زن خود را با مردہ بسوزاند این
جملہ مشہور تر است طبقہ دوم دیدانیا نند و ایشان صوفیئن این طبقہ اند کونید وجود حق بر ہمہ اشیا
محیط است از زوال و فنا محو نہ باشد و ظنرات را با ما یا خوانند یعنی گر اندزیرا کہ کونید جہان شعبہ او
و آن ذات مقدس ہر دم بصورتی بر آید و آنرا کذا شتہ بلباس دیگر ظہور کند و او بلباس برہا و شمشیر
در آید و این یک حقیقت را اقنوم ثلثہ نمود و نسبت ارواح بذات چون نسبت موج است بدریا و شرار
با آتش و کونید نفس راستہ حالت است اول بیداری کہ از مشہیات جسمانی بہرہ گیری و آسودہ شود
دوم خواب کہ از وصول مطلوب عدم وصول مسرور و مغنوم شود مرتبہ تیم آنست کہ از شاد می

سستی شدن زن

صفت ہا میان

و غم رسته باشد و گویند سالک چون وصول بمرتبه اطلاق یافت نخت در شهر فرشتگان رود و یوم مقرب فرشتگان
 شود و یم بصورت فرشتگان در آید چهارم چنان با فرشتگان ملحق شود که آب با آب ملحق شود بعد از این عوالم
 را برعه عین و جو حقیقی شود که دوی در آنجا نماند حکمای این فرقه یکی بشت است که در نصیحت را مچند سخن گوید
 و کتاب جوک از ویست و آن مقامات را یوک و شست نام کرده اند و دیگر سخن است که در نصیحت را بچن
 رانده آن کلمات را را کتبا نامیده اند و آنان که در این صفت بحال رسیده اند کیانیان خوانند و حکمای متأخرین
 ایشان مانند سنک چاری و جز آن اینها را از جمله خیال دانند و این طوورات و عبادات و ثواب عطا
 حمد را خیال خوانند مانند صورت خواب و گویند فرشتگان صفات حقانند همانا بر بهامی آفریند بشن نگاه میدارند
 همیشه بر می اندازد و این همه صفت حمتت و اینچه در تو تیر باشد چون در دل تصور شهری کنی آن بر بهاست
 چه آنرا در معنی آفریده و چند آنکه آنرا در خاطر داری آن بشن است که نگاه دار است و چون ترک آن کنی
 پس همیشه باشی و از حکمای ایشان که اهل جوکیانند یکی بهترین است و آن دیگر شیورینه است که مردم را از
 مرگ خود خبر داده و مجلس دم نیکو داشته گویند شیورینه با مردم کشمیر گفت من فرود از جهان بدر خواهم شد
 روز دیگر مردم بر سر او جمع شدند و طلب بر زبر هم نهادند شیورینه خود بر زبر طلب بر آمده همی با مردم
 سخن گفت و یکنا کلام در بسته از جهان بگذشت پس مردم آن آتش در آن طلب زدند و حسد و اورا بسختند
 طبقه ها نگهبانان از ایشان گویند وجود منقسم شود بدو قسم یکی حقیقت و آنرا پرش گویند و دوم غفلت و آنرا
 پرکرت نامند و گویند پرش از عدم دانش پرکرت در آیمت و این عالم آبادان شد و پرش
 پنج رنج است اول جسد و حواس دوم خودی و منی تیم شهوت چهارم خود پسندی پنجم غضب این پنج رنج
 پرش را رحمت دهند و چون دل از اینها دور شود رنج زایل شود و این سلوک را ورطه گویند و آن چند قسم
 است اول صدق با بزرگان دوم رحمت بر مظلوم ستم خیز مردم خواستن چهارم باید کار سخن گفتن و این
 را چتر ورته گویند چون سالک بدین صفت آراسته شد پنج رنج زایل شود و پرکرت و پرش جدا گانه در دل
 آن سالک تافته و شناخته آید و بدین علم حقیقت پرکرت که خاصر جنبه است ناپدید شود و پرش حقیقت خود
 با زناید و مردم در جوی شود و چون در لغت هند و آن بمعنی پوستن است و جوکیان اصلا آنرا گویند اینطایفه بر بهما
 و بشن و همیشه باشاگردان و کورگانه و مانند همچنان متأخرین ایشان به پیروز از زمان صلی الله علیه و آله را شاگرد
 و پروردگار کورگانه و مانند و نزد اینطایفه هیچ چیز حرام نباشد چه برایش بنود و نصاری خوک خوردن و کیش
 مسلمانان کا و خوردن و از خوردن گوشت آدمیان مضایقه کنند بعینه اکیان و با کبران خمر خورند و این
 گروه دوازده فرقه اند و هر یک در فروع و ریاضیات بر و شی روزه و طهقه از ایشان با برشد که بول

ذکر عقیده
سالکها

صفحه یکا

و بر از خود را با هم آمیخته و صاف کرده بپاشانند و کوند عامل این عمل بر کارهای بزرگ توانا بود و ایشان را
ایتلیا و هم گهوری خوانند و بزعم ایشان زهر دین و آئین برگردد که توان پیوست و با خدا توان رسید لکن آنکسان
که از راه کی این دوازده سلسله جوگیان شود و در ترمبفصد رسد با بخله جوگیان کونید ایشان که معنی صاحب
و خداوند است و عرض از آن واجب باشد است یحیی و بی ضد و بهیست است و جز او جوید و جوید معنی ممکن باشد و دیگر
منته است از آدم و اسقام و عیوب و ایضاً لازم جوید افتاده و این جوید با آنکه در حقیقت جسم و جسمانیست
خود را بدنی نگاهشته جسم بیست و در اجسام و ابدان کرده ان بود با مقتضای زمان بدنی که دارد و جسم دیگر زیور
و آن جوید و جان باید بیضفیات تا از قید جسمانی بر بد اول بی آزار است و جزو اعظم آن گشتن جوید است و نیم
راستی دیگر روز می نگردن و دیگر از زن و دوری جستن و بر خاک خفتن و دیگر چیزی از کس نخواهستن و اگر نخواسته
از خدا گرفتن و دیگر بیسج و قرأت و دیگر خوب سندی و رضا و دیگر پاکیزگی و طهارت و دیگر عبادت حق و دیگر نشستن
جلسه و آن نزد ایشان چند قسم است و دیگر کشیدن نفس و بهشتن دم بطریق مستر و دیگر از خواص حسنه دل باز
گرفتن و دیگر حضور قلب و دیگر دل بر خدا بستن آنکه چنین کند از دور تواند دید و از دور تواند شنید و جمیع الام
و نقایص از او زایل شود و علم دم و دهم چنانست که چون کس آهنگت بجا داشتن دم کند باید از دور آمیختن
ما زمان و خورشش شور و تلخ و ترشش بر پیروز واجب داند و بداند که از نشگاه تا مارک سر صفت پایه است
که آذریان عم آنرا هفتخوان کونید خاکه باد و دمی را در عروق بر آمد و شد و اندک ماده حیانتت و با دوا
ده کونید شناسند و با دوقاتی و تحایر از کشاکش داند و بهترین جلسه نزد ایشان باشد که با شنیدن پاک
چپ را بر مقعد گذارند و با شنیدن راست را بر فراز ذکر و تن راست دارند و چشم بر هم ترمند و در میان
دو امپ و نکرند پس مقعد را حرکت دهند و با دپسین را با دفرایزین بسوی بالا کشند و هر پایه بالا برد تا بر سر
و هنگام کشیدن آغاز از جانب سوراخ چپ بینی کنند و بر راست بنهند و در هنگام کشیدن در چپ تصور
در ما کنند یعنی بد انسوی قرص ماه را بدید داند و بسوی راست افتاب را و این عمل ترمند و آن سوره
اعمالست و کونید چون بکمال رسد هم مرگ بر خیزد و خلع بدن تواند کرد و بازین پیوست و عامل این عمل
حق مطلق شود و جوگیان روزها تواند دم در بست و سناسیان نیز طبقه از بند و اندک که جلس دم کنند چون
جوگیان ریاضت کشند چهارم طبقه شاکتینند ایشان کونید که جهاد یو که اعظم فریشتگان است زنی و او
روحانید که او را با همگی کونید و آن زن چیزی برنگ چیز دیگر نماید مثلاً خمر آب و با در آتش نماید و ان یا
شکست خالق جهان و جاعل ارواح و اجسام است و از نیروی او را جکت دنیا کونید یعنی مادر عالم
و او را فنا باشد و این روحانیت و جمیع حیوانات در شش دایره که از ششت چکر کونید باشد اول نشگاه

صفت دم بستن

ذکر عقیده و شایسته

و تمام نایبیم فوق نایب چهارم دل تخم از سر سینه تا چنبر کردن ششم ابر و فوق آن تارک سر است و مثل جان
 فریب یکم که آن روحانیه باشد و او در اینجا با فروغ صدر از آفتاب آرمیده و هزار گونه گل عطر و جاشه نیکو باوست
 پس او با چنین تصور کرد و عبادت نمود و ازین بند و ان بسیار که پرستش ذکر کنند و فرج را نیز برستند چه سبب
 تواند و تناسل آرزو اند و بهتر پرستش پرسیدند لکن هماد یواست چه لکن ذکر را گویند مگر اب سبب است اما ان
 صورت بخت است که عبارت از فرج باشد و منار با بجای ذکر بود و مسلمانان ازین همی غافلند و در اینظایفه
 اکی فرزند است و اکی آن باشد که شرا بخورد و ک شود و دارند خاصه در کاسه سر آدمی کشتن حیوانات را اگر همه ان
 باشد جایز نشاند و شبانگاه آنجا که مردگان آرزو سازند زخمه گوشت سوخته اموات را بخورند و باران خود در
 نظر نیکنان هم بستر شوند و اگر زن بیکانه باشد ثواب آرزو بیشتر و اند و شاکردان برای استادان بنان
 و دختران خود را بر نواز ایشان کام ستاند و نزد ایشان و طی با او و خواهر و عمه و خاله دختر همه جایز باشد و نکاح
 بعضی از بند و ان که دختر از خویش و عقیده بزنی نیارند و بعقیده ایشان هیچ خیرات تبرات چون جماع دادن
 نباشد و گویند چون زن مردی با هم آمیزند هر که ایشان را بچه سازد و سر او را زعفرین خداست چه در این کار
 اندون هر دو لذت میرند و اکی ازین دو یکی نمیرسد و گویند نیز در زنان روحانیت و نباید گفت این
 زن دیگر نیست چه مردان و زنان از عارضه و هر چه از ایشان آید هم از عارضه است و زنان را عظیم محترم خوانند
 و خویش لولیا زاده دختران فرشتگان خوانند و گوشت مردگان بخورند و هر که زن خود را نزد استاد دنیا
 او را پاک عقیده شمرند و اگر کس را زنی نازانیده باشد او را در انجنین بیکان حاضر کرده تا مردم در
 حضور شوهر با او جماع کنند باشد که اسبقن شود و پنجم طبقه پیشینوایان ایشان بشن را خالق اشیا و علت
 اولی و موجود کل دانند و گویند اجسمی است مانند بشر و زن دارد و بر بها و هما در مخلوق اوست و راه
 آمیزش بد و ندارد و گویند هر چه جسم است جانی دارد و جان از جسم جدا نیست بلکه جز او است و
 جسم را دو ماهیت است یکی مردی و دیگری زنی و جسد مرکب از عارضه است مردم در خور اعمال
 خود ترکیب حیوانی یا انسانی می پذیرند و همواره جان در قید غفلت و حرص گرفتار است و اراج بر
 نیکو است اول ساکت دوم راجس سیم نامس ساکت در خور آذویت و چون بندگی بشن شایسته
 سازد و مقام اطلاق رسد و جسد محضی و جسم مثالی را بگذارد و پیکر اول که صورت مردی زینت بگیرد
 و بیشتر در آید و راجس است که ثواب و گناه او مساویست پس برای ثواب و گناه در جسد متعده
 متردد باشد و بسبب ثواب با اهل ثواب محشور کرد و دیگر گناه با اهل عقاب رنجور باشد و هر که از محیط کستی
 بساطل نرسد و نامس است که دشمن مقام اطلاق باشد و عاقبت بدن مثالی را گذاشته با هیأت نخستین که

صفت یکسان

ذکر عقیده پیشینوایان

تذکیر و تائید بخت است شده در عالم ظلمت تاریکی مغرب بماند و از آفتاب برنگردد و بعضی از ایشان هوا چاریند و
 اجتماع بشن را عبادت کنند و فرشتگان دیگر را بد گویند و اینطایفه در نزد همین خود غذا نخورند و فرقه دوم از
 ایشان ما دهنو چاری اند و ایشان در نظر بهمنان که بهمین نباشند غذا خورند و گروه سیم هر بیایستی باشند و ایشان
 با بهمنان همگامی کنند گروه چهارم دماغی باشند و ایشان هیچ قیدی ندارند و زمان خود را از دست میدهند
 و ستوده دانند و رام را منظر عفت بشن دانند و کوشش را منظر شهوت دشتن خوانند و اینطایفه گوشت نخورند
 و مانند شلغم و گرز و چیزها که گوشت شکیله آهیم نخورند و در کتب ایشان است که بهمنان در بهو اطهران میخوردند
 اند و بر آب میکاشته اند و چون لب بخوردن گوشت آلوده اند این قدرت از ایشان سلب شد چه اگر کین
 نیز از اینطایفه اند و سرک در لغت طلب را گویند و ایشان پشت مالدنیا کنند و عبادت پروراند و عبادت
 دیگره ایبیت است که مشتمل است بر ستایش و صفت رام و کوشش بهم ایشان را مطهر بشن دانند
 و گویند بشن مجرذ است ارواح پر تو او دانند و فرمایش را طل او تمانند و معتقد بر ایضات و عبادات الهی
 باشند گویند روزه داران آمانند که در عالمی که ازین پیش داشته اند و ایشان را بدین دیگر بوده زیر ستار
 کرسند داشته اند و نماز کنندگان آمانند که زیر دستمان را بسای داشته اند اکنون بکافات عمل گرفتارند
 و قس علی هذا ششم طبقه چارواک باشد ایشان گویند چوان جز بیخ اسکند نیست اول روب اسکند
 که درک حواس ظاهر است و دویم دیدیا اسکند که درک حواس باطن است سیم کیان اسکند و آن آمانیت
 و خودی است چهارم سوکیان اسکند و آن علم بچو انات است پنجم سوکار اسکند و آن کنون دل
 و خاطر است این جمله نفس با طقه در انسان و حیوان است و عالم را صانع نمیشد و این ظهور است
 با قضای طبیعت است آنچه در بید باشد و روغ است چه احکام بید است که چون از پی مردگان طعام
 پزند و بدرونشان دهند عاید مردگان شود و این سخن کذب است چه اگر کسی از دومی بیرون شود اگر چه ده
 کام مسافت باشد هر گاه در قضای او طعام بخیه کنند و بیاد او بدگیران بند او را سیر کنند چگونه آن کس که از
 این جهان رفته باشد سیر خواهد شد و از این گونه سخن در کلیات بید بسیار گویند و عقیده ایشان بر آن است
 که مردم بهر چه دست یا بند باری از لذات بهره گیرند که دیگر کس بدین عالم آمدنی نیست اما باید جانور
 نرسخاند چه شر و عقل از ارگردن نباشد و گویند هیچ کس ننگه است که کس بر صانع تواند اطاعت کند
 و خدا بتاسد پس چیز مظلون و موهوم چرا باید بندگی کرد و فرشته که هرگز مشهور نیست چرا باید قابل
 وجود او بود چه بایشیفته سخنان جمعی جا به دست شد که بهشت و دوزخ بر نیسند و دهند و بنقد بندگی طلبند
 و این طایفه هیچ چیز عقیده ندارند و اقرار نیاورند جز آنچه را مشاهده توانند کرد و گویند جسد مردم از عناصر است

صفحه یک

ذکر عقیده چارواک

عقیده
بوده

عقیده
بوده

یکدیگر روزه نیکو زیادهم الفت گیره و باز خراب شود هفتم ترک شاسترو ایشان اهل بحث اند و اثبات صحت چنین
کنند که گویند عالم مصنوع است و هر مصنوع از صانع ناچار است و نزدیک ایشان آزادی قریب بمبدأ است
نه اتحاد گویند اگر چه مردم قریب با حق جویند اما او نشوند و متحد نگردد مانند تار و پود که با کمال قریب از هم جدا
باشد و علم بحث نزد ایشان مثل است بر شاستر زده قسم و اصول این علم بر منطق است و سخن از مراتب
افزایش کنند که ذکر آن جمله موجب تطول است و گویند اینکه ارسطو فرموده از روزگار سلف ضوابط
غیر مفصله از علم منطق با رسید و ما آن جمله را بدین ترتیب پیراستیم اشارت بدین ضوابط است
طبقه هفتم گروه بوده اند و این طبقه بکلول حق در اجساد و ظهورات اعتقاد دارند اما به تسامخ نفوس پیام
قائید و شریعت دهند و آن را انکار کنند اما جانور کشند و گوشت حیوانات بخورند و بر آب دلیرا پی
گذاردند اما مبادا در زیر پامی جانوری کشته شود و پامی بر سر سبزه نهند اما مبادا نفس نباتی ز رحمت
ببندد چون خواهند آب بیاشامند یا بافته صافی کنند اما مبادا جانوران خورد و در آن باشد و آن
بافته را سختی در آب بگذاردند اما اگر جانوری در آن باشد با آب رود و در ایشان این طبقه موسی سرو
ریش را با موسی چنین بچینند و چون طی مسافت خواهند کرد و جاربوی نرم با خود برداشته راه را بر روند
تا جانوری ضایع نشود و چون سخن کنند دستارچه بردهان گذاردند تا پیشه و جانذاری دیگر بدان فرو نشود
و از میان جوی آب نگذرند و بچرود و پارسائی روز گذارند و هرگز روی زن نبینند و این در ایشان از اجتی
گویند و حتی نیز و طبقه انداکی پوتوکی دوم پوچاری پوکیمان آنانند که خدای را یکانه ستانند و از تقیای
و حلول و اتحاد متوجه اند و بت پرستند و پوچاریان بت پرستان باشند و این در ایشان که حتی نام دوز
بهنگام طعام خوردن بخانه مخلصین روند و آن مقدار غذا بگیرند که زیان بخش و قسمت هیچ کس نرساند به
و میان در چند خانه روند تا سیر شوند و برای آب نوشیدن تیر بدر خانها روند تا هر جا برامی غسل کرد
آب گرم کرده باشند اندکی بتانند و جمله را فراهم کرده سرو کنند و بیاشامند گویند از این طایفه مرد
شخصی را دید که از جامه خود پیش گرفت و خواست آن را بکشد حتی با او گفت که در از امی خون این
شیش زرا من بتان و آن را بکش و آن مرد پای سخت کرد اما حتی صد در هم بدو داد و آن شیش را گرفت
بدین گونه چند گسند که زیان بخواهی نرسد با بخل و بیکر از متاخرین هندیان گروه فراوانند که عقاید مختلفه
دارند و فروع مذاهب ایشان با متقدمین بیونیت تمام دارد

استقام



دگرستان

فصل دوم در فکر سلاطین هسنو و بعد از طوفان نوح تا زمان هجرت زوال اولیای

آنچه ارباب میر و مصنفین تراجم اسلام نوشته اند اینست که مملکت هندی زمانند مملکت ربیع مسکون از وجود فرزندان آدم سمت بمهوری پذیرفته و شرح این اجمال آنکه بعد از طوفان نوح هر سه پسر نوح و سام و یاقث و حام را با طراف ربیع مسکون فرستاد حام با مردم در ارسوق الشامین بجانب جنوب سفر کرد و را تقسیم داده در اراضی وحد و جنوبی مقیم گشت و در مهوری آنجاسی نمود و از وی شش فرزند بوجود آمد از جمله اول هندی دوم سندی سیم حبش چهارم افریج پنجم هر ششم نوب هر یک بنام خود شهری بنا کردند بدان شهرت یافت اما هندی که ابرو داشت اولاد حام بود چهار پسر داشت اول یورپ دوم نیک سیم دکن چهارم نهر وال و هر یک بنام خود شهری و دیاری بنیان کردند که تا حال آن شهر بنام ایشان مشهور است از دکن بن هندی پسر بوجود آمد اول هببت دوم کتر سیم ننگت پدر آن ملک را بنفرزندان هببت نود که هنوز آن طوایف که در شهر دکن موجودند از نسل ایشان میباشند و نهر وال را نیز سه پسر بود اول بهروج دوم کنج سیم آن نیز امصار و بلاد بنام ایشان آباد شد و چنان از اولاد ننگت نیکال سمور گردید اما از یورپ که ولد ارشد هندی بود چهل و دو پسر بوجود آمد و در اندک زمانی اولاد ایشان از حوصله تعداد افزون شدند از میان خود کوشن که بهتر میتر بود برگزیده سلطنت برداشتند که در نظام ملک ولت و تو قریسپاهی و رعیت ساجی باشد پس اول کسی که بعد از طوفان در ملک هندی گستان رایت سلطنت برافراشت کوشن بن یورپ بن هندی بن حام بن نوح بود در روزگارش بر همین نام نسل

نیکت بن هند پدید آمد که بذکاءت خاطر و صفات رای انانجامی روزگار پیشی جستی صنعت این کرمی و درود کرمی خواندن
 و نوشتن بر مردم تلقین کردی که نیک کنش را جبهه غایت جیم و عظمی نهایت عظیم بود که هیچ اسب توانایش احتمال رکاب او
 نیاوردی لاجرم سیلان وحشی را رام کرده بر آنها سوار میشد اول شهری که در هند بنا گذاشت شهر اوده بود و در عهد او
 دو هزار قصبه و دویست آبادی پذیرفت مدت ملکش چهار صد سال بودی و هفت پسر از وی باقی ماند از جمله
 مهاراج که بهتر و معتبر بود و بعد از پدر بر سرند حکومت نشست بهتر و بیشتر از پدر در آبادی ملکت کوشش نمود و لاچار پور را امارت
 و حکومت داد و فرمود که از نسل برین بودند منصب وزارت بخشد و گروهی را بگشت و زراعت نصب نمود و دیگر شیر
 زراعت بنوعی همی نمود که اکثر ولایت و در دست هندوستان هم آباد گردید با جمید و فریدون معاصر بود و بیست
 با و دشایان ایران طریق محبت و داد مسلوک میداشت اما در آخر برادرزاده اش از وی برنجیده بر بلاتان آمد و
 در آنوقت پادشاه ایران ضحاک بود لکن فرما فرمای از بلاتان که شاسب بود چون برادرزاده مهاراج با وی
 پناه آورد که شاسب امانت او را فرض شمرده با سپاهی بزرگ متوجه هند شد در پنجاب با مانچد سپهسالار مهاراج
 جنگهای مرده کرده ظفر یافت و بملکت هندوستان در آمد اکثر ملکات مهاراج را تاراج نمود و مهاراج ناچار
 شده پاره از ملکات خویش را برادرزاده تقویض نمود و او را از خود راضی کرد و که شاسب را با فضال زرد و جواهر خرد
 ساخته التماس مراجعت نمود و که شاسب تمس و می پذیرفته بجزرت خویش باز آمد لکن این منته علت فتور شوکت
 مهاراج گشت تا هفتصد سال بدولت و اقبال بزیست از وی چهارده پسر بود و آمد ولد ارشد و کیشوراج بخت
 اعظم هندوستان قدم نهاد در اول سلطنت هر یک از برادران را بملکومت بلدی مامور نمود و آنجا خود ساس
 ساز داده به بلده کالی آمد و کار آنجا را نظم داده و از آنجا بکونده واره در آمد و در ایان دور و نزدیک را طلب
 نموده هر یک را نشرفی در خوب باد و پیشی لایق گرفت پس از کونده واره کوچ داده بخار دکن آمد زمین داران آنجا تکلیف نکردند و
 ایشان بر کیشوراج دشوار آمده در طلب خراج و مطالبه بلج مبالغت و خشونت آغاز کرد و این معنی بر ایان دکن ناموافقان
 پس متفقاً لوی مخالفت بر افراشتند و لشکریان خویش از اطراف خوانده در دکن حاضر کردند کیشوراج چون نیک نظر کرد
 کتاب مقادمت ایشان را ندانید و در صلح بیرون آمده مراجعت استوار کرد که شاسب نمود که شاسب سام نریمان را با
 سپاه کران سیل نمود کیشوراج چون از روه نریمان آگاهی یافت شاد خاطر شده با جانند رویا استقبال کرد و آنجا با اتفاق
 نریمان و دلیران ایران متوجه دیار دکن گشت مردان آنملکت با پای اصطبار بغزیه و تاب مقادمت بعضی نمودند و برجا
 بقدم ضراحت پیش آمدند و روی مسکت برخاک نهادند ملک دکن باز بقصر کیشوراج در آمد و از آنجا با اتفاق نریمان
 بدار الملکت آمد و او را بخواستند فرادان خوشنود نمود و نیز تخف و هدایا در خور کرد شاسب همیا کرده با وی سپرد و او را بکلیل
 ساخت خود بکار ملک و رعیت پرداخت و مدت دو صد سال در ملکات هندوستان با تقال حکومت کرد چون شاسب

پسری شد فرزند همین او فیروز زائی صاحب تاج و تخت شد همواره با کتاب علوم روزگار میگذراشت و اوقات خوش را
 بصاحبیت علما و مراعات حکما خوش میداشت تا از فنون فضایل اقسام علوم عمده دانی حاصل کرد آنگاه دست
 جو از استین برآورد و پیوسته خواهندگان را بنیاد و درم شاد و خرم میداشت چون ۹۰ سال از زمان سلطنتی
 منقضی شد که شایب رحمت بر سر ایلی و والی کشید فیروز زائی با نریان آئین بودت استوار کرد و آن قانون را که آری
 در سیاحت با وی نیز برقرار نمود و در حضرت فریدون گاه گاه عرض نیازی میرفتا که فریدون نیز نهایت رسید و منوچهر
 بر تخت ایران برآمد فیروز زائی می راضیف شمرده و حقوق سام نریان را بباطق بنیان گذاشته نظر افزون نمود
 حساب برداشته بجانب پنجاب آمده و آن مملکت را از دست عاملان لبرون کرده تصرف شد و جانان را و املاکت
 ساخته آسوده نشست تا سال ناپصد و ششم سلطنت می که افراسیاب برادریکه خسروی استقرار یافت نظر بر اینکه از اربابان
 خائف بود صواب چنان دانست که با افراسیاب سازش و الفت طرازا کند پس نامه مهر انگیز نوشت و بدینچه فراموش کرد
 با رسولی بدرگاه افراسیاب فرستاد و با وی رسم و داد را محکم کرد و آنا از آن پس که رسم دستان بگذر شد رسید بزم تفرقا
 پنجاب مقصد فیروز زائی کرد و او تاب و تابلو را بر سر راه برانیا آورده که رنجت بگوستان برتبت برد و رسم بی نیا زئی مملکت
 پنجاب و طمان و سندر گرفت و در هر محل حاکی از خود نشانده متوجه برتبت شد فیروز زائی از عزم وی آگهی یافت که برتبت
 چهار گنده کوند و در رنجت رسم متعرض او نشده از برتبت مراجعت کرد و فیروز زائی در آن کوستان روزی چند تعلقه گذراند
 جان بدو مدت سلطنت او در هندوستان ۳۲ سال بود چون خبر فوت فیروز زائی برتبت دستان رسید بنا برلی
 وفاتی که از فیروز زائی بوجود آمده بود در رضا داد که از اولاد کسی سلطنت هندوستان کند پس یکی از سرداران هند را که سوچ
 نام داشت بر تخت سلطنت نشاند و کاکم مملکت را با او مستقر و محکم ساخته خود بر ایلستان مراجعت نمود سوچ به بتید
 قوانین مکت داری پرداخته نامت هندوستان را فرور گرفت و پادشاهی با تقال است چنانکه از لب دریای بحال
 تا سرحد و کن ناهد فرمان بود و در عهدش برهمنی از طرف کوستان چهار کندی بلا زمت او رسید چون در علوم غریبه و سحر و انا
 بود تصرف تمام در مزاج سوچ بهر ساینده بسوچ گفت که صورت بزرگان سلف را از زور و بیم ساختن و بدیشان سجده
 بردن باینه فتوحات عظیم است پس سوچ بفرموده وی صورتی چند شبیه مردم گذشته از زور و بیم ساخت و قبله عباد
 و پرستش آن اصنام را بسبب صلاح و فلاح دانست و مردم نیز پادشاه اتفاقا کرده یکی صورت مردکان خود را
 بساختند و بدان سجده بردن زمانی بسیار بر نیامد که در هندوستان نو و طایفه بریک بطریق جدا گانه بت پرستی داشتند
 و آئین بت پرستی در عهد او رواج گرفت چون سوچ بلده قنوج را نگاه کرد و اندک اوقات در آنجا می بود و پاس
 حقوق برتبت را نیکی میداشت و دو بیت و پنجاه سال در مملکت هندوستان سلطنت کرد و وی پنج پسر از وی بنامند
 ولایت عهد بار شد و اولاد خود بهراج بگذاشت و بگذشت چون بهراج بعد از پدر در مملکت هندوستان خداوند جا

شروع
 پرستی

و سپاه کشت او را سی و چهار برادر بود ایشان را راچوت نام نهاد و هر تن را بگومت بدمی نصب کرد و از خود خوشدست
انگاه که در کار فلکی استقرایافت روزگاری اوقات خود را صرف علم سویتی نمود و از آن علم تمام گرفت و از آن پس بخود رانی
سر برآورد و آن قواعد که هماراج در ملک است خوانده بود بر انداخت و قانونی دیگر بنیاد نمود مردم از وی رنجیدند امور ملک
مخل اند و در هر سری سودانی پیدا آمد و در مغرب کار هجران قدم زدند از جمله بر همین کیدار نام لشکری فراهم آورده بروی
خروج کرد و بعد از جنگ غالب گشته تمام سلطنت هند را بگف آورده بر تخت جهان بینی بنیشت و همیشه با ارسال تخت
و هدایا خاطر کیکاووس را از خود شاد میداشت و در حضرت او اظهار عجب و دیت و چاکری میکرد چون در کار سلطنت
استقلال یافت قلعه کا بخور بنیاد کرد و سپایان آورد در آخر ایام مردی شکی نام بر و خروج کرده با سپاهی فرزند از حوصله
حساب مردانه چند مصاف ۱۰ دهه حاجت الامور اشکست داده سلطنت هند را از وی انتزاع نموده بر تخت حکومت
برآمد و صدای هند با سلطنت می ستق شد و حکم او را گردن نهادند چون بر سر جزیره می گشتند شهر گهنونی را بنیاد نمودن و خان
ملکانی در سلطنت او حاصل شد که صد هزار سوار و چهار صد هزار پیاده و چهار هزار اسب و لشکر گاه او فراهم میبود طریق خود
میش گرفت در آن ایام افراسیاب طبع در تخریب در دست و کس نزد شکل فرستاد که یا از در اطاعت انقیاد باش و خراج
ملکت بفرست یا آماده حرب گاه باش شکل که خود را در سلطنت یگانه میدید بر اطاعت افراسیاب فرود کرد و فرستاد او را بخوار
زند چون این خبر به افراسیاب رسید غضب شدید و سیه را که سپهسالار لشکر بود طلب کرد و حکم فرمود بسوی هند و ستان داد پیران بن
خدمت بر سید و دلیران سپاه را فراهم کرده با چاه سوار دلاور عزیمت هند و ستان نمود این خبر چون شکل رسید حکم داد تا سپاه
هند مجتمع گشته با استقبال تمام با استقبال پیران از در الملکت بیرون شد و همه جاطی مسافت نموده تا در حده و بنگال ساز
مقاتله و مقابلت از گشت و دو لشکر با هم دو جا آمدند تا دو شبانه روز جنگ قایم بود و ترکان داد مردمی و شجاعت با
چاه سوار کس را بر تیغ گذرانیدند از آن روی که لشکر هند فراوان بود از نقصان این مقدار مردمانی در ایشان پیدا نشد
آخر آثار نبرست در حال ترکان با دیدن ناچار روز تیرم پهلوان جنگ تسی نمونده خود را بگوبستان بنگال کشیدند و در شب
قل شامی متحصن شدند پیران و سیه صورت حال را بگوش داده بدیگانه افراسیاب فرستاد افراسیاب چون ازین حادثه آگاهی
یافت یکصد سوار مرد مبارز برگزیده بسرعت روانه شد و قتی رسید که شکل دو پیران را محاصره نموده بود و بهم از کرد راه
جنگ در انداخت شکل مصافی بزرگ در پیوست مردم هند غمان بست نبرست دادند و افراسیاب از دنبال
بجستافت و هر که را می یافت میکشت و اسوان اطفال انکساعت را بر گرفته بر لشکران خویش قیمت نمود پس از حال
شکل جستجو نمود معلوم شد که در ارضی نیک لشکر گهنونی کریمت و از آنجا از جنب سپاه ترک مجال درنگ نیاموده و شب
خود را بگوبستان نبرست رسانیده افراسیاب حکم داد تا سپاه ترکان دست پیدا بر آورده ملک نیک را حاکم کند
این خبر چون شکل رسید ناچار رسولی را بخت و هدایا بدیگانه افراسیاب فرستاد و معروض داشت اگر پادشاه از خون پیران

مستند و کذبندنی توانی بخت ایم و خاک آستان بوسم فریاب چون نامه نیاز او بر یاد جرم او بگذشت در رسول او و دلجوئی کرده باز فرستاد آنگاه شکل برگاه فریاب آمد و ناری و ضراعت از خند بر پادشاه ترکان بروی بخشود و او را مورد فرزندش فرمود و شکل و خواست نمود که بکسب لازم رکاب باشد طمس و بی اجابت مقرون آقا و آنگاه فریاب پسر شکل را گاربت نام داشت طلب کرده حکومت هندوستان را با وی گذاشت و مراجعت کرد چون کار سلطنت بآهسته آهسته او مردی بود پارسا و نیک اندیش از لشکر گیتی فریاب و ظفر یافتن او زمین داران هندوستانی بآهسته مینگذاشتند و بیشتر از فرنگداران هندوستان بابت خود سری برافراخته از ارضی که بی آن مملکت بود بآهسته باقی ماند وی نیز چون دیگر زمین داران اراضی حکومت میکرد و هر چه از خراج این مملکت میشد بکسب می نمود یک قسم برای عیاش پدر و پیشکش فریاب بترکان میفرستاد و قسم دوم را صرف خیرات و تبرات می نمود و قسم سیم را برای سعادت خویشان میگذاشت بدینگونه روزگار بسیار خوش داشت رستم در جنگها و دران بود گشت و دولت فریاب نیز سپری شد اربت آن خراج که بترکان میفرستاد برای خویشان ذخیره میکرد و بدان بایشگری چون یکت میبایان فرامهم کرد و بجهت سودی تا حقن کرده زمین دایان هند را بضر بیع مطیع ساخت و بر تمامت هندوستان تسلط یافت اما او را فرزند بی بود که لایق سلطنت باشد ازین روی چون در گذشت مخرج نامی از بزرگان قبایل که او ای جهاگیری برافراخت اول خویش را فرامهم کرده از اراضی را در خروج نمود و ببله قنوج را گرفته بر تخت ملکی برآمد و چهل سال استقلال پادشاهی کرد و تحت و تاج را بنواهند زاده خود کید راج گذاشت و بگذشت و کید راج بر سر سلطنت برآمد و مملکت هندوستان را سخن فرمان ساخت و بولایت پنجاب لشکر کشید و آنجا را مسخر نمود و ۳۰ سال در مملکت هندوستان پادشاهی کرد و بعد از او چنجد که در زمان کید راج پسرالار بود قدم جلالت پیش گذاشته بی زوی بخت صاحب تاج و تخت شد از آنجا که نسب از طوک نداشت تیمار رعیت و لشکر در مور مملکت داری کم میدانت و روزگار خویش را بله و طرب پای میرد لاجرا کار مملکت پریشان شد و بلائی تمام هندوستان بران گشت پس از شصت سال پادشاهی از جهان بگذشت و از وی پسر ای ذک سال با زمانه دارد وی فرزند را بر تخت سلطنت جای داده خود امور مملکت را و از وی می نمود و بر او چنجد که او را دلجویی نامید بگفت با وجود من طفلی خورد سال با بر تخت نشاند و انباشد با بزرگان هندوستان شده آن پسر با با مادر از میان بر گرفت و خود در دار الملک قنوج بر گرسی مملکت نشست و مردم را ببدل و لطفت بیخود پادشاهی خیر اندیش بود و ببله دلی را او بنا گذاشته بنام خود خواند چون چهل سال از مدت حکومت او گذشت مردی انداز اراضی کلان که او را فور نام بود پادشاه خروج کرد و در میدان جنگ دلبو و بیکر شد و لشکر او شکست شدند و فلان و دقله ستاس برده مجبور نمود و بر تخت سلطنت برآمد و مملکت هند را بخت فرمان در آورد و بر تقی و قنق جهات ملکی پرداخت تا آنرا در بی خضر را بر بر حکومت آورد و پادشاهی طویل ایشان گشت و آن خراج که طوک هند انقاد درگاه پادشاه ایران میشد قطع نمود

نسخه خطی در کتابخانه مجلس شورای ملی

چون این واقعه در او خرد و دولت همین بود فوراً از کین فرین عمل مصون ماند تا نوبت سلطنت با سکنه در سحر رسید با استیخار مصر و مال
و قلب ایران غم ستیزه ملک هندوستان نمود با جمعی از مردان دلاور دانه هند که دید چون این خبر فوراً رسید به تاجال تمام نظر
ناقص برآمده بر سر حد پنجاب تاخت با اسکندر مصاف زدند و قتل رسید اسکندر پورس را که از جانب فر حکومت داشت مورد
اشفاق و الطاف ساخت و حکومت آن را راضی با با وی گذاشت لکن گاه اسکندر در پنجاب بود که کار ملک هند و تاج
استعانت در این وقت بسیار که یکی از پسران اران فر بود که وی را با خود متحد کرده بر سلطنت بر آورد و در دار الملکت
قنوج تحت سلطنت جلوس نمود و بلاد و امصار را تدریج منصرف شده در کار سلطنت استقلال تمام پیدا کرد و داد و داد کم لکن
اسکندر در پنجاب بود در پنجاب مجبور گردید و آنجا که اسکندر از پنجاب بجانب ملک بل سخر کرد و دروزکارا و نهایت
شد سنیا با سپاهی حرا بجانب پنجاب تاختن کرد و پورس که از جانب اسکندر حکومت پنجاب را داشت از میان بر
گرفت و در زمان او چون کار سلطنت ایران بملوک طوائف میرفت سنیا را هیچ کس بر مضرت فرو نداشت بعد از آنکه
هفتاد سال از زمان سلطنتش بگذشت جزه نامی خواهر زاده فر جمعی از اطفال رجال را با خود یار کرده سنیا را
بشورید و او از کرسی ملک بر زار آورده خود بر سلطنت را گرفت و تمام هندوستان را تحت فرمان در آورد و با
مردم برافت و مهربانی نسلوک نمود و در جمهوری ملک کوشید و در کنار دریای گنگا وید و قریه فراوان احداث نمود چون
نود سال از پادشاهی او گذشت رخت ازین جهان بسرای جاودانی کشید و از وی ۲۲ پسر با نزارش اولادش
کلیان چند جامی پذیر گرفت و در ملک هندوستان نافرمان کشت و برادران او تحت حکومت خویش داشت
آنجا که کار سلطنت با وی است کشت است تقدسی از آستین بر آورد و جمی با هر کس دو بخت خون مردم بخت
با هر کس که کمان زد و آشتی بر بهانه و بهتانی او را آلوده کرده از آن بگریز ازین جهت دار الملکت قنوج رومی بویانی نهاد جز
سده دی از مردم در پای تخت نماند ظنی بر سوی پراکنده شدند و هند پر آشوب گشت و از اطراف زمین داران و لوجان ملز
فرمان کلیان چند بر نافتند از جمله راجه بکر اجیت بود که از میان قوم پرا بر کشید و در روز کاری اندک بر ملک نرواله
و مالوه غلبه جیت و در بلاد و امصار آن را راضی حکومت یافت و سایه چتر احسان بر سر سکنه هر شهر و دیار افکنده اتفاقاً در هندوستان
که او را حالتی در می حال اهل دنیا بود و آنچه از سود و زیان شایگان در ملک او واقع میشد با مددی زیاد و نقصان در ضمیر او
گشوف میکشت مردم هند افغانی عجیب درباره او بر نگاشته اند با جمیع چون دولت از وی میکشت یکی از زمین داران
دکن که او را سابقاً با سکنه کشید با لشکر آریست به فرم ستیزه راضی مالوه بیرون تاخت و راجه بکر اجیت مردم خود را فوایم کرده به بال
جنگ او کوچ داده در کنار دریای نر به هر دو لشکر با هم دو چار شدند بعدا گیر و دار سا با بن غلبه یافت و راجه بکر اجیت در
در هر جا مقتول گشت و سا با بن بعد ستیزه ملک بکر اجیت میخواست از او در زنده جمیع کند قضا را از شدت غمنا
آب است فیل آدم زیادی در آب غرق شد سا با بن از مجور پشیمان شده حکومت او زمین را بر پسر بکر اجیت ازانی داشت

و خود پادشاهی کن گفتا نمود اهل هند تاریخ و خاطر از زمان جلوس بکراجیت می نویسد در آنوقت که حضرت سواد
 از که برین بخت منوشه و بیست و یکسال از تاج بکراجیت گذشته بود گویند بعد از بکراجیت مدت مملکت چند رو بود برانی
 و فرمان گذاری لاتیق با دیدنیا که در تاسمت مملکت هند حکومت توان کرد و لاجرم سیصد و شش سال حکومت با ملوک الطوائف
 میرفت تا نوبت حکومت بر اجهل بود و نیز از قوم پوار بود و عدالت سخاوت سپید و بکراجیت کرده شهبابا لباس
 تبدیل کرد و کنی و بازار بریشد و در فضل حال ساکنین و پیشترش احوال فقر اجدی تمام میگردد چون در کار سلطنت استقرایفت بلده
 که کون و بیجا کرد و قصبه بندی را آباد کرد و در جمع کردن برایشان میلی تمام داشت و هر سالی دو نوبت جشنی بزرگ می کرد
 و گروه گروه اهل ملی ساز و سرود و نوازندگان چنک و عود را حاضر می ساخت و امتداد هر جشن را چهل روز می نمودت
 پنجاه سال پادشاهی کرد و آنگاه رخت بسرایی دیگر برد چون روزگار را بجهل بر آمد یکی از پسران درگاه و می آید یونام
 جای او را گرفت و شته قنوج را دارالملک ساخته در سلطنت مکنات تمام بدست کرد و مملکت بهار را از تحت تصرف ایمن
 هند مستخف ساخته نیز فرمان آورد پس از آنکه شصت سال پادشاهی کرد رخت بسرایی دیگر برد و از وی سی و دو پسر باقی ماند ایشان
 بعد از پدر را بجهل تاج و کمر همه روزه با یکدیگر از در قتال و جدال بودند و مدت ده سال این مخالفت در میان بود و بیشتر از
 فرزندان با سید پو بعضی پلاک در آن هند سلطنت بر رام دیو که پسران را بود و قرار گرفت لشکر بهار داد و کشید و آن ملک را از قوم
 کچوا بهی گرفته بخت فرمان کرد و متبیل را تورا در آنجا ساکن نمود و طایفه کچوا بهی را از آن اراضی کوچ داده و طایفه بهی
 وطن ادیس از آن بر سر لکنئی تا فتن برد و آن مملکت را مسخر کرد و بعد از سه سال بهار الملکت قنوج مراجعت نمود و با بجهل
 سالها بود که سلطانی بکانت را دیو در هند بستان با دیدنیا بعد از مدت ۵۴ سال سلطنت از جهان بگذشت بعد از او
 را دیو فرزندان او و طلب تاج و تخت در هم افتادند از یکدیگر می کشتند این معنی را پر تاج چند که پسران بزرگ را دیو بود و بجهل
 عظیم دانسته لشکری جمع نموده عزم تسخیر دارالملکت را بقبیم داده بر سر قنوج تاخت و بترجستی اندک آن بلده را مسخر ساخت
 و فرزندان را دیو را که وارث تاج و تخت بودند لشکر کرده سران بر گرفت و بر تخت ملکی جای کرد و در زمین داران هند
 بقوت شمشیر فرمان پذیر ساخت تا بعد از وفاتش فرزندان او آن نیز را بدست نشد که تمام هند و سائر حکومت کنندگان
 رو و اولاد او را ناخاندان چنانا را بجهل کوچک و ضعیف باشد لکن این سلطنت کوچک هنوز در اولاد او باقی است چنانچه
 را بجهل او بود پور با نا تعلق دارد و سایر راجهای هند بنا بر قدامت حرمت خاندان او را میدارند چون بخر فرت پتاب چند
 بر اندیو که یکی از ضنا دید قوم پس بود و سید و مملکت مالوه سر بجهل و سر می برداشت جمعی از لشکریا را که در خو جمع کرده در زمانی
 اندک تاسمت مملکت مالوه و نیز مالوه و اراضی کنی برابر را بخت فرمان آورد و در چارپا این سلطنت ملکی گشت بعد از وفات او
 مالو از میان دو اب خروج کرده قنوج و دلی را مسخر کرد و بر تخت سلطنت جای کرد و در عهد او قنوج چنان با وی
 یافت که در آنجا شصت هزار خانه اهل طرب و راجه گران بود ازین آبادی آن شهر را قیاس توان کرد مدت ۴۲ سال با بجهل

کرده و سپروادی فاکر دیدید باز در هند ملوک الطوائف شینا پور در قنوج کوره و در آلابه و عیال بن نیال و در کالنج و اج
بحرای و در سرتنه و هرم دت و در لوه و کجرات و کن گویا رابان علاقه بودند که هیچکس اطاعت و دیگر بر
نیکر و تا طلوع آفتاب دین محمدی در هند و ستان راجه به استقلال بر بند فرمان روانی منگن گشت

فصل سیم ذکر ظهور اسلام در مملکت هندوستان

فصل سیم
ذکر ظهور اسلام

اول کسی که از باب اسلام قدم در سر هند گذاشت و با ابلی آغا غزا کرد و حلب بن ابی صفره بود و در وقت این احوال آن
که در سال شصت و دو و هجری یزید بن مویز بن زیاد را بایالت خراسان و سیستان و تین مینوا در جمله کانی که یزید همراه سلم کرده
بود یکی حلب بن ابی صفره بود و علم پراد کو چک خود یزیدین زیاد را بگلوست سیستان فرستاد و چون یزیدین زیاد شنید که
پادشاه کابل فرموده و ابو عبد الله بن زیاد که حاکم ایشان بود متعبد گردانید لشکری جمع کرده متوجه عربستان
کابل شد و بعد از کشتن کوشش زیاد و اخلا مرگشت خود و جمعی کثیر قتل سیدند چون این خبر بطلم رسید لشکر خود را بوقیس را
بسر کرد و یکی حلب کابل فرستاد و ابلی آغا را جزیره قرا مطیع و متعبد گردانید و خالد بن عبدالله را بگلوست کابل مقرر
نمود پس از فتح کابل بن ابی صفره هندوستان داده بار اجمان انجا محاربه نموده و از ده هزار جواری غلام آید
کرده بخراسان معاهدت نمود پس از آن در سنه هجری عماد الدین محمد قاسم بن عم قجاج از جانب حجاج با شهنشاه
سوار بنده آمد پس از جنگ غالب آمد و تا شهر طمان را منور نمود و بی هزار راجوت رابع زن و فرزند را سرگرد و در
نمود بعد از فوت حجاج بسبب منازعاتی که در میان خلفا واقع شد بر قدر مملکتی که از هند تصرف مسلمانان بود از دست
بیرون رفت و هند ملوک الطوائف شد چندی اهل هند آسوده بودند و بفرامختن زندگانی نیکر و چون شکیب
حضرت امی جل جلاله اقتضای آن کرد که سلسله فرمان روانی هندوستان از فرقه هندو که از قدیم دین بلاد فرمان
بوده منقطع کرد و در هندوستان نیز بونی از اسلام بشام جهانان رسد اول ناصر الدین سلجوقی است جهانگیری
کشوده بقدم جیزت مسالکت این ممالک را سپید و نقش سلاطین هندو را که با عین هند آراسی سلطنت و حکومت بود بکشت
ششیر آمار از صفی روزگار شست تبیین این مقال آنکه سلطان ناصر الدین سلجوقی در سلطت غلامان نصیر دقتی فرمان روانی
خراسان شکست بود و بعد از فوت نصیر بقدمت منصور بن تونی سامانی بمرتب سه سالاری سپید و مصدر کارهای بزرگ
گردید و در آخر حال راجانب ابو اسحق والی بخارا بگلوست غزنین منصور گشت پس از آنکه ستاره زندگانی ابو اسحق
بهبوط ارتحال داده و در آنی که قاسم قاشش تواند بود و نداشت و از امر او صاحب شوکتی که بتواند نظم مملکت را
به بند و بند سپاه و رعیت ضرورت رجوع به ناصر الدین سلجوقی کرده که اطاعت او را بر میان بستند و در سنه ۳۶۳
هجری بر سر سلطنت جلوس نمود و با می ثاقب همام جهاندار را کاشینی انتظام داده و امیت جهان کشانی در مسند
دلاوری برافراخته اکثر ممالک را بزور باز وی خود مسخر ساخت و مکرر بیست هند گاهت آورده اکثر بلاد هند را

مسخر گردانید و اول کسی که در هندستان رواج دین اسلام را داد و بنیاد مساجد نهاد و بود و با بطلان همواره در بلاد هند
 تاخت و تاز نمود و سکنه اندیزار تاخت و تازش عاجز بودند که مال و متاع و زن و فرزند آنها بنارت میرفت آن
 زمان راجه جمی پال بر طرف ممالک هند حکومت داشت بقصد مدافعه با سپاهی پکیران عازم غزنین گردید سلطان
 ارشدین این جبارت بالشکری زیاده در مقابلش صف آرا شد فیما بین جنگ سختی روی داد و آخر الامر راجه جی پال
 مغلوب گشت و از روی اضطراب مصالحه نموده که پنجاه زنجیر فیل با نصد فراوان لشکیش سلطان بدستند آن سلطان
 را برای دادن وجه عین همراه برداشته بملک خود رسید پس از رسیدن مسکن خویش قول و قرار بر بطلاق نیان گذاشته
 کلاه نخوت را کج نهاده کسان سلطان را که همراه آورده بود مقصد ساخت سلطان ارشدین این خبر بفرم استقامت داشت
 بد عمدی او بالشکری جرار و در هندستان شد راجه جمی پال با یک کت سوار و پیاده بمقابله و مقاتله شتافت بر پیشانی
 صف آرا شده جنگ سختی در گرفت آخر الامر سلطان رایت فتح بر افراخته غنیمت بسیار بدست آورده و غزنین را بدست
 گرد بعد از چندین جنگ اجل گرفتار آمده راه آخرت سپرد سلطنت او ۲۰ سال بود بعد از فوت سلطان ناصرالدین
 امیر اسمعیل میر بزرگن و بر تخت جهان بانی جلوس نموده سلطان محمود را از میراث پدر محروم گردانید سلطان محمود تاب
 جنای برادر بزرگتر را نیاورده میاوردی بخت بیدار آمده پیکار گشته بر امیر اسمعیل غالب آمد و در ۱۸۰۰ در غزنین
 زینت افروز او رنگ جهان بانی گشت به بیروی بخت تیغ عالم گیری بر میان بسته رایت جهان بانی بر فراخت و
 بر پنج و بخارا و خوارزم و ترکستان و عراق و خراسان لشکر کشیده منظر و منصور گشته که بخت پیغمبر ممالک هندستان بر
 بست در ۱۸۰۳ هجری بفرم پوشش بر سر راجه جمی پال لشکر کشید راجه نیز بفرم مقابله روانه شد در پیشاو تعلق فی القین شده هر
 دو لشکر با یکدیگر در او میخند و داد مروانگی دادند آخر الامر سلطان محمود منظر و منصور گشته پنهان شدند و در آن کارزار از زیر
 تیغ گذرانید راجه جمی پال پاینده نواز سپرو برادر خویش و تبار امیر گشته نقل رسیدند از آنجا و هندستان آورده انبلا
 را به تنخیر در آورده و در اکثر اکن بنای مسجد نهاده تبر و بیج مراسم دین اسلام پرداخت چندین در آن نواحی عیش و عشرت
 پرداخته مراجعت غزنین نمود بعد از آن اولاد او بتدریج راجه های هند را متاصل گردانید سرهند و تمانس و قنده
 هانسی را متصرف گشته و در اندیشه دفع راجه جمیر و مملتی بودند که دولت ایشان زوال پذیرفت و دولت
 نصیب سلطان شهاب الدین غوری گشت تین امثال آنکه در ۱۸۰۳ سلطنت شهاب الدین از جانب برادرش
 سلطان غیاث الدین بادشاه غور بالشکری جرار نامو بر گزید و مملکت پنجاب را مسخر نمود و اراده کرد که بجانب لاهور
 بازگردد و درین اثنا خبر رسید که راجه تپورا والی اجمیر با برادرش که نامدی رامی حاکم دهلوی راجهای راجپوت با هم متحد
 شده با دو کت سوار غزیمت جنگ نموده اند سلطان شهاب الدین فسخ اراده نموده با استقبال آنها شتافت
 در موضع تلاوی می مقابله روی مواد تپورا پیغام فرستاد که صلاح شما در این است که بملک خود بازگردید سلطان

در جواب گفت که من بکلم برادر وار و ایضوب کشته ام اینقدر فرصت بهمید که برادر خود را مطلع سازم و از او دست
کشم که با شما صلح کند بدین شرط که هرگز و پنجاب و طمان از ما باشد و باقی مملکت از شما سرداران هندو این سخن سلطان را
عمل برعجز نمودند و از مخالفت خود خاقان کشته سلطان بهان شب تیره جنگ دیده بعد از طلوع فجر در جنگا میگویند
بودند طبل جنگ فرودگفت هندوان اگر چه سراسیمه شدند لیکن بجز دفع بود خود را جمع آوری کرده و صف آراند
آتش جنگ مشتعل گردید چون مشیت قادر متعال بر آن شد که سلسله جهان باقی هندوستان از فرقه هندو منقطع گردد
و زمام مملکت در قبضه اقدار اسلام درآید نیم نصرت الهی بر رجم سلطانی وزیده نبال دولت رای
تهورا بصدمات عواصف ادبار از رخ برآقاده و تهورا در زنگاه و شکوه گشته که وید عظیمت بسیار بدست
شکران اسلام آقاده و سلطنت هندوستان از فرقه هندو کلی منقطع گشته بسلاطین اسلام انتقال یافت بعد از
آن سلطان بنده بست صوبه جمیر را نموده به دلی رفت و آنجا را پامی تخت خود قرار داد سلطان شهاب الدین
پادشاهی بود شجاع و دیردلا و چون از جهان رحلت نمود بجز یک دختر فرزند می داشت بعد از وی
غلامان سلطنت رسید چون نوبت سلطنت با میر تیمور کورگان رسید کبار کی ریشه هندوان را از رخ برکنند
و همه محتاج بچاکری شدند چنانچه ذکر هر یک بطریق مجاز و ایراد است

شهبه رای تهورا

شهبه سلطان شهاب الدین غوری



مقاله دوم تاج التواریخ موسوم بسلاطه النیر ذکر سلاطین سلسله تیموریه که در کاتبیه کرده
ملکت هندستان سلطنت کرده مشتمل بر ده فصل اول در ذکر سلطنت امیر تیمور که در

ذکر پشایی
تیمور که در کاتبیه
در هند

در حجاب خفا و جلایب اختفا نماید که این سلسله رفیع الشان چندین در شرف و متانت است که هیچ حکایت
از سلسله سلاطین برابر آن نتوان شد و این خاندان در آن قدر علو و عظمت است که هیچ خانواده خواقین شرمان
مرقت نتواند رسانید بنا برین اساسی اجداد صاحبقران امیر تیمور که سلسله کور کاتبیه است تحریر میشد که ویلی
برین ادعا باشد نسب امیر تیمور و حکیم خان به تومناخان که جد چهارم حسن کیرخان و نهم اوست میرسد و تومناخان
پادشاه ترکستان بود و پسر داشت کی قبل خان و دیگری قاجولی بهادر از نسل قبل خان حسن کیرخان بوجود آمد
تیمور از اولاد قاجولی بهادر نام پسرش امیر طراغای بود و ولادت امیر تیمور در ۲۶ شعبان ۷۳۳ مطابق
نهم اپریل ۱۳۳۲ در خلکتن که شهر نبر مشهور است و شهریت کوچک متصل به مرقد دزدان سلطنت تریمیر شین خان ازین
یکه خاتون از مطلع اقبال طالع کشته و زمان ولادت او چهار ماه از وفات سلطان ابوسعید خان گذشته بود
بدین سبب مرج و مرج در زمین ایران بطور آرمه چون امیر تیمور بن ۲۵ سالگی رسید خواهر امیر حسین بن امیر
شملای بن امیر قرغین را خواستگاری نموده امیر قرغین بعد از قتل عثمان سلطان بهرداری رسیده بود و بعد از
قتل وی پسرش امیر عبداللّه قائم مقام پدر شد و بعد از وی ظلی فاحش در ملکت به رسید و هر کس جائی را متصرف
شده سر باطاعت دیگری فرومندی آورد و چون امیر تیمور و امیر حسین بر دشمنان غالب آمدند و تمام ماوراء النهر
تصرف نمودند در آخر میان او و امیر تیمور یکدورت کشید امر از بد رفتاری امیر حسین تنگ آمده بود و در خواهر
که حرم امیر تیمور بود آن اثنا وفات کرد و یکبار ه کشته دوستی و خویشی از بهم خیزه شده امیر تیمور با اتفاق امران
بسیار کشیده امیر حسین را از حصار یکدورت او تهن شده بود دست آورد و قتل رسانید و افسر فرماندانی بر سر نهاد
بلخ را یکی از پسران خود سپرده بکش مر اجست نموده رو بجانب مرقد آورد و آنجا را مرکز سلطنت نامی
تخت خود کرد و اینده به بنامی قلعه و عمارات فرمان داد چنانچه وز اندک مدت مرقد بجائی رسید که فوق آن
منصور بنود در ۷۳۳ تا ۷۳۴ در کتار مسخو ساخت و در ۷۳۵ خوارزم را گرفته جرات و توابع آنرا در تخت تصرف آورد
در بخارا تسلط نمود و در ۷۳۵ سلطنتیه را مسخو نمود و در ۷۳۶ سال آنرا بایکبار از تخریر نموده که جبار از فتح کرد و در ۷۳۷
از او بعد آن متوجه اصفهان شده بر ظاهر شهر نزول نمود عطا و سادات و فحول کابریا بقبال شتافته طوعاد
که مال امانی قبول کردند محنتان بجهت وصول آن شهر آمده آغاز مطالبه کردند کار کاتبی رسید که ترکان بواسطه
مطالبه وجه مذکور متعرض مسلمانان کشته علی کعبه نام شخصی آنها بنگران طهران طبعی ساخته بود بجهت مشغولی آن طبعی
نواختن گرفت مذود و او باش پیش از آنکه معلوم کنند بنده اشند که هجوم عام شده لاجرم بو شاق تحصیل دارند

شایسته اندیشا نرا با کسی که بجهت دادوستد در شهر آمده بود در قریب شهر کس را ازین تیغ که زانیند میر میور وقت مغرب
 ازین حرکت خبردار گشته بدو راه طوعی راند و ابطال رجال متوجه باره و حصار شده تا صبح با عوام و اواباش تلاش
 میکردند صبح حصار منور شده از موقف سیاست حکم نقل عام صادر شد بر دایمی بنیاد هزار نفر نقل آمده بود در
 شروع شش ماهه منصور والی فارس که کلاه گردن کشی کج می نهاد نقل آورده و ال نظیر را مقهور ساخته فارس را
 بتصرف خود آورده بعد از آن بغداد رفته اهل آنجا را بقتل آورده سلطان احمد جلایرین سلطان و این فرار کرد و نظر
 روم رفت بغداد سخاوند در مقامه بر سر نقش خان که حقوق امیر را فراموش کرده بود در قریه او را مغلوب و ستمگت
 گردانیده با دزبایگان سعادت نموده تمامی دزبایگان و عراق را امیر امیرانشاه سپهر بزرگ خود داد و در آن
 را امیرز شاه پنج سپهره بمرقد با گشت چون آشوب و قلعه هندوستان بسع امیر میور رسید در شهر محرم سنه هجری
 عازم سفر هند شد از دیلمی سنه که شته با محمود شاه لودی که در آن ایام در دلی پادشاهی میکرد و مجا به نموده هندوستان را
 فتح کرده در دلی خطبه بنام خود خوانده پانزده روز در دلی توقف کرده مراجعت براه دو آب نموده قلعه پاپت
 و سرته را تاخت نموده از دریا می گنک عبور کرده رؤسای دیار کوتله را بقتل رسانیده سعادت براه جلا پور خود
 تا دین کوه سوالات تاخت و تاراج کرده چندین قلعه را مفتوح و تخته هند و از آنجا کاک براب کرده در جهور رسیده
 حکومت لاهور و ملتان و دیبا پور را بجنفر خان داده عازم سمرقند شد تا دو ماه تحت دلی بی پادشاه با چشم نماند
 نصرت شاه لودی فرصت را غنیمت شمرده دلی را متصرف شد و سلطان ابراهیم چوپورا و سلطان محمود قنوج
 و در تنه سیواس و ملاطیه و ذابلسا تاخت نموده لشکر بنام کشید و تمامی انولایت را سخر ساخته حاکم آنجا را بقتل
 رسانیده دمشق را گرفته آتش زد و در تنه در حوالی انکوریه با ایلدرم پانزید پادشاه روم مصاف داده غالب
 شده او را و لشکر کرده چنگ او را در قفس کرده با خود میداشت با جلا امیر میور تمام روم را تا انکار و دیلمی فرنگ تاخت
 و تاراج کرد چون خواطرش از قضایای روم فارغ گشت بواسطه به محمدی که گریخ خان کرجی در تنه بولایت کرج رفته
 تمام کرجستان را زیر و زبر کرده در تنه حاکمات خطا را تسخیر نموده از آنجا کوچ کرده در موضع انرا از اعمال ترکستان
 که از سر قدما آنجا فرنگ است تملاق نموده در آن شامریض شده شب چهارشنبه ما اشجان سنه مطابق
 فروردین سنه اعلیوسوی رویکباب دار الملک بقا آورده بموجب وصیت نفس او را در خطه سمرقند آورده در کسند
 شیخ شمس الدین کلال مدفون ساختند بعد از وفات لقب او را علیتین مکانی منقر نمودند و لقب کوکان که شای
 اسم اوست کسی که در سلسله جنجبا خان بقرابت دامادی مشرف شد بجناب کوکان فوایش می یافت میر میور
 از آن نقل بود و با صیبه پادشاه وقت که گذار شده بود آن با لقب کوکان تبار یافت کوکان زبان کی انادرا گویند عرش
 بمقتا سال یازده و بیست و نوبد ۳۵ سال ۱۱۰۱ ماه و خیر و ز سلطنت کرد و در انیت قلیل در اکثر برج سکون کرد و خطبه نام بود

در این
 سنه
 در
 دلی
 پادشاهی
 میگردید

شهبه امیر تیمور صاحبقران



امیر تیمور چهارم سپهر بود اولین شاهزاده غیاث الدین جامک را و در او اول سلطنت پدر در ششاد در پلده
 سه قذبح بعزیمیت ساکنی رخت سفر آخرت بر بست دویمین عمرش میرزا که کیسالت حکومت فارس پرداخته در پلده
 حسب الطلب صاحبقران عزیمت شام نمود در انسانی راه مالای تلی به نظاره کی از قلاع مشغول بود تا که
 تیری از آن قلعه برآمده بر کلویش رسید بدان زخم فوت شد سوین شاه برج میرزا هفت سال در زمان پدر چنگو
 خراسان نمود بعد از فوت پدر در بار استطنت هرات بر تخت جهانبا نی نشست و چهل سال پادشاهی کرد
 چهارمین میرزا میرانشاه در زمان پدر حکومت عراق عرب و عجم و آذربایجان و دیار دیگر با ایشان متعلق بود و
 در شمار گاه از اسب بر زمین خورده ضربتی عظیم بر سر وی رسیده خلق در داغ او راه یافت اکثر افغان
 مخالف اطوار سلطانین بود امیر او را بحضور طلبیده است ابو بکر میرزا پسرش را بجای او مقرر نمود چون امیر تیمور
 فوت شد ابو بکر میرزا سکه بنام پدر خود کرده جهام سلطنت را سرانجام میداد تا آنکه بعد از سه سال قراچین
 ترکمان که او را از جهام امیر تیمور پسر سلطنت در سر بود و آذربایجان را متصرف شده بود سرشورش
 برداشته سپاهی عظیم جمع نموده در حوالی تبریز آمد و میرزا ابو بکر پدر را همراه برده بخار به شتافت میرزا
 میران شاه در جنگ کشته شده میرزا ابو بکر نخستن را یافته بکریخت دست عمر
 میرزا میران شاه چهل سال و هفت ماه و دوازده روز بود

پادشاهی
شاهنشاهی

فصل دوم ذکر پادشاهی فردوس محانی ظهیر الدین محمد بابر پادشاه و مملکت هندوستان

در آنوقت که سلطان ابوسعید میرزا بن سلطان محمد میرزا بن میرزا میران بن امیر تیمور کورکان در عراق کشته گردید
 او را یازده سپهر بود از آنجمله چهار نفر بسطنت رسیدند اول الخ بیگ میرزا در کابل دوم سلطان احمد میرزا در قندهار
 سوم سلطان محمود میرزا در بخارا و چهارم عمر شیخ میرزا در اندجان در زمانی که عمر شیخ میرزا در شهر اندجان بود در شب
 بجزئی مطابق ۱۵ ماه فروری ۸۹۰ هجری قمری از بلخ تعلق نگاه خانم دختر پسر خان فرزند یو جو آمد و موسی
 بجز بابر میرزا که دید چون بن دوازده سالگی رسید از جانب پدر ایالت خطه اندجان را یافت چون عمر شیخ میرزا
 روز چهارم رمضان ۸۹۹ هجری قمری از بام ققاده رحلت نمود محمد بابر میرزا با تفاق امر پنجم ماه مذکور بخت حکومت
 اندجان نشست و خواجہ عبداللہ امرار که قطب وقت بود اسم او را ظهیر الدین محمد نهاد بعد از آن در واره
 النهر با سلاطین ختجایی و ذبک جنگیده سمرقند را مسخ نمود چون سلاطین و ذبک بخمال تسخیر ماوراء النهر نیکو
 عظیم نسبت بخارا کشید طاقت مقاومت در خود ندید و متوجه بخارا گردید و بخارا را متصرف شد در اواخر
 ۹۰۰ هجری قمری کابل را هم بدست آورد در ۹۰۱ هجری قمری قندبار را تسخیر نمود تا این زمان اولاد امیر تیمور را امیران حکم دادند
 که بعد ازین مارا پادشاه گویند و در آخرین سنه شاهزاده محمد بایون در کابل تولد یافت و چون در سال ۹۰۹
 خان میرزا حاکم بخارا فوت شد بابر شاه شاهزاده بایون را که سیزده ساله بود ب حکومت آن ولایت نامزد
 ساخت بابر شاه با نوزده سال در ماوراء النهر و کابل حکومت نمود در آئین کبری مرقوم است که بابر شاه
 بیرون کابل در دامنۀ گوه حوض کوچکی از سنگ مرمر ساخته بود از شراب پر میکرد و با مردم خوش طبع
 آنجا بزم و نشاط میداشت و این بیت مکرر میخواند نوروز نو بهار می و دلبران خوش با برعیش کوشک عالم
 دوباره بنیت و در سال ۹۳۲ هجری غرینیت تسخیر نمود و ساخرانموده متوجه انمنیت گردید چون نزد یک
 دلی رسید سلطان ابراهیم لودی پادشاه دلی بیکت لک سوار و هزار زینت خیل در میدان پانی پت که بدلی سنه
 مترست نزول نموده قریب یک هفته هر دو لشکر با هم زد و خورد میکردند تا آنکه روز جمعه در جبهه ۱۰۰ لشکر صف
 آرائی نموده از جانبین جنگجوی مردانه میکردند و بهادران لشکر باری داد مردانکی میدادند چون تا میدان می
 عثمان موکب باری بودیم فتح بر پرچم علم اقبال باری وزید شکست بر سپاه افغان افتاد و سلطان
 ابراهیم با جمعی از مقربان کشته شدند و سلطنت هند بعد از انقطاع یکصدوسی و یکسال از فتح امیر تیمور که در
 ایندت نه پادشاه از اولاد خانۀ بخت دلی نشسته بودند نصیب بابر شاه گردید بعد از فتح دوازده شهر
 فروردین دلی گردید و بخت سلطنت جلوس نموده فرمانروای ممالک هند گشت بعد از آن شاهزاده چاکو
 را با گردن فرستاد و آخرین آنجا را ضبط نماید شاهزاده چون با گره رسید بگرماجیت نام راجه از اولاد حکام کولیا

الهامی شاهزاده پیش نمود که هشت شغال اذن داشت شاهزاده اموال و خزانه آنجا را تصرف نموده مرجمت نمود
 و چند گاه در خدمت پادشاه توقف نموده اذن مرضی گرفته روانه سنبل شد بعد از شش ماه بعارضه تب مبتلا شد و پادشاه
 او را بجنوب طلب نموده معالجه کرد و قدری از آن بیماری سبکبار شده پادشاه بهمان مرض مبتلا گردید چون آثار آفتاب
 از وجبات احوال پادشاه ظاهر گشت ارکان دولت را حاضر ساخته تخت مضاجع بلند و صلابای ارجمند کوشید
 سعادت ابدی بود نموده شاهزاده همایون میرزا را ولیعهد و جانشین خود ساخته و امر را بتمایع شاهزاده
 نمود و آخر الامر در ششم جمادی الاول ۱۰۳۲ مطابق ۲۶ ستمبر ۱۶۲۳ عیسوی در چهار باغ آگره بر جمعت ایزدی پو
 و در باغی که احوال بنور افشان مشهور است و آن باغ اکنون در قبضه شخص هندوئی است و وی اول بر دام
 باغ موسوم نموده شش ماه برسم امانت نگاه داشته جنازه اش با کابل رود و دفن نمودند

شهبه ظهیر الدین محمد بابر شاه قزاق



فضل نسیم ذکر جاکوس نصیر الدین محمد همایون پادشاه بر تخت سلطنت هندوستان

بعد از فوت پدر در عمر ۲۴ سالگی در ۹ جمادی الاول ۱۰۳۲ در آگره سر برآید سلطنت چون همواره کمزوری در برابر سپه
 نتیجه مالک و آسایش رعایا و خوشنودی برادران و پسرانش چاکران بود و بلاد کابل و طمان را تیول میرزا ابدان
 داد و پیش از امیرزا عسکری و اور در امیرزا بهندال و بدخشان را امیرزا سلیمان نقویض نمود و چاکران را هر یک علی حدال

نورالدین شاه
 همایون پادشاه
 در هند

بمناصب انعام سرفراز نمود بعد از آن تمهید استماع قلع و بلاد را مرکز خاظر ساخته بعد از شش ماه از جلوس بجانب
 کابل بجزیه منت نموده راجه انجار مطمع و منقاد خود ساخته و در اکثر مالک هند ریای حکومت افزاشت چون سلطان
 فرمانروای کجرات مصد بعضی بی ادبی باشد بود بنا برین بر تخریب کجرات غرم نموده روانه آغسوب گردید سلطان بهادر
 تاب مقاومت نیاورد و به نیت یافت کجرات تصرف پادشاه در آمد در اندک مدت از قندهار تا صوبه بهار راه
 حیطه ضبط آورد و استقلال تمام پیدا کرد در این اثنا اخبار خروج شیر شاه بعرض اقدس رسیده فوجی بدفع او نامزد نمود
 شیر شاه با ستاع توجبه لشکر شاهی استقبال و برایشان شیخون آورده شکست داد پادشاه خود با لشکر عظیم
 مقابله او برآمده در نواح بنگال جنگ سلطانی فیما بین واقع و شکست بر فرج شاهی افتاده به نیت رفتند بهایون
 پادشاه به اکبر آباد رسیده خود ساز میگرد که شیر شاه از عقب در رسیده در آن نواح تیر جنگهای صعب فیما بین
 روی داده و دو مرتبه بهایون شاه شکست خورده از هند و بنگال نهاد و شیر شاه تعاقب نموده تا آنکه از
 قمر و او را اخراج کرد و خود بر سلسله سلطنت شکن گردید بهایون شاه چون بجمارام کوهت رسید رانا حاکم انجا
 شرایط خد شکنگاری را بتقدیم رسانیده چندی در آن حصار ماند در پنجم جنب ۱۳۹۹ شاه هزاره محمد اکبر از بطن حمید یکیم
 تولد شد و بهایون شاه بعد از چند روز روانه قندهار گردید و حرم خود را در قندهار گذارده روانه نهرات شد درین
 راه حوالی قندهار میرزا عسکری خیمه و اسباب بهایون شاه را غارت کرده محمد اکبر را بدست آورد و پیش کابل مان
 میرزا در کابل فرستاد و بهایون شاه چندی در آن دیار پریشان و حیران بود پس از انقضای چند ماه تاخار شده
 غنیمت بامیران را قرار داد چون بخراسان رسید بیدم خان خان خانان را بدرگاه شاه طلماسب صفوی گسیل
 این قطعه را از واردات حالات خود بشاه نوشت حسن و اعمری است تا عنقهای عالی بهمتم کله قاف
 قناعت را نشین کرده است روزگار مغلخو کندم غا و جو فروش طولی طبع مرا قانع بارزن کرده است
 دشمنم شیر است و عمری پشت بر من کرده بود حالی از کین و عداوت روی با من کرده است التماس
 از شاه آن دارم که با من آن کند آنچه با مسلمان علی در دشت اژدن کرده است چون نامه بهایون
 بشاه طلماسب رسید شاه بدستخط خود این شعر را در عنوان کتاب در جواب نوشت ایامی اوج سعادت است
 ما افتد اگر تور آگندی بر مقام ما افتد چون جواب بهایون رسید از خراسان متوجه کجمنو فیض معز گردید
 الحکم پادشاهی در بر منزل محکم در قندهار شکنگاری و فروگذاشت نمی نمود تا وارد قزوین شد شاه طلماسب مقیم
 بهایون را بهایون پنداشته آنچه لوازم همان نوازی بود بجا آورده چند روز جشن خسروانه برپا داشت بهایون در روز
 جشن الماس گران بهائی که خراج اقبسی بود برسم ارمنان پیشکش بشاه نمود و سه سال در انجا بخت شکنگاری توقف
 نمود بعد از آن استمد های اعانت و مدد نمود پادشاه سپهر خود سلطان مراد میرزا با داد و از ده هزار سوار قتل

فرم دکاب او ساخته روانه هندوستان ساخت چون بقندار رسید میرزا عسکری و حصار کابل تصرف گشت بهایون
 پادشاه هفتم محرم ۹۵۰ بر قلعه کوشش آورد میرزا عسکری مضطرب گردید بصوابید امر با کابل شترساری بجهنم بیاورد
 حصار را بولیا سی دولت تقویض نمود بهایون قلعه قندار را موافق وعده که پادشاه طلبا سب کرده بود شاهزاده
 کامران میرزا سپرده متوجه تخریب کابل شد میرزا کامران سراییمه شده بطرف غزنین فرار نمود بهایون بدون جنگ
 کابل را تصرف نموده بدیدار محمد اکبر خوشوقت گردید بعد از چند کامیز کامران لشکر کابل را فر جمع آوری کرده
 و بکابل آورد بهایون بدفع او مشغول و متوجه شد در این بین اکثر سرداران قزلباش که بکوک آمده بودند با وطن
 خود برگشته بهایون خود با قوچی قلیسل برنجی لاف تاخت آورده تیری بر اسب سوار آوریده از اسب افتاد
 لشکر غنیمت غالب و سپاه بهایون مغلوب شده فرار نمودند میرزا کامران قلعه را متخیر کرده بعد از سه ماه باز بهایون
 تدارک لشکر دیده با میرزا کامران چکیده اورا منهدم گردانید و میرزا عسکری را گرفته تینو و باز میرزا کامران در میان افغانان
 بجمع آوری سپاه مشغول بود بهایون اول حاجی محمد خان را که بانی فساد بود قتل رسانید و بعد متوجه تینو میرزا کامران
 گردید چون بپناه چنبر رسید میرزا کامران به اعانت افغانه بر لشکرهایون شینون زده کاری از پیش نبردند لیکن میرزا
 همدان در آن شینون کشته شد چون میرزا کامران ازین کشته جز کشتن برادر خود فایده ندید برگردید با افغانه پیوست
 چون افغانان دیدند که سواهی لغمان بجانی و مالی مژده مستور نیست دست از رفاقت او کوتاه کردند و ناچار
 بهندرفته سلیم شاه طنجی شد سلیم شاه او را گرفته سقید نمود و بطالیف اخیل از قید کریمچه برانکه گروت پناه برد چون
 سلیم شاه میرزا کامران را ندانست سلطنت میداشت تعجب او بر گروت شیز کامران صلاح استقامت بدانجا
 از گروت پیش سلطان آدم رفت و او میرزا کامران را از انکلیشته بهایون شاه خبر داد بهایون شاه از آب سند
 گذشته سلطان آدم کامران را تسلیم بپادشاه گردانید که بکامران عداوت داشتند بهایون معروض داشتند
 که بقای جان موقوف بر کشتن کامران است بهایون بقتل او راضی نشد مگر به پاس خاطر امر حکم کور کردن او
 داد او را کور کرده روانه نمود چون بهایون از قندهار میرزا کامران و دیگر برادران آسوده خاطر شد
 بشرشاه و سلیم شاه فوت گردید درین اثنا عریض از بعضی کسان انامی دلی و اگر متخصر بر این معنی رسیده
 از فوت سلیم شاه زوسای افغانه با یکدیگر نفاق پیشه کرده اند اگر آن پادشاه ریات جهان گنهای را در ملک
 هند با تهرار از انب و اولی است بهایون نعم خان را بجز است کابل گذاشته و شاهزاده محمد اکبر را همراه
 برداشته با پانزده هزار سوار متوجه هندوستان شده بعد از انقضای مدت پانزده سال در ماه صفر ۹۵۰
 وارد هندوستان گردید افغانان که در حوالی بهتاس وحد و دریا می نیلاب جمعیت نموده بودند از شنیدن آواز
 نصرت بهایونی خود بخود پشیمان شدند بهایون وارد لاهور گردید و افغانان بجز جانب تعیین نموده سرسند و پاپور

و در تصرف آورد و مسکن شاه که بر تخت دہلی نشسته بود با ہشتاد ہزار کس متوجہ جنگ شدہ قریب چہل ہزار در سر ہند تہا بل
 گیدہ کیرھی بہ بی نمودند تا آنکہ در دوم شعبان ۹۶۲ ہجری در لشکر صف آرا شدہ شکست بر لشکر سکنہ شاہ اقتادہ وارد نمودہ در کونہ
 سواکت ینہان شد ہمایون شاہ روز عطرہ رمضان بدولت و اقبال دہلی نزول اجلاں فرمودہ بر تخت سلطنت جلوس
 نمودہ خطبہ و سکہ بنام خود جارساخت ہفت ماہ بعد از اتفاقات قضا و قدر روزی پادشاہ بر بالای بام کتا بخانہ برآمد
 پایش در دامان سجده از بالا بر افتاد و بعد از دو روز در یازدہم ربیع الاول ۹۶۳ ہجری این عالم سرفراز برود
 کردیش اوراد کیونکہ ہی بر بخارہ در یاسی حین بفاصلہ دو میل از شہر مد فون کردہ عمارتی عالی بر آن احداث نمود
 مدت سلطنت ہمایون پادشاہ ۲۵ سال و پنج روز بود از آنجکہ ۲۵ سال و ہشت ماہ مرتبہ اول حکومت نمود و بعد از
 آن با نورد ہ سال در کابل و قندہار و مرتبہ ثانی ہفت ماہ و چند روز و مدت عمر سنس چہل و نہ سال و چہار ماہ
 ہشت روز بود اہراد و سپر بود محمد کبیر سزا و محمد حکیم سزا

شعبہ ہمایون پادشاہ غازی



فضل چہارم ذکر سلطنت عرش ششیانی ابو المنظر حلال الدین محمد اکبر پادشاہ غازی
 بعد از فوت پدر روز جمعہ دوم ماہ ربیع الثانی ۹۶۳ مطابق ۱۱۴۶ فیبروری ۱۵۵۶ عیسوی سن ۱۴ سالگی
 در باغ گلانوہ بر تخت سلطنت تکیہ زد و بختہ انتظام ملکہ مالی منصب وزارت بجان خانان یرم خان اختصاص

بکر شاہی
 ذکر ماہ جمعہ
 آگر شاہی

یافت بعد از ۲۵ روز از زمان جلوس سکنده شاه افغان که از بهارنشا شکست خورده در که سواکت جهان شاه بود لشکری عظیم جمع آوری کرده سر بشورش بر آورد پادشاه لشکری شایسته بدفع او فرستاده او را شکست داد بعد از آنکه خاطر پادشاه از طرف سکنده شاه مطمئن شد اخبارشورش همیون بقال اشتها گرفت تفصیل این اجمال آنکه همیون یکی از معتدان مبارزخان و با مخالفان او مخالف بود از اخبار حلت بهارنشا و جنون جهان پانی بر سرش افتاده با همفتا و هزار سوار و توپخانه عظیم تسخیر دلی نمود امر امی شاهی که در دلی بودند مجتمع شد بر سر کرد تروی سیکت خان ثبات قدم و دزدیدند بعد کشتش و کوشش زیاد خان مذکور شکست یافته منظم شدند و همیون دلی تصرف نمود این خبر را عرض پادشاه رسانیدند پادشاه در سجد هم ذمی حجه دایات نظر آیات را بدفع همیون بر سر چون خیمام فیروزی انجام داد سواد پانی پت زوند قاتی فریقین دست داد و در عین بهنگاه تیری کشتم همیون مشرف بموت شد و لشکرش پشت بکارزار دادند و همیون را دست گیر کرده بجنور رسانیدند دولت جوان معروف داشتند که چون جهاد اولست بدست مبارک بر کردن این بی دین شمشیر را نیند پادشاه بر تنه کردند او رسانید بهرام خان کار او را تمام ساخت و حکم شد که سر او را بجا بل و تن او را بدلی برده بر دروازه شهر بیاویزند پادشاه منظر و منصور داخل دلی گردید و تا چهار سال احتیاط کلی و جزئی امور مملکت به بریم خان بود اما از آنجائی که پادشاه را خور و سال تصور میکرد از وجه کما فی که خلاف طبع پادشاه بود بطوریه رسید اما در سال پنجم او را از عمده وزارت غزل ساخت پس از غزل بریم خان در ازمینه باطل افتاده فتنه و فساد در ممالک محروسه مرتفع ساخت و چند بار پادشاه جنگیده بهزیمت یافت آخر الامر بوسیله منعم خان مجبور بخان عازم عتبه گردید چون متصل لشکری پادشاهی رسید منعم خان دستمالی بگردن بریم خان انداخته بجنور آورد پادشاه از راه مهربانی عفو فرمایم او را نموده رخصت رفتن بکار با او داد و خان مذکور خازم مکه گردید چون بهترین که تعلقه صورت کچیات است رسید مبارک خان افغان بوضع خون پر در پی کشتن او برآمده با جمعی بهمانه ملاقات نزد او آمده خجوری بر پشتش زد که تا سینه بشکافت و جهان فانی را وداع نمود و در سال دوازدهم از جلوس پادشاه بعزم تسخیر قلعه چتور روانه آنست شد و قلعه را محاصره نموده متصرف گردید و در ۹۷ هجری پادشاه دارمخلا را آگره قرار داد و در سال پانزدهم از جلوس سنا بی قلعه الی آباد را نمود و در مدت چهار سال صورت انجام پذیرفت بعد از آنکه اگر شاه تمام مملکت هندوستان را بخیطه تصرف آورد و خاطر از اطراف جمع کرد اکثر اوقات با علمای و حکما مباحثه علمی مشغول می بود اما آنکه پس از حکومت پنجاه و دو سال شب چهارشنبه سیزدهم جمادی الثانی سنه ۱۱۴ هجری مطابق ۱۱۴۰ اکتوبر سنه ۱۷۲۷ عیسوی دراکبر آباد حلت بجایم بقا نمود و در باغ سکنده که قریب نیمیل از شهر اکبر آباد دور است در روضه کیش از وفات خود تمیز کرد و در سن ۹۷

شبهه ابوالمظفر محمد ابراهیم شاه غازی



دگر شاه
جهانگیر
در بینه

فضل سخیر ذکر سلطنت جنت مکانی نور الدین محمد جهانگیر پادشاه غازی
در سال ۹۷۷ هجری مطابق ۱۵ اکتبر ۱۵۶۵ عیسوی محمد جهانگیر از بطن خود بانی بوجود آمد در آنوقت که محمد ابراهیم
مرض بود شاهزاده محمد جهانگیر بفرم ملاقات پدرازا آله آباد به آگره آمده هنوز درین راه بود که پادشاه رحلت نمود
اکثر امرا و اعیان سلطنت سلطان خسرو و له محمد جهانگیر که در ریجان جوانی در خدمت جدگرا می حاضر بود اتفاق
داشتند و شیخ فرید که امر مستبران سلسله بود فی الحقیقت جمهور را اختیار کرده مذکور داشت که با وجود ولادت همه سلطنت
به میرزاده خالی از اشکال نیست امرا ترک آن اراده را نموده سلطنت جهانگیر را فسخی شدند و محمد جهانگیر شاه در بنا
ماه ربیع الثانی سال ۱۰۱۴ هجری در ابراهیم در بر سر سلطنت جلوس نمود سلطان خسرو که مدعی سلطنت بود چون
حال بدبینی و حال دید با جمعی که شریک مصلحت و محل اعتماد وی بودند از قلعه ابراهیم آمده راه خود سری میبوده تا
حدود لاهور رفت در آنجا جمعی از جنود خنثی و افغانان بدوی پیوسته قریب دوازده هزار سوار فراهم آورده به
طرف ابراهیم آمده آه جنگ شد در اول حمله از لشکر پادشاهی شکست نخوده فرار نمود پادشاه با طرف مالک
فرمان داد که هر جا سلطان خسرو را یابند بکشند و در بینه بکشند تا آنکه بر کمان آید لاهور کشتی بانان او را گرفته

تعلیخ خان حاکم لاهور خبر دادند خان موصوف اور ابھنور پادشاہ فرستاد پادشاہ فرمود حشر و رانندگان فرستند
 و رفقای اور ابردار کشند و سال ششم از بلوکس نوز جهان مکیم جنیم میرغیاث بیگ را کتو کار می نمود و با محبت
 بهر ساینده که در آخر عهد نام مکیم در سکه نقش میشد چنین حکم شاه جاگیر یافت صد زیور بنام نوز جهان پادشاہ مکیم
 و پادشاہ همیشه می گفت که من سلطنت ہند را بنور جهان بخشیدم و مرا بجز نیم سیر کباب و یکت سیر شراب هیچ در کار
 نیست با بگویم جاگیر بنیروی طلوع و قوت بخت از قند ما تا دریا می عمان و از کابل تا مسر حد بنگالہ در حیطہ
 تصرف در آورد و در ستمہ ہجری بہ کشمیر توجہ نمود در آنجا گستر مزاجی بہر ساینده را یات عالیات بکاتب
 لاهور با ہتر آمد در انسانی راہ روز یکشنبہ طبت و نهم ماہ صفر ستمہ ہجری مطابق بیت و ہشتم اکتوبر سنہ ۱۶۲۶ ہجری
 بعالم جاودانی سفر کرد و لغش اورا بہ لاهور فرستادہ در باغی کہ نوز جهان تعمیر کردہ بود بگانش سپردند ہ سال ماہی

ششم محمد جاگیر پادشاہ غازی



فضل ششم ذکر سلطنت فردوس شیمان تہاب الدین محمد شاہ جهان پادشاہ غازی

شاہ جهان پادشاہ در شب بیست و پنج نسل از اول ستمہ ہجری در دار السلطنہ لاهور از زمین جودہ با فی توئی یافت
 پدرش اورا در سنہ ابہ تسخیر ولایت دکن فرستاد و اورا بخلاب شاہ جهان لغت ساخت چون شاہ جهان خبر توئی

توکر پادشاہی
 شاہ جهان
 پادشاہ غازی

پدرانشیندند کن با گزیده روانه شده روز ششم جمادی الثانی ۱۱۳۲ و آردا گزیده بر سر فرمانروائی جلوس نمود و کبر
 از امر ارا بقدر مراتب بختاب و منصب و انعام سرفراز فرمود و بکلی همت را بر تجدید مراسم ملت مصطفوی و ترویج
 احکام نبوی مصروف داشت اول حکمی که کرد مردم را از سجده کردن بوقت حضور منع نمود و گفت که لائق
 سجده ذات پروردگار حقیقی است و در همین سال دوازدهم جب در سن نوزده سلطانی بر تخت فرمانروائی جلوس گردید
 و پادشاه زادگان عالیقدر را که چهار کن سلطنت بودند در جایا گوشه اوزنک یاوشاهی حکم بنشین داد و آصف خان
 نزدیک تخت ایستاد و بکلی را مورد احترام حسروانه کرد و ایند شاهزاده داراشکوه را بخلعت و لیعهدی سرفراز نمود
 و سلطان شجاع را برصوبه دار بنگاله مقرر داشت و اوزنک نایب عالمگیر را صوبه دکن تفویض نمود و سلطان مراد
 بخش بصوبه دار گجرات تعین گردید و آصف خان را ب منصب و کالت سرفراز نمود و شاد دکن روپیه از نقد و
 جنس بفقرا و مساکین عنایت کرد بسال دوم از جلوس افضل خان شیرازی بمسب وزارت سرفراز شد و در سال
 چهارم ملکه ارجمند بانواز عالم فانی بسیاری جاودانی خرامید و در سال پنجم بنده بهو بکلی را از قوم پر تکریر گرفت در سال
 هشتم بر تخت مرصع مشهور بخت غا و دس که یکت کرد و روپیه خرج آن شده بود جلوس نمود و پسر بزرگ خود
 شاهزاده داراشکوه را ولیعهد خود ساخت بنا بر آن دیگر برادرانش خصوص اوزنک نایب عالمگیر که پسر کوچک
 بود مدام با وی عداوت می ورزید و وقتی که در سن ۱۶ هجری پادشاه بیمار شد و اخبار ناخوشی پادشاه با نظر
 فتنه گردید داراشکوه رقی و فتنه تمام سلطنت را میداد عالمگیر که در دکن بود و در شجاعت کوی سبقت از برادر
 دیگر می ربود و مدام خیال سلطنت در سر میداشت فرصت را غنیمت دانسته با امر متفق شده لشکری عظیم
 بر داشته عازم دارالخلافه گردید و اشاعتی شاهزاده مراد بخش که در گجرات بود نیز بدو پیوست چون هر دو بر
 موضع دهرت پور رسیدند همارا بوجونت سنگه و قاسم خان پهسالارا افواج پادشاهی بفرستید و داراشکوه قصد
 محاربه بغاصه کفر سخی و بهوپول مقابل متلاقی فریقین دست داد و بعد از کیش بسیار لشکر داراشکوه شکست فاحش
 یافت و اوزنک نایب عالمگیر از آنجا کوچ کرده بسواد کوالیار دایره لشکر نمود و داراشکوه از اکبر آباد برآمده در لپچ
 رسیدن لشکر پرواخت چون اخبار آمدن داراشکوه بگوش اوزنک نایب عالمگیر رسید بطریق ایلیخار خور در مقابل
 لشکر داراشکوه رسانیده بغاصه یک میل خمیه زوده و بهمان روز وقتی که آفتاب بوسط آسمان رسید جنگ توپ
 و تفنگ شکل کشید بعد از دو خور دنیا و داراشکوه شکست فاحش خورد و آواز تقاره فتح و نصرت اوزنک
 زبیدی مباح جهانیان رسید و داراشکوه بعد از هزیمت قریب شام با کبر آباد رسیده در آخر شب پسرشکوه پسر
 خود را با قدری جواهر برشته با مسعودی از سواران جانب شاه جهان آباد درفت شاهزاده اوزنک نایب
 از آنجا کوچیده در باغ نور منزل که در سواد اکبر آباد واقع است نزول نمود و مالک تاج و تخت گردید مقدمات

جشن مثل خلبه و سکه را موقوف بر جلوس ثانی داشته روز دوم بتعاقب داراشکوه روانه شده در جانب پنجاب حینه
 زرد در آنجا شنید که داراشکوه بجانب کجرات روانه شد و شیخ میرزا بانه هزار سوار بتعاقب داراشکوه روانه ساخت و
 در خلال این حال شنید که شاه شجاع برادر دیکر شش در پنجاه عزم جنگ دارد و هندو از دهم محرم ریات را متعاقب
 شاه شجاع با هزار آور و بعد از طی منازل و قطع مراحل یکن پور رسید و شاه شجاع بمسافت چهار میل لشکرا و شاه رسید
 توقف نمود و بعد از چندین جنگ و جدل و کوشش بسیار برزیت شده خدمت و چشم او بتاراج درآمد و از آنجا غنای غنیمت
 برنعم داراشکوه مطوف داشت و داراشکوه مدت یکماه در کجرات بسر برده با بیست هزار سوار جانب جمیر روانه شد
 اما در زرم کردید و پادشاه نزدیک لشکرا و رسیده حکم جنگ داد و داراشکوه تاب صدف آرائی میدان در خود
 ندیده پناه بگورستان جمیر برد پادشاه بعد ازین فتح متوجه دارا کلا و شاه جهان آبا کردید و از راه دروازه
 داخل ارگ شده شاه جهان پادشاه را مجوس نمود و بعد از هشت سال در حبس مشب و شبانه بیست و چهارم
 شکر حبس ازین دارفانی رحلت نموده مدت سلطنتش سی و یکسال و چهار ماه و بیست و سه روز بود
 و عمرش هفتاد و شش سال و یکماه و بیست و شش روز بود و کفند تاج کجریه زمین بود

شبهه شاه جهان پادشاه غازی



در شهر
بازگشت
و در شهر

صلیه هفتم ذکر سلطنت خلدکائی محی الدین محمود نیک نایب عالمگیر پادشاه سلسله

در سنه یازدهم ذی قعدة مطابق دهم اکتوبر سنه ۱۹۱۹ عیدوی از بن ارجند با نو سیکم تولد شد در حالت بیاری و بوسی
 پدر در غره ذی قعدة سنه بر سر سلطنت جلوس نمود و خطبه و سکه بنام خود جاری داشت برادر خود سلطان مراد پادشاه
 شجاع را بدست آورده مقتول کرد و حکم با طرف ممالک داد که داراشکوہ را بر جا دیده دستگیر نمود و بجنور رساند تا
 آنکه داراشکوہ با پسرش شهرشکوہ بدست ملک جیون گرفتار گشته بجنور عالمگیر فرستاد در ستم ذی قعدة بر علی رسید
 پادشاه حکم جیس آنها نمود و چون از رسیدن داراشکوہ بجنور عالمگیر در شهر پیدا شد عالمگیر در خفیه حکم قتل آنها داد و چنانچه
 در غره محرم سنه آن بیچاره را در مجلس شہید کرد و ندغ عالمگیر بیکه از غده نزد برادران مطمئن شده نسال در شاه جهان
 آباد نشسته بجنور و نسق سلطنت پرداخت بعد از انتقال پدر فارغ البال گشته متوجه تخیر ملک دکن شد در سنه ۱۹۱۹ بعضی
 از ممالک دکن را مسخر نموده در سنه ۱۹۲۰ قلعہ سیجا پور را محاصره نمود و راه دخول آمد و رفت را بر تخریبان قلعہ بسته
 برج و باره قلعہ را از ضرب توپ منهدم ساخت خواست داخل قلعہ شود و سکندر عادل شاه والی آنجا قلعہ را
 حرازه و ایامی دولت نمود و خود بجنور عالمگیر شافیه مشمول حمایت شاه کرد و چون از بند و بست بجاتو
 فارغ گردید لوای غریمیت بطرف حیدرآباد فرستاد و در سنه ۱۹۲۰ حیدرآباد را فتح کرد و والی آنجا سلطان
 ابو الحسن شهنور به ناما شاه کر بخیمه بطرف قلعہ کوکنند رفت افواج پادشاهی کوکنند را محاصره نمود و زمان
 آمدن قلعہ مذکور چون بهشت ماه کشید و گرفتن قلعہ ممکن نبود لهذا مستعملین قلعہ تهنیت وقت شب چند نفر از ابر
 از دیوار قلعہ داخل حصار شدند و شاهزاده محمد اعظم نیز با فوج خود طرف دروازه قلعہ آمد منتظر فتح الباب بود
 که بهادران قلعہ گیر خود را بد و از در رسانیدند در بارگاه روانه نصر سلطان ابو الحسن شدند از این منعی صدای
 گریه و زاری از اندرون قلعہ بلند شد ابو الحسن به تسلی و اباستان کوشید و یکی را وداع نمود و منتظر همانان
 ناخوابه بود چون بهنگام طعام خوردن اد بود طعام حاضر کردند و مشغول طعام خوردن کردند که یکسانی که حاضر بودند
 از راه نجیب سوال کردند که دین عالمت تشویش چگونه رعیت بجهاد می نمایند جواب داد که موافق طریقه جمهوران است
 و با حاضرین بخوشرونی بهم کلام شده گفت دانشمندان بجز به کار نوشته اند که به کار صاحب دولتان برکت بخش
 را با حوادث روزگار سرد کار افته شده و در صدد عمل برداری از دست نداده اند و تسلیم را بجا خود دارند و با بکل
 بعد از فراغ از طعام لباس پوشیده بجال استقلال با اتفاق امراء عالمگیر روانه کردید چون شاهزاده نزد دیک
 بدروانه قلعہ خمیه محقری زده انتظار ادراسی کشید او را نزد شاهزاده حاضر کردند شاهزاده اظهار لطف و
 مهربانی نمود و او را تسلی داد و بجنور عالمگیر آورد پادشاه نیز با و ساوک شایسته نمود بعد از چند روز او را
 دولت آباد ساخت تا در آنجا نظر بند باشد و شاه پس از تقسیم ملک حیدرآباد را با دایات نصرت آیات با

عاجب نظر آبا و برافراخت و اوایل شهر جمادی الاول سواد کلبه که را مغرب خیا م نظر انجام کرد و ایند و در سال پنجاه دوم از جلوس که سال نود و یکم عمر او بود در شهر احمد نگر در ساله اجمری مبتلا برضبت کردیده امید زنده گاه در خود ندید که کام بخش سپهر کو چک خود را که عزیز میداشت به نظامت سیجا پور مقرر داشته باشوکت تمام بصورت مقصود روانه نمود و محمد اعظم سپهر و سلی که دایم الحضور بود بر فتن بالوه رحمت داد و شاهزاده هنوز مسافتی چندان طی کرد بود که عالم گیر روز جمعه اربعیت و هشتم ماه ذی قعدة ۱۱۱۹ بر حمت حق پیوست و شاهزاده محمد اعظم محمود صفا این خبر بر عمت معاودت نموده داخل اردوی پادشاهی کردید و لغش پدر را روانه اورنگ آباد حنت عالم گیر راج سپهر و شش دختر بود اولین شاهزاده محمد سلطان که در حیات پدر فوت شد و دومین شاهزاده محمد اعظم سونین شاهزاده محمد اعظم چهارمین شاهزاده محمد اکبر که در حیات پدر بطرف ایران رفت و در مشهد گذشت پنجمین شاهزاده محمد کام بخش و دختران او زینب النساء و زینب النساء و بدر النساء و مهرآورد و شکیلا

شهبه اورنگ زیب عالم گیر پادشاه غازی



فضل ششم ذکر سلطنت محمد علی پادشاه شونین سپهر خلیف پادشاه

در ساله اجمری در دوازدهم ماه شعبان از بلطن بانو یکم بوجود آمد بعد از روانه نمودن لغش پدر در روز سه شنبه دهم ذی حجه

بزرگوار پادشاه
محمد اعظم شاه
در مشهد

در شهر آنکه قدم برار که سلطنت گذاشت و آصف الدوله را به منصب وزارت متقل ساخته و ذوالفقار خان را
 سه سال از نو و دیگر اعیان و ارکان دولت پدر را بجا که با مور بود برقرار داشت چون مرض حاکم کرد تمام
 ممالک هندوستان اشتمار یافته بود سلطان محمد معظم پسر بزرگ او از کابل کوچ کرده عازم هندوستان شد و شاهی
 راه خبر فوت پدر را شنیده لاهور آمده روز سه شنبه سلج محرم سنه ۱۱۱۹ آج سلطنت بر سر گذاشت و خود را موسوم به شاه
 ساخت و از آنجا به محمد اعظم شاه نامه نگاشت که اگر بحسب فرمان پدر منقوشا فرمان روانی صوبه جات کن گفتا
 نمایند و پادشاهی باقی بپردازند و این بکنند و اصلاح و انبساطی نماید اعظم شاه در جواب نوشت که دو پادشاه در
 تعلیمی بخشد محمد معظم ازین معنی بچسبیده جهت بعروۃ الیقینی توکل ایندوی زده روانه اکبر آباد کردید چون اخبار رسید
 محمد معظم شاه به اکبر آباد که شش زد محمد اعظم شاه شد باراده جنگ از احمد کربا جوخی کثیر کوچ نموده بعد از طی
 منازل در میدان دبولپور تلافی فریقین دست داد جنگ شروع کردید چنانچه درین محره که محمد اعظم شاه
 با دو پسران خود با بسیاری از امر اگشته شدند و نیم فتح و فیروزی بر رجم عالم معظم شاه وزید اکثر امر بکنند
 آمدند و این واقعه در جمیع ماه ربیع الاول سنه ۱۱۱۹ هجری بوقوع آمد

شبهه محمد اعظم پادشاه



فصل نهم ذکر سلطنت شاه بزرده مظلم شاه عالم بهادر شاه

در سنه ۱۱۳۳ سلطنت سلجوق از بطن نواب بانی دبر بانپور تولد یافت بعد از فوت پدر و کشتن برادر و نوزدهم ربیع الاول
 ۱۱۳۳ در آنکه بر تخت سلطنت جلوس نموده شاه عالم موسوم گردید و خلعت وزارت به نعم خان و محمد وکیل
 مطلق بر اسد الله خان مرحمت نمود و آصف الدوله را بشاه جهان آباد مرضض نمود که تشکیل انجمنان نماید در وقت
 یکی افواج شاهی مرفع بحال گشته محمد کام بخش چون اخبار گشته شدن محمد اعظم شاه را استماع نمود سر بر اطاعت
 فرود نیارده با وجود بی استعدادی آماده جنگ شد پادشاه هر قدر او را نصیحت کرد فایده نبرد بخشد و جو ابهای
 سخت داد لاجرم پادشاه روز یکشنبه غره شبان ۱۱۳۳ از راه فتح پور متوجه سجاویر شد و محمد کام بخش با فوجی که
 داشت از بیجا پور با محال حرکت پیش آمده در سواد کلکه که تلافی شد روز سیم دومی فتنه جنگ سلطانی میانین
 هر دو برادر میان آمد و محمد کام بخش مغلوب و زخمدار گشته بیخود افتاد و ملازمان شاهی در همان حالت بی هوشی
 او را دستگیر نموده بجنوب پادشاه آوردند و زخمهای او را بکلیه کز اندک روز جان بجان آفرین تسلیم نمود پادشاه پس از
 استقامت دکن علم اجنت بهار انخلاف شاه جهان آباد فرا داشت درین بین خبر رسید که جماعت ناگلیکه در صورت
 لاهور از قدیم الایام توطن دارند اجماع نموده برواج کفر و عدم اسلام برخاسته اند و وزیر خان فوج دار
 انجمن را گشته اند و تجزیه مساجد و نقض قبور مسلمین و تصرف در آوردن ملک شوشی کرده اند پادشاه توجه بر آن
 صوب نمود و یکی آنها که لقبه قنبر ساند و فرخ شتر آنها را نمود و در همین سال کنارات لاهور را خیمه کاه پهلومی
 سنت جماعت گفتگو نمودند تا آنکه وصیایت امیر المومنین ثابت نمود و در کلام علی وصی رسول الله را داخل نمود
 پادشاه مردی عالم و فاضل بود از کمال غم و شجاعت او جمیع حکام و نوکران و زمین داران قریب و بعید
 مطیع و فرمان بردار بودند در عهد او شاهزادگان مطلق العنان و خارج انبال می زیستند چنانچه پهنه شاهزاده دست
 راست و چپ او می نشستند در چهاردهم محرم ۱۱۳۳ خلی در مزاج پادشاه راه یافت و ۱۹ شهر محرم در لاهور بماند
 که زانرا دواغ نمود بخش او را بدار انخلاف شاه جهان آباد آورده بخاک سپردند بمقتاد و سه سال زندگان کرد
 پنجبال و دو ماه سلطنت نمود و پادشاه را چهار سپهر بود که در عین حیات در رکاب بودند بعد از فوت پدر و امر
 خلافت از میان آمد محمد عظیم الشان که از ایام سلطنت جدش بجهت نظامت بنحاله صاحب استطاعت بود
 و در عهد پدر نیز بجای خود مستقر بود و خزانده و اسباب سلطنت همه در تصرف او علیحده شده و سر برادر و دیگران
 عدم استطاعت با هم شریک شده عهد و میثاق نموده که بعد فتح بر عظیم الشان ملک را با السو قیامت
 نمایند و هر یک بر حاکم متعلقه خود فرمان روا باشند باین غرضیت هر سه بر عظیم الشان صغوف مقال گشته
 و در آن محله که سخن تدبیر فتح نموده و عظیم الشان در رکاب فغانا بعد فراغ این مهم هر سه برادر نقض عهد نمودند

ذکر شاه
مظلم شاه
در سنه ۱۱۳۳

محمد کام بخش مغلوب و زخمدار گشته بیخود افتاد و ملازمان شاهی در همان حالت بی هوشی او را دستگیر نمودند

علیه شد اول در میان مغزالدین جهاندارشاه و شاهزاده حجته اختر جهانشاه جنگ عظیم واقع شد و رافع
 النشان خود را بر کنار کشیده نظر بانجام هر دو برادر میکرد که لشکر جهانیان چه رسد سپاه او را از پیش رانده قریب
 بود که شاهزاده جهان شاه فتح کند که در این اثنا فرخنده اختر همین پورشاهازه جهان شاه کشته شد این
 موجب اضطراب شاهزاده گردید و سراسیمه فیل سواری خود را در صف کارزار راند از هر طرف کشته پشته میا خست که ناگاه
 از تضا که ز فیل بر بلای افتاد که تفنگ چیان از عقب بکین بود و بجز دیکه فیل شاهزاده محارمی تلل مذکور رسید
 تفنگ چیان شلیک آغاز کرد و جهانشاه بضر بکلوه آهنگ روضه رضوان نمود بعد از کشته شدن
 جهانشاه رافع النشان با وجود قلت سپاه و عدم استعداد متوجه کارزار شد آنهم با برادرش طح کشت
 جهاندارشاه بخش برادران را برای دفن در مقبره همایون پادشاه پشاه جهان آبا و فرستاد و خود
 بی مزاحمت بر تخت کامراتی نشست

شبیه شاه عالم بهادر شاه



فصل نهم ذکر سلطنت محمد مغزالدین صاحب جهاندارشاه
 در ۲۳ محرم ۱۰۳۳ بعد از فتح برادران بجز بنجاه ساکی در لاهورا و رنگت جهان بانی را بکلیس آرایش داد

ذکر بی بی
 بهادر شاه
 در هند

آصف الدوله را بمنصب وکالت بر بلند ساخت و ذوالفقارخان را بوزارت سرافراز نمود و هر یکی از اعمال
 سلطنت دارکان دولت را بمنصب بلند و خدات ارجمند اعزاز و اکرام نمود درین بین خروج فرخ سیر با توپخانه
 پدر و برادر کوش زد خاص عام کردید پادشاه محمد اعزالدوله را با فوجی عظیم مهبت او کوچ داد و قریب
 کجود تقاتی فریقین روسی نمود اعزالدین بر نیت یافته بطرف آگره شتافت جهاندار شاه که در شاه
 جهان آباد بود و انتظار فتح سپهر ارمی کشید چون قضیه را بر عکس دید در شاه جهان آباد هیئت اسباب
 جنگ را دیده با توپخانه شایسته و فوج قریب هشتاد هزار سوار و پیاده لوازمی غنیمت افزا
 بعد از طی مراحل و قطع منازل با کمال عظمت و شکوه و غایت کثرت و انبوه بر سواد سموکم متصل
 اکبر آباد بمقابل فرخ سیر فروکش کردید و آرا نظر فرخ سیر با فوج قلیبا با کمال بی سرانجامی شش
 دو روز در ادراکیت و زطلی کرده آن طرف رودخانه مقابل لشکر جهاندار شاه نزول نمود عبدالمطلب
 سه سالار فرخ سیر در آخر شب از آب عبور کرده عقب فوج پادشاه مقیم گشت و فرخ سیر نیز با جمعیت
 خود با طلحی گردید جهاندار شاه وقتی خبردار شد که فوج مخالف از عقب نمودار شد از جانب رو
 متوجه طرف پشت کردید مجدداً باراده ترتیب افواج و اهتمام پیش بردن توپخانه در آن حال بودند
 که لشکر مخالف حمله آورده لشکر جهاندار شاه را با بی ثبات استوار نمانده بر هم خورده راه بر نیت
 سپردند و کار بر جهاندار شاه بمنزله تنگ شد که خود را در عمارتی فیلی زمانه کشیده راه اکبر آباد را
 پیش گرفته بوقت مغرب بشهر رسیده آن شب را در اکبر آباد بسر برده در
 آخر شب تغییر هیات داده روانه شاه جهان آباد کردید فتح
 نصیب فرخ سیر شد سلطنت جهاندار شاه
 ۱۰۶۵ و سیرده روز بود

شبه جهاندار شاه صورت بعد

شیخ مجسمان دارشاه



فصل یازدهم ذکر سلطنت جلال الدین محمد فرخ سیر عظیم شاهان پادشاه
 در سنه ۶۹۳ در شیم شریب متولد شد بعد از غلبه بر جهاندارشاه در سنه ۷۱۱ در کبر آباد بر تخت فرمانروائی جلوس نمود
 جلال امیران و صاحب منصبان بجنو آورده مورد احترام خسروان که دیدند بعد از چند روز بطرف شاه جهان آباد
 کوچ نمود چون در خضر آباد که یک روزه بدلی فاصله داشت رسیدند آصف الدوله و پسرش ذوالفقار خان با
 طلب داشته پدر و پسر را بجنو آورده و بگریز افگشت داده بظاهر مورد احترام ساخته حکم شد که آصف الدوله بزرگ
 و ذوالفقار خان در حینه بماند که مارا با ایشان مشورت امورات ضروری منظور است آصف الدوله در حین
 نمود چشم از عاقبت بر بست و ذوالفقار خان مستقبل خود در مکان نامور نشسته پادشاه اول بسلام خوشنود
 آمیزد بعد می خون عظیم ایشان و پسرش محمد کریم سیر ابوی داد ذوالفقار خان نیز بنا برین که هر که دست از جان
 بشوید بچو در دل و او بگوید جو اهای درشت داد درین ضمن لاجین بیکت میر غضب از عقب ذوالفقار خان
 رسیده طناب بگردش انداخته کشید تا آنکه طایر خوش از نفس بن بانی یافت و همان روز لاجین بیکت
 مذکور حکم پادشاه جهاندارشاه برادر قلعه ارگ مقتول نمود و فرخ سیر با ایشان و شوکت تمام داخل شهر شده حکم نمود

بکرادوست
 فرخ سیر
 پادشاه

که سر جهاندار شاه با بر سینه کرده و لاش او را در هودج قیل انداخته و نعش ذوالفقار خان را در آن گون بر دم قیل بسته و در سحر کرده و اینده در پیش قلعه اندازند و آصف الدوله را حکم حبس نمود و خلعت وزارت را بشید عبدالقدیر سادات باریه داد و بخلاب قطب الملک بباریاریه و فادار ملقب نمود و خلعت امیر الامراجه برادرش سید حسین خان رحمت کرد و با بیکه بعد از چندی با غوامی بعضی از امرای حسد پیشه در میان فرخ سیر و قطب الملک غبار نقاب بر تپ بند کردید که تدا میرا سیر و دستگیر کردن قطب الملک در خاطر فرخ سیر محمد روز بروز دید میر گرفتار کردن قطب الملک بود تا آنکه مدت عداوت با مدت گذشت و نوشجات قطب الملک درین داده متواتر بطلب برادرش امیر الامرا میرفت تا آنکه او با فوجی از قند و حساب بیرون از دکن ملی مسافت نمود و به دار الخلافه رسید چون بیچ نوع رفیع نگذرد شاه متیقن خاطر او نگردد و دیدن باریه هر دو برادر حق نمک خواری از دست داده برای حفاظت جان خود لای نمک بگرامی فرستادند و بنای جلوسش از اوج تخت جهان بانی انداختند و پادشاه سر رشته صلاح حال از دست داده و در دام اشغال گشته اندیشان افتاده او را به ضمیمت بی ادبی تمام از ارکت بیرون آوردند و میل کابینائی در چشم کشیده و در تنگنای زندان اندرون قلعه ارک که جانی از کور تنگ تر بود مجوس ساختند بعد از دو ماه او را حقه کرده نعش او را برای دفن بمقبره بجایون شازمانید ایام سلطنت او سال

شیریه فرخ سیر پادشاه



درد و کینه
رفیقان
دشمنان

فصل دوازدهم ذکر سلطنت شمس الدین رفیع الدرجات ابن رفیع الشان

چون قطب الملک امیر الامراء از کشتن فرخ سیر فارغ شده نظریه تمثیت امور سلطنت و رفق و رفیق مملکت که
بغیر از نام یکی از شاهزادگان تمویری صورت نمی بندد رفیع الدرجات را از حبس بر آورده در سال پنجم بیخ الثانی
بر سر سلطنت نشاندند و برای رفع شورش و آشوب جبل شادیا نه بکوش اهل شهر رسانیدند و میلست
خان که از محض صیانت قطب الملک بود بمشرفی دیوان و اتالیقی و معلمی پادشاه و چند خدمات مقرر گردید
و تمام امورات ملکی و مالی را خود متحمل میشد خزانه و جواهر آلات و اسباب سلطنتی تمام بمصرف ایشان بود
و هر قدر جواهر و نفوس بدیعی که میخواستند برداشتند با وجود این تسلط باز از بیم و هراس و خدعه
هر دو برداشتی بر بساط آسایش نیار میدند و کوشش را خفاخته و فساد در اطراف ممالک میداشتند و
پیوسته چشم بر راه خصاص اعمال خود می بود چون رفیع الدرجات بسبب بیماری تب و خوردن گوشت را نمیداد
نا توان و ضعیف البنییه شده بود که اطباء از معالجه اش مایوس شده تا اینکه پادشاه فرمود که سزاوار است
رفیع الدوله برادر بزرگ من است مناسب آن است که مرا ازین تکلیف معاف داشته این امر خیر را به
او و اگر اید قطب الملک حسب احکام رفیع الدرجات روز شنبه بیستم ماه رجب ساله هجری در خدمت
رفیع الدوله شافیه او را بر سر حکمرانی جلوه داد و بعد از آن نوزده روز از جلوس رفیع الدوله رفیع الدرجات
رحلت حیات بعالم بقا گشاید تا آنکه سلطنتش سه ماه یازده روز بود

و در همین سال هزار این قلعه اکبر آباد نیکو سیر را که در قلعه حجوس بود از حبس بر آورده بر تخت نشاندند قطب
الملک بجز و استماع این خبر پادشاه را بر داشته غمگینت اکبر آباد نمود و در اندک زمان بجای قلعه
پر داخته بعد از یکماه قلعه و از ناچار شده قلعه را بقطب الملک سپردند و سیکه سیر را باز برندان بر رفیع
الدوله چون دستور بر او معتاد به گویند بود در حالت انزوا بعد از جلوس ترک کرده بنحیه بهمال
گردید و چند اطباء معالجه کردند فایده نیکبخشید و آثار انتقال از وجنات او نمایان گشت قطب الملک
کس طلب میرزا روشن اختر که ایام گشته شدن جهاندار شاه با والد خود در قلعه دار الخلافه بود روانه نمودند
شش ماهه طلوع آفتاب جهان تاب از افق مشرق برج دار الخلافه بر توشوع غنیاخته بود که ماهه حیات
رفیع الدوله در مغرب جمات عزوب نمود و انوس از آن دو نهال روضه
صاحبقرانی که با وجود جلوس بر تخت جهان بانی از
جهان ناکام رفتند

شهبه رفع الدرجات

شهبه رفع الدوله



ذکر پادشاه
محمد شاه

فضل سیزدهم ذکر سلطنت ابو الفتح ناصر الدین محمد شاه پادشاه فخرانی
 در سال ۱۲۲۳ جمادی الثانی اول از بلخ قدسیه بکیم بوجو آید بعد از وفات رفع الدوله تاریخ پانزدهم شهریور ۱۲۳۱
 بجز بیخده مساکلی در سواد قفقاز پوز سریر آراسی سلطنت کردید سکه و خطبه بنام محمد شاه بی رونق گرفت تا چندی مطیع
 و نوابی قطب الملکت و امیر الامرا بود و از حسن تدبیر این برود مدار الملکام کار سلطنت انجام میکردند از آنجا که
 در میان قطب الملکت و نظام الملکت آصف جاه قرالدین خان که یکی از امراء کبار دولت تیموری بود و صفحا
 باطنی بنود تازه نیز تنازع می دست داد نظام الملکت از صوبه مالوه غریمیت دکن نمود و بر اکثر صوبه و قلاع
 دکن علاقه امیر الامرا در تسلط یافت امیر الامراء قطب الملکت از شنیدن این خبر طول کشته برای دین
 شورش برود و برادر مصلحت دیدند که قطب الملکت به نیابت پادشاه روی توجیه بجانب شاه جهان آباد
 و بند و بست صوبه دارد و امیر الامرا در کاب پادشاه بهمت بتبلیه نظام الملکت نگار دلند از امیر الامرا
 بقراهم آوردن سپاه پرداخت تا اینکه قریب پنجاه هزار سوار فراهم آورده در آخر شوال عیش خانه بهمت
 جویب نشو و تیز مسافت و میل از کرا آباد کوچ نمود و نهم ماه ذی قعدة در سال دوم از جلوس پادشاه اند

سپهبد حمید رقلی خان قطب الملک را اسیر کرده زنده بجنوب پادشاه آورد پادشاه حکم بر حبس او فرمود و آوازه فتح
 و فیروزی پادشاهی از چاربولند گردید تا پنج شتابند هم محترم کوسس توجه بصوب دارالخلافه نواخت روزه
 نوزدهم متصل درگاه حضرت شیخ نظام الدین خلیفایم ساخت تا پنج نسبت و دو م محرم سنه ۱۱۳۳ پادشاه با کوبه
 و دبدبه تیموری و باری بر فیل سوار شده داخل دارالخلافه شده و اروارگ گردید شکر حقیقی را بجا آورد بعد از
 آن نظام الملک خلعت وزارت پوشیده طقت با صاف جاہ گردید و در اکثر مالک صوبه دکن شد پادشاه
 مشغول حبس و عثت کرده در ارکان سلطنت خود را می شده با یکدیگر عداوت پیدا کرد و داخل کلان ملک
 بدو آمد درین اثنا اخبار آمدن پادشاه هندوستان رسید معلوم شد که در سنه ۱۱۴۸ چون پادشاه بر مالک
 ایران مسلط شد یکی از ارکان دولت را که علی مردان نام داشت بسفارت هند نزد محمد شاه فرستاد و برای
 اخراج افاغنه که از ایران فراری شده در هند آمده بودند یکسال طول کشید و از سفیر مذکور خبری نشد
 پادشاه بقتد با آمده وقتد با را مسخر نمود و ثانیاً یار محمد خان ترکان را بسفارت روانه نمود و از آن هم خبری
 نشد پادشاه از قند با بجا بل آمده از توقف الطحی از زده خواطر شده یکی از جلواران خود را با چند نفر سوار بشاه
 جهان آباد فرستاد جلواران چون بشاه جهان آباد رسیدند پیام پادشاه را با مرار رسانیده کسی ملتقت او
 او نشده لابد مراجعت نمود چون بجلال آباد رسید چند نفر از او باش انجا بر سر او هجوم آورده او را بقتل رسانیدند
 پادشاه از استماع این خبر غریمت هندوستان نمود چون بجلال آباد رسید بقتل و غارت امانی انجا برداخت
 بعد از آن بر پیشا و رولاهور آمده انجا را مسخر نموده در آخر شوال سوکب نادری از لاهور بخصت نموده
 روزه بقتل می قده وار دسر هند شدند و در انجا تحقیق میوست که محمد شاه با سید میرزا ملود و هزار عراده پو
 وار و کزابل بیت فرسخی شاه جهان آباد کشته بجزم مقابله توقف او را پادشاه شش هزار نفر از بقرا ولی تعیین نمود
 که تا حوالی اردوی محمد شاه دستبرد می زده تحقیق احوال او نموده کلونکی را بعرض رسانند و بعد از روانه حاکم
 ایشان سوکب نادری از سر هند حرکت روز چهارشنبه نیم ذی قده وار و قصبه انباله کشته نه و اغوف را
 بسر کرده کی فتحی خان افشار جمعی از سر کردگان در انجا گذاشته روزه پنجمی و هم از انجا حرکت کرده بشاه آباد
 محل ترقل اردو را ساخت روز دوازدهم از شاه آباد روانه تمانه سرور و زسیز دهم وار و عظیم آباد شدند و
 قراولانی که برای تحقیق حال اردوی محمد شاه رفته بودند بر وفق فرمان حاضر شدند و از انجا مسوچ طرف
 پانی نیت شدند و دوسه یوم در محل مزبور توقف نموده روز دوشنبه چهاردهم از انجا حرکت نموده در
 فرسنگی از دوی محمد شاه در مکان سطحی خلیفایم فرشته خود با چند نفر از دلاوران تا نزدیکی معسکر محمد شاه رفتند شکر
 و لشکر گاه ایشان نظر تحقیق انداخته مراجعت نمود تا هنگام شام خبر رسید که برهان الملک سعادت خان

که یکی از امراء مملکت هندوستان بودست باسی هزار قشون و توپخانه و استعداد تمام بغیر مراد و محمد شاه و اردشیر
 پلست شده فی القور جمعی از سپاه بمقابله او مامور شدند درین بین خبر رسید که سعادت خان بر بان المملکت دهم
 شب از بیرون خود را باز روی محمد شاه رسانیده روز دیگر بر بان المملکت آماده جنگ گشته خان دوران سپهسالار
 هندوستان و جمعی از خوانین عهد با عیانت او از جا برآمده آهنگ میدان جنگ نمودند انفعلی محرق عرق
 حمیت محمد شاه گشته او نیز با نظام المملکت که صوبه دار و کن و از امرای اعظم آندولت بود با توپخانه نیم فرسخی
 میدان جنگ بیرون آمده صف آرا فی نمودند نادر شاه فی القور با افواج و توپخانه متوجه میدان بزرگ گردید از
 طرز آرد و ساعت بغروب نازده نایره حرب متعال داشت تا اینکه سعادت خان از لشکر هندیان روی برافشته
 بیکار به بجانب نغرام شاهنشاه بر بان المملکت متاثر محمد خان برادر زاده او که هنوز چل قرار داشتند همان
 نخورده گرفتار و خان و در آن که سپه سالار هندوستان بود زخمی گشته و جمعی کثیر زنده بلسله گرفتاری پیوستند و محمد
 شاه بمسکرویش با کشته خوانین سید و مترجمه تصرف درآمد و تا شام عرض میداد از جو دهنیان خالی گردید بعد از آن
 این فتح از چهار طرف اردوی محمد شاه را محاصره نمودند چون کار محمد شاه با خطار انجامید از در صلح برآمده روز دیگر
 خلع سلطنت از خود کرده و افسر سروری از سر بر گرفته با خوانین و امراء اردو در کاه نادری گردید و در صلیبی که پادشاه
 عازم دارالامان بود بمراعات نسبت ایلی که فیما بین تحقق داشت از جانب نادر شاه شاهزاده نصر الله میرزا را
 تا خارج اردو با استقبال فرستاد و هنگام ورود و دوختن با بیرون خیمه فته دست پادشاه را گرفته در مسند چشمین
 خویش ساخت و اظهار ملاحظت نموده اول سخن که نادر شاه در میان آورد این بود که چند مرتبه سفیر روان
 خدمت نموده که اندر و ابط قدیم که فیما بین سلسله تیموری و شاهان ایران بود استمداد جته و دفع اغاغنه که
 خار راه برد و دست نموده و چند سال منظر جواب شده مایوس گشته ناچار حرکت برین سمت شد و الا
 برگز غیر از قواعد اتحاد امری دیگر پیرامون خاطر نبود این همه تقاضای شایسته سلاطین نیست محمد شاه گفت
 تقاضای موجب سعادت ملازمت گردید این سخن موجب سرور خاطر نادر شاه شده گفت سلطنت است
 به اعلیحضرت مبارک باد هر که از حکم اعلی سر تا بد برای گوشمال او حاضر محمد شاه جاست آنروز همان نادر
 شاه بود و بعد از طرز مسکرو خود را بجهت نمود روز دیگر با امراء اردو روی خود کوچ کرده عازم اردوی نادر
 شاه شده خیمه خود را در حوالی مسکریان نادر شاه قرار داده روز پنجم غره زمی حجه آیت نادر سی بجانب دلیانضت
 کرده روز هفتم در باغ شعله ماه ترول نموده و یکت و در آنجا توقف پادشاه برای تدارک لوازم مهمانی
 مرخص شده پیشتر روانه شهر گردید و روز نهم از باغ فر بود سوار شده با کوبه تمام باران اختلافه دلیانضت شد
 و بروز عید اضحی خطبه بنام نادر شاه خوانده شد و در شام آنروز دهر روز یک فته عجب بحیثیت و نفس

طرف بر آنکجست تین سال در شب یازدهم جمعی از عوام و اوباش در میان شهر با ابل اردو برخاش کرده چند نفر
ایرانی را بقتل رسانید چون خبر بنا در شاه رسید جمعی از دلیران قرباش را مأمور نمود که در سر محلات پارس
دارند تا فردا بآنچه مقرر کرده عمل نمایند هنگام طلوع آفتاب نادر شاه بقصد انتقام تیغ از نیام کشیده از
قلعه برآمده در مسجد روش الدوله قیام نموده بعد از تحقیق حرکات دوشینه حکم بقتل عام داد شور محشر و آشوب
فرغ اکبر در میان شهر پدید آمد و کاکین تجار و ارباب گنت و تمامی اسواق شهر بحیثیه یغیا در آمد از هنگام طلوع
آفتاب تا غروب آفتاب بمشکانه قتل و غارت بر پا بود پادشاه و امراء در صد شفاعت برآمده نواب
اصف جاه بخاک افتاده عرض کرد اگر پادشاهی بخشش و اگر تاجری بفروشش و اگر قضایی بکشش و در شاه بطول
مطایبه گفت بریش سفید تو بخشم حکم امان داد جا رجیان در کویچه و بازار دویده حکم امان رسانند بجنس
صد و حکم دیگر کسی را مارا نبود که کسی از تبت رسانند با جمله بعد از عشره محرم جشن عروسی نصرانیه بر گزار
با دختر محمد شاه در میان آورویس از آن از خزانه پادشاهی آنچه توانست گرفت و صوبه کامل را با بعضی
از محلات پنجاب ملحق به مملکت ایران ساخته محمد شاه را بر تخت سلطنت نشاند در هفتم ماه صفر ۱۱۵۰
از دلی رایت مراجعت افراخت همه چه بنجاه و بیفت روز در بند توقف داشت

شید نادر شاه افشار پادشاه مملکت ایران



پس از آنکه در شاه محمد شاه سرگرم انجام مهمام سلطنت گردید عمده الملک را به صوبه آله آباد و آصف
 جا کجفت و فرمان نظامت صوبه او و دو نظام الملک پسر آصف جاو را برای بند و لبت صوبه کن
 روانه نمود که درین هنگام اخبار خروج احمد شاه ابدالی بسمع پادشاه رسیدار شیندن این خبر پسر خود شاهزاده
 احمد شاه را با وزیر الممالک نواب ابوالمنصور خان صفدر جنگ و دیگر امرار با سپاهی وافر برای مقابله و
 نمود چون شاهزاده از سرهند درگذشته برکنار در یابی سنج مخیم ساخت احمد شاه ابدالی باسی هزاره
 راه را چپ کرده در سرهند رسید شروع در تاراج شهر نمود چون خبر وصول شاه در آئی پسر هند بعضی شاهزاده
 رسید فرغانه آن توجه بجانب آن بلده گردانیده بر چهار فرسنگی سرهند خیام نموده لشکر آصف آله ای کرده
 رو بمیدان آورد و از هر دو لشکر کوس رزم سر با آسمان کشید و جنگ توب و تفنگ در آن مرحله گرم کرد
 قریب شانزده روز جنگ توب در میان بود بعد از آن جنگ را در میدان انداختند از هر دو جانب
 لشکر حمله ور گردید و اکثری از سرداران ابدالی بی سر شدند افواج شاه ابدالی تاب مقاومت نداشتند و در وجه
 قندهار شتافتند و نیم فتح بر چهره اقبال شاهزاده وزیده درکنار در یابی سنج اقامت گزیدند هنوز
 شاهزاده در نواحی سرهند بود که پدرش محمد شاه در شاه جهان آباد تبارج بمبیت و بهتم ربع
 الشانی ۱۱۱۱ مطابق شانزدهم اپریل ۱۱۱۱ عیسوی داعی حق را بلیک گفته بر حمت ایزدی پوش
 نواب ملکه زمانه با اتفاق امیر الامراء اظهار این واقعه را باعث ختمه انخاشته در پنهان داشتن
 این راز تا روز شاهزاده سعی طبع بکار بردند شاهزاده بجز اطلاع برین حادثه نواب معین الملک را
 در این سلطنته لاهور جنس نموده با ملغیا متوجه دارالخلافه گردیده بر تخت سلطنت جلوس نمود و بعد از آن
 نقش پدر را تجیر و کفین نموده بجاک سپرد و لیت بدینا دل ز بند و هر که سردا
 که دنیا سر میرانده و در دست بر و باری بگورستان گذر کن
 که این دنیا حریفان را چه کرد است ایام سلطنت محمدت
 سی سال و یازده ماه و بیست و روز بود

شیخ محمد شاه در صوفیه

شهبه محمد شاه فارس



ذکر و شاهی
احمد شاه
هستند

فصل چهاردهم ذکر سلطنت محمّد الدین احمد شاه بن محمد شاه فارس
 روز سه شنبه غزه ربیع الثانی سنه ۱۱۰۰ بعمر بیست سالگی بعد از فوت پدر در باغ شماله مار سر سلطنت را
 زینت داد و افسر جانیانی بر سر گذاشت مراسم آرایش جشن جلوس را بر آئین آبائی گرام بقدم رسانید
 راسی جهان آرایش مقتضی این شد که صفدر جنگ بهادر را به منصب وزارت سرافراز وارد مقربان حضور
 معروض داشتند که تا بودن آصف جاه در قید حیات انتقال این خدمت بدیکران معقول و صلاح نیست
 و او آفتاب لب بام است که خبر فوت او از دکن زسد معطل داشتند این امر ضرور است این عرض پسندیدند
 پادشاهی اقامت بمقتدیان فرمودیوانی اشاره شد که رجوع تمامت خود بانظام الدوله خلف از الملک
 داشته باشند از قضا بعد از سی هفت روز آصف جاه چشم از اسباب هستی بر بست بعد از فوت آصف جاه
 پادشاه بدلی آمد خلعت وزارت بصفدر جنگ مرحمت نمود و جاوید خان خواجه سرار انجذاب نواب
 بهادر نام آور گردانید بعد از چند میانه صفدر جنگ جاوید خان که ورتش اقع شد جاوید خان
 میخواست که با اتفاق نواب قدرتی والدّه پادشاه جمیع امور ملکی و مالی را بلا شکرکت غیر بهنتیا خود

گیرد صفدر جنگ از زیر اعظم تر خواهم این مطلب بود هر دو فقط وقت بود و آخر صفدر جنگ پیش دست کرد
 اورا بیانه ضیافت بخانه خود طلبید و بقل رسانید ازین سبب در پادشاه و ارکان دولت تقم عدوت صفدر جنگ
 در دل کاشته و بر او رایام پادشاه راز و بیگان گردانید تا اینکه پادشاه صفدر جنگ راز وزارت معزول ساخته
 بنواب انتظام الدوله تحویل نمود صفدر جنگ از اتعاج انجیر مضطرب شد از شهر بدرفته مستعد جنگ کردید شروع بجایز
 نمود تا چند ماه بنگار کار کردم اشت چون یک روز روزی با لشکر طبع ز بطرف لشکر مخالف میروند چاره خن
 صلح ندید عرض داشت بجنوب پادشاه نوشته بطرف او دوه که تعلق با او داروانه شد بعد از رونگی صفدر جنگ امور
 سلطنت تحویل بجا داشت شد آنکه بعد از چپت میانه او پادشاه که درونی بجهت وزارت از عمارت و الملک گرفته
 به محمود خان ادعای الملک با امر اهداستان شده و اباب شرح را جمع آورده در باب عدم احمد شاه از سلطنت شقیه
 نوشته و همان روز نوکران خود را فرستاده از از یکدیگر کار آمد احمد شاه را بر نزار با کامی فرستاد بعد از آن نزد شاه
 های تیموری رفته برای جلوس بر تخت جانشین اظهار نمود چون در حال از استتعال کسی تن بقبال این امر بنیاد
 لهذا بعد از الحاح بسیار سلطان عمر زاده فرمود که ازین جانشینان را که در آن عزلت نشینی بجهت حصول علم
 مشغول بود بر اقدام این امر راضی ساخته تخت جانشینی زیر پایش گذاشتند احمد شاه سال ۱۰۴۰ هجری

شهبه احمد شاه بن محمد شاه



فضل نیز در هم ذکر سلطنت عزیز الدین عالمگیر ثانی بن مرزا دین جهان در شاه

و در کیشیه و هم شعبان مشعل بر او زنگ سلطنت و تحت خلافت جلوس نمود و عماد الملک دخلت وزارت کشید
و بهر یک از امر انجیب حال منصب موجب مقرر نمود و فرمود ما تحت سلطنت را بجهت کهبانی از عایا قبول نمودیم
و این بار گران را محض رغابت عبادت بر ذمت بخت خود نهاده ایم صلاح ملک و ملت است که فرزندان
و برادران و کسان خود را در محرم سراج بخت آورده ببارج و مراتب از جنده سراج از نایم و بر صوچات ملکات بنده
حکمران نایم تا متمدان سرکشان سعی آنها بکافات کرده رسید ما شد عماد الملک طوعا و کرها متابعت حکم
و الا نموده بموجب ارشاد پادشاه شاهزادگان عالی جاه را بخت آورده و بهر یک را بمناصب از جنده سراج
نمود چون بهشت روز از جلوس پادشاه گذشت در ششم احمد شاه و مادیش میل نایم می کشید بعد از آن عاقبت محمود
خان را بسبب بعضی حرکات ناشایسته مقول نمود و در سال دوم از جلوس عماد الملک پادشاه ۹۱۰ در آنجا افتاد
شاهزاده عالی کهر با بسایر جوانین همراه گرفته از راه هانسی روانه لاهور شد چون به لودیه رسید فوجی به
سرکردگی جمیل الدین خان سپهسالار محین کرده به تعجیل تمام به لاهور فرستاد و آنجا در کیش خود را به لاهور رسانید
و خواجگه سراج را نیز در محرم سراج فرستاد و معنای یکیم بن عین الملک را که در خواب بود مقید ساخته و خیمه خود جدا داد
عماد الملک را به پنج در آورده و صوبه دای لاهور را به آدینه نیک داده بدلی معاوت نمود شاه در درانی با
استماع این خبر از قندهار کابل و کابل به لاهور ایات عزیمت بر فراخت آدینه نیک خان تاب معاوت نمود
نذیر فرزند شاه در درانی از آنجا کوچ نموده و قندهار سونی است خیمه زد و عماد الملک در زیر که در آنجا بود جز اطاعت
چاره ندیده خود را بجا نیت شاه رسانیده اول بجنب سلطانی در آمده و در آنجا بشارتس سلیم بود و غایات
گردید و منصب وزارت بشرط دادن پیش معقول بر و مقرر شد شاه در درانی در مفرح حامدی الا اول مشاهده داخل
قلعه شاه جهان آباد شد و با عالمگیر ملاقات نموده به نسیب و غارت شاه جهان آباد دست کشاده دقیقه
فرود داشت کرد و گیمه در آنجا توقف کرده دختر عالمگیر ثانی را به ازدواج تیمور میرزا پیرش در آورده و
شاه جهان آباد کوچ کرده کوشال سور حمل که از ساها بر صوبه اکبر آباد مقرر داشت رفته و قلعه محکم که را
مسخر نموده و مستحفظان آنجا را قتل آورده و از آنجا بر تهر استاده قتل غارت آنجا پرداخت بر اکبر
آمده چند روزی در آنجا اقامت نموده روانه کابل گردید چون نزدیک شاه جهان آباد رسید دختر محمد شاه را
بعقد خود آورد و بجنب الدوله را خطاب امیر الامرائی هند وستان داده و بشارتس او را بجا لکیر کرده و
کابل گردید عماد الملک چون شنید که منصب امیر الامرائی بجنب خان رسیده بطرف فرخ آباد رفته نواب احمد خان
بنگش را از آنجا خبر داشته در بدلی بجنب الدوله را از شاه جهان آباد بر کرده مفضل رفق و فق قنات سلطنت گشت

و آخر خان بگش را عمده امیرالامرائی داد و پادشاه چون از عماد الملک مطمئن بود نظریه بعضی ملاخانات نیز
 عالی کهر را روانه محاللات غربی شاه جهان آباد نموده درین هنگام عماد الملک بتقویت مرسته زیاد از زبان
 در امور سلطنت مسلط شد و هر روز پادشاه اصرار می نمود که طلبیدن شاهزاده را از محاللات صلاح دولت
 است تا آنکه مجبوراً شاهزاده را طلب نمود چون شاهزاده نزل اجلال بدار اخلافه نمود و قصر علی مراد نشا
 فرود آمد چند عماد الملک اصرار نمود که شاهزاده داخل قلعه آرک شود و قبول نمود عماد الملک بعد از ده روز
 فوجی بسز کردگی نواب سیف الدوله فرستاد که شاهزاده را بهر نوع که توانند داخل قلعه نمایند شاهزاده با
 وصف قلت لشکر و کثرت افواج عماد الملک در باغ مذکور سنگر محکم سیه تیکه و زو کیشبت استقلال تمام در وضع
 دشمن کوشش نمود پس از آن شاهزاده تکیه بر دعوی الهی کرده از باغ برآمده جنگ کمان خود را بنحیمه پستل یاد
 که یکی از سرداران عمده مرسته بود و با فوجی کثیر متصل دارا اخلافه جانب تکیه مجنون معتم بود رسید او قدم
 شاهزاده را خفیمت دانسته بوازم خدمت جان فشانی قیام نمود شاهزاده از اینجا بفرخ تکر نهضت نمود
 و از اینجا متوجه کج پوره شد و از دریای جون عبور نموده روانه سهارن پور کرد و بجنب الدوله که در اینجا
 بود بیست ماه لوازم خدمتگذاری را بقتدیم رسانیده شاهزاده از اینجا ریایات از راه مراد آباد و برملی به
 صوبه اوده حقیقت داده بیست و نهم ربیع الثانی ۱۰۸۱ در قصبه عنین متصل سوهان که به لکهنو بیست میل فاصله
 دارد وارد کرد و در اینجا نواب شجاع الدوله صوبه دار اوده بجنور رسید و یک صد و یک اشرفی طریق
 نذر که زمین بعد از آن چهار لک روپیه و چهار زجر فیل و چند راس اسب اسلحه چهل شتر غرابا که در شاهی شاهزاده
 داد و پادشاه از ده ساعتی با شجاع الدوله خلوت کرده او را رخصت نمود شاهزاده روبرو آمد و آورد
 ناظم آله آباد استقبال نموده لوازم خدمت را بجای آورد شاهزاده از آله آباد جانب قبه عظیم آباد متوجه
 شد در موضع بیاد اسی قیام نمود و اول سال ابوجی قومی بهت بر شجر ملک بجا آورده روانه شد چون درین
 ایام غلبه مرسته بسیار شدند و مسلمانان از دست آنها عاجز آمده با اتفاق نواب شجاع الدوله عرض
 داشت با محمد شاه در دانی فرستادند که تشریف آورده این فرقه بیدین را متحمل گردانند خواجه محمد
 شاه در ۱۰۸۱ روی توجیه بیست هندوستان آورد در این شبندان این اخبار عماد الملک بخمال جبار تهاقی که نسبت
 به عالم گیر شاه اندو بطور آمده بود و از خوف جان خود انظام الدوله را از تنگ گذرانید و بعد از سه روز بچند نفر از عقید
 خود اشتهاره نمود پادشاه را گفتند و بگش را انبالاسی آرک بطرف دریا انداختند بعد از شش ساعت
 بعضی کسان بغش او را برداشته در مخره های یون مدفون ساختند و همان روز بکل عماد الملک محی کسبت را
 بر تخت جلوس داده پشاه جهان موسوم نمود و شاهزاده عالی کهر نیز با ستاع خبر فوات پدید رسید و عظیم آباد

چون زنت
شدن

دو سیم خلافت بر سر نهاد دین بین خبر رسیدن احمد شاه کوش زو خاص و عام گردید و نامشید با لشکر خود که قریب ششاد
 هزار سوار جزا بجای آمد شاه در آن شد در حمله اول کشته گردید و تا سینه بسدایشه برانزاده او در کن سینه نوحی
 عظیم روانه هندوستان گردید چون شاه جهان آباد رسید اول شهر اتا راج نمود بعد از آن محلی است که در تحت نسته
 بود و معرول ساخته میرزا جان بخت را بکتاب جهاندا شاه بعلت نموده بود بعدی پدر که در بکاله بود بر سر نهاد
 نشانیده خود متوجه جنگ احمد شاه گردید در آن جنگ کشته شد احمد شاه در شاه جهان آباد آمد چند
 توقف نمود بیاس خاطر پیشی سلطنت هند را بشاه عالم پادشاه که در آن ایام در بکاله بود و مقر ساخته
 و جهاندا شاه را بهمنجان بجای پدر که بعدی کدشته فعلت و قدرت بنواب شجاع الدوله پور نشانیده ر
 عمده امیرالارانی را به نجیب الدوله هجده تاریخ شاهردهم شهر شعبان ۱۱۱۱ هجری قمری قندهار مراجعت نمود
 و بنواب شجاع الدوله بعد از دو انگی شاه ابدائی و از بطرف عالم کرد

شبهه محلی استه

شبهه عالم کتیرانی



برگزار شد
شاه عالم
در هند

فضل شاهردهم ذکر سلطنت ابراهیم ظفر جلال الدین شاه عالم پادشاه غازی بن عالم کتیرانی
 در سنه ۱۱۱۱ هجری قمری محل بوجود آمد پیش ازین مرقوم شد که شاهزاده عالی کمر در همین حیات پیدار شاه جهان آباد

فرا کرده به تخریب ملک بنگاله عزیمت نموده بود و در آن ایام تنی چند از انگریزان از طرف کمپنی در کلکته و عظیم آباد کوشی
 تجارزت داشتند که کمال قبل از همه و شاهزاده در میان نواب سراج الدوله ناظم بنگاله و روسای انگریز هندو تنی دست
 داد که همان با بعثت خرابی و تمامی او شد تنین این مقال آنکه در ساله سراج الدوله ناظم بنگاله شد بعد از آن
 ارادۀ تصرف نمودن ملک پوریند عازم راج محل گردید و در آن شاخبر رسید که کسانی که برای گرفتن کشتن سپه را به
 بلبله به داکر رفته بودند بازآمده اند زیرا که کشتن که ریخته خود را به کلکته رسانیده پناه به انگریزان آذوده و سرداران
 انگریز حمایتش می کنند از استع این خبر معادوت بر شد آبا و کرد بعد از چندی لشکر کلکته کشیده با انگریزان جنگیده
 چون عرصه بر انگریزان تنگ شد سرداران انگریز با معهودی چند خود را بر مجاز می رسانیدند و جان بسلامت
 بردند و باقی ماندگان اسیر بجز سراج الدوله شدند بعد از کمال گرفتن و اد کلیه که سرداران انگریزان بود با کیفی فوج
 انگریز دوده فوج به هندوستانی قریب مرشد آبا و با نواب موصوف جنگیده با وجودیکه همراه نواب قریب
 پنجاه هزار سوار و پیاده بود بهزیمت یافته و شکسته شده بقتل رسید و امیر حفر علی خان را که نایب خا
 نذکور بود بجای او بر مسند ریاست نشاندند یک سال بعد ازین مقدمه شاهزاده موصوف در ضو به بهار رسید
 بارادۀ متخیر بنگاله مجاریه و مجادله پیش داشت دیدن شاخبر فوت پدر و رسانیدند شاهزاده بصوابید
 امر را که همراه داشت بتاریخ چهارم جمادی الاول ۱۱۷۲ هجری عظیم آباد و بهیم فرمانروائی بر سر نهاده
 جلوس نمود و خود را ملقب بشاه عالم نمود سکه و خطبه بنام خود کرد و خلعت زمارت بنواب شجاع الدوله
 ضو به دارا داده و خلعت امیر الامرائی به نجیب الدوله فرستاد و با فوجی عظیم متخیر قلعه عظیم آباد متوجه شد
 و در تنی با متابعان نواب حفر علی خان جنگ داشت تا آنکه میر صادق علی مشهور به میرن صاحب بقتل و فات
 نمود و قاسم علی خان نایب او گردید بعد از چندی قاسم علی خان با روسای انگریز متفق شده نواب حفر علی خان را
 محزول گردانیده خود بر مسند ریاست نشاندند تا آنکه انولایت گردید بعد از آن بحضور شاه عالم آمده برای مصافحه
 پادشاه از ضو به بنگاله بخت چهل کلاه سپاسیایا مقرر نمود از آنجا کوچ کرده به ال آباد توجه نمود و در آنجا شجاع
 الدوله بحضور رسید مدت ده سال در آنجا بسر برده چون او اخر سال ۱۱۷۲ هجری میانه روسا و انگریز و
 نواب قاسم علی خان ناظم بنگاله که در تنی واقع شد بنا برین انگریزان قاسم علی خان را محزول حفر علی خان را
 بجای او منصوب نموده تا چندی نواب محزول با ایشان مجاریه داشت اخر الامر بهزیمت یافته متوجه ال آباد
 شده از شاه عالم استمداد و کمک خواست که در کرده او را بر گلش مسلط گردانند چنانچه شاه عالم و شجاع الدوله
 در اخر ۱۱۷۲ با فوجی عظیم کوچ کرده به عظیم آباد رسید بسبب ایام بارش گیاه توقف نمود و چون ایام بارش منتهی
 گردید توقف ماننا سبب نمیدان آنجا کوچ نموده در مجسر رسید مقام گردید مجسر میوه صبا از سرداران انگریز جنب

الاشاره صاحبان کونسل با فرجی تامل که در آن ایام داشتند که برآمده طرح جنگ با نواب شجاع الدوله انداختند
 اخرا لار نواب موصوف تاب مقاومت و خود نیده از میدان جنگ دور بافته بطرف برلی شافت انگریزان تلخ
 و فیروزی تاله آباد و گهنو و فیض آباد داخل شدند چون شاه عالم دید که شجاع الدوله منزم شد حاجا با روسای انگریز
 طرح صلح انداخته با تفاق ایشان تاله آباد آمد این واقعه در ماه می ششصد و سی و هفت مطابق سنه ۱۲۰۷ هجری قمری وقوع
 پیوست از همین وقت پای دولت کمپنی انگریز در هند قائم گردید و عمل داری انگریز را از همین زمان تصور باید کرد و تاریخ
 دولت انگریز ازین مصرع یافته اند در هند امیرش در قریب خلاصه شجاع الدوله بعد از آن منازم طرح
 صلح باز و ساء انگریز در میان آورد و با جنرل کاننگ صاحب ملاقات نموده و عهد و میثاقی که تا چند سال
 قبل ازین بران قائم بوده در میان آمد و از این زمان کل مملکت هند و استان و تصرف دولت بر کلستان
 بعد از صلح نواب شجاع الدوله خلعت پادشاهی او در پوشیده بطرف صوبه اوده رفت و سند نظامت صوبه
 بنگاله بنام نجم الدوله پسر نواب جعفر علی و سند دیوانی بنام کمپنی انگریز برقرار گشت و چهار لک روپیه خراج
 برساند نوشته و محاصل صوبه بنگاله را بطریق باج بنام کمپنی انگریز در هند شاه می نوشتند و مقرر شد که حجم الدوله
 سالی شصت لک روپیه بجهت مخارج خود گرفته و جمیع معاملات ملکی و مالی و مخارج فوج و تحصیل مال متعلق به صاحبان
 کمپنی باشد بعد از آن تاریخ دو روز و نیم ماه اکت سنه ۱۲۰۷ مطابق چاهم سنه ۱۲۰۷ هجری قمری لار و کلبه بطرف کلکته
 روانه شد و شاه عالم در شهر تاله آباد طرح اقامت انداخت

چون نجیب الدوله پادشاه جهان آباد جهان فانی را و داع نمود سرداران مرتبه عریضی بی بری بخدمت شاه عالم
 ارسال اشتمد که آمد ملک موروثی را متصرف شود پادشاه در شهر ذی حجه سنه ۱۲۰۷ هجری مطابق سنه ۱۲۰۷
 غیسوی از تاله آباد بجانب شاه جهان آباد کوچ نموده سواد فرخ آباد را مخیم ساخت از اتفاقات احمد خان بخش
 حاکم فرخ آباد قبل از ورود و دعای شاه می فوت شد و میر بهت خان ولد خان مرحوم بکنو پادشاه رسید از غنای
 خسروانه خطاب مظفر جنگ یافت و بر ملک پر حاکم روانه شد پادشاه بعد از بیست و دو روز از آنجا کوچ
 نموده بعد از طی منازل مراحل در کلشن کوچ که دو منزل به راه اختلاف مسافت دارد محل نزول را قرار داد
 سرداران مرتبه با استقبال شامه شمول عواطف شامانه گردیدند و از آنجا کوچ کرده روز عید رمضان سنه ۱۲۰۷
 داخل ارک شاه جهان آباد شدند ضابطه خان که مصدر بعضی حرکات ناشایسته شده بود پادشاه چند روز بعد از
 ورود خود برستیمال او و انندام طایفه رول که کمرت بر لبست با ستد و مرتبه با شش ماه جنگ در پیش
 داشت تا آنکه ضابطه خان برستیمال یافته رول فرار نهاده خود را بکوهستان طلب رسانیده و از آنجا طبعی
 شجاع الدوله شده روز کار بنا کامی بسیر میر پادشاه با فتح و فیروزی اهل شاه جهان آباد گردید

چون میرزا نجف خان دین مهم صدر لجنی خیانت نمایان شده بود پادشاه غمخنده امیرالامرائی با رحمت
 نمود و بطلب نواب ذوالفقارالدوله غالب جنگ در آنجا طلب ساخت اگر چه پادشاه را بعد از مغلوب ساختن
 طایفه مدبولی وسیع بدست آمده بود لکن روز بروز کارش قریب داشت زیرا که آنچه ملک از دست
 ضابطه خان در ویدار گرفت مرتبه بارشوه گرفته به ضابطه خان مسترد کردند تا بجهت ضابطه خان با توکوچی
 و عدله رشوه کلی نمود و بواسطه او طالب منصب امیرالامرائی گردید چون پادشاه گوشه نظر عمیه را بخت
 داشت این مطلب مقرون با جا بجا نشسته توکوچی ریخته مستعد جنگ شد با پادشاه نیز میرزا نجف خان حکم داد
 که تهمینه لشکر دیده مستعد جنگ باشد و اندک روز لشکر فراهم آورده با مرتبه با جنگ دیدوست آخرالامر رسید
 از کتک و گوشش میرزای موصوف نیز مست یافت بعد از آن مرتبه با پادشاه را بران داشتند که ضابطه
 خان با خلت امیرالامرائی بخشید خلاصه مرتبه از پادشاه مرضی شده بارادعه تسخیر ملک افغانه و از شد
 میرزا نجف خان را نیز همراه بردند و از کتک عبور نمود و باسی تاخت و تاراج نمودند چندی نگذشته بود که
 خبر فوت ناراین روز دکن رسید سر و داران مرتبه ازین واقعه شوش شده بنواب شجاع الدوله نوشتند
 که توقف ما حال در اینجا صورتی ندانم اگر شما شصت ملک با دهید علی که از افغانه گرفته ایم بر شما
 می سپاریم چون نواب بخیرالی افغانه را ضعیف نمود حافظ رحمت خان را طلبیده گفتگو نموده او را
 راضی ساخت حافظ رحمت خان گفت که بالفعل شما یک کور و روپیه مرتبه با از خود بدیدید شصت
 لک حساب خود و چهل لک در حساب من بنویسید و من این مبلغ را بمندوب سرانجام نمودم بخدمت میر سالم
 نواب و چه ندانم که در تسلیم مرتبه با نموده آنها پس از وصول وجه ملک دکن روانه شدند بعد از آن میرزا
 نجف خان بخدمت نواب شجاع الدوله رسید سفارش ایشان بختاری جهات سلطنت منیاب زارت
 کردن اقتضای طلب ساخت بدلی آمده مجدالدوله که متبیر سلطنت بود ملی مجموع نموده و حسام الدوله را حسب
 الاشارة پادشاه محسوس ساخت بعد از آن به تسخیر قلعه اکبر آباد بجهت راجه نول سنگ بود رفته محاسرو
 نموده قلعه را مفتوح ساخت بعد از آن قلعه دیک را محاصره نموده می جنگید که در این اثنا راجه نول سنگ
 در قلعه فوت کرد و بعد از آن میرزا نجف خان بکلمهای مفتوحه را تماماً بنصرف خود میداشت مجدالدوله
 پادشاه را بر آن داشت که فرمائی بنام میرزا نجف خان فرستادند باین مضمون که چون دین و ولا و فوج اگر تری
 لازم رکاب شده اند لازم است که از ملک ای متصرف بقدر موجب و فوج جدا ساخته حاله ملازمت
 مسکاری نمائی غرض مجدالدوله این بود که اگر میرزا نجف خان اطاعت نماید نصف ملک او صرف
 در واجب و فوج خواهد رفت و اگر سران فرمان باز نماند فوج اگر زیر افرستاده لشکر او را به هم نماند لکن چون بعضی

کور جزیر شامل حالش بود خطلی با در رسید و در همان سال از کبریا دشت شاه جهان آباد آمد. حسب آثار پادشاه
 مجدالدوله را مقید ساخت بعد از چند یوم در هشتم جمادی الثانی ۱۰۹۶ هجری بمبارفتن متب فوت کرد پادشاه
 منصب امیر الامرائی را بر افراسیاب خان بخشید و او را مخاطب بخطاب شرف الدوله ساخت مجدالدوله از
 جلس سمانی یافت بعد از چندی میرزا شیخ خان که او نیز سپه خوانده میرزای موصوف بود افراسیاب خان را
 از دهمی بدر ساخت و منصب امیر الامرائی را از پادشاه گرفت بعد از یکسال میرزا شیخ خان در وقت
 و یک کشته شد بعد از کشته شدن او مجد و افراسیاب خان سپه خوانده میرزا نجف بخت امیر الامرائی
 سر بلند کرد چون سی ازین مقدمه گذشت فتنه و فساد کلی برپا شد و میرزا جهان زار شاه از جو افراسیاب
 خان که کینه به بگمنان بود در شروع ۱۰۹۹ هجری عهد و کالت به ما دوجی رسیده تمام مہام سلطنت را بقتض
 خود آورد و خانچه پادشاه را بجز نامی نبود درین بین غلام قادر خان سپه سابط خان فرصت غنیمت شمرده
 لشکری را فاغنه جمع آوری نموده شاه جهان آباد را محاصره نمود و چهره را بر پادشاه جهان تنگ
 ساخت که مجبوراً او را طلبیده منصب امیر الامرائی را با و واگذار نمود پس از آن خان موصوف خوا
 که مرہتہ با از ملک بدر ساختہ بی فراحت بکار ملک پرداز و مبلغی کلی از پادشاه جہ مصارف سا طلب
 نمود چون پادشاه میدانست کہ او از عہدہ این کار بر نمی آید در دادن وجہ رضی نشد غلام قادر خان
 کدہ ر شدہ روز دیگر چند نفر از خانان از برداشتن ہمراہ خود آورده اول پادشاه را مع شاہزادگان
 و شکیر نمود و مقید ساخت شاہزادہ سید برکت را از جلس بر آورہ بر بخت نشاند پس آن از روز و جو
 آنچنانکہ است از خزانہ دست آورد درین پنجگاہ پادشاه و شاہزادگان چند روزی آذوقہ بود بلکہ چند
 از انها از کسکی جان دادند با بجز بعد از خبر بسیار در ہفتم ذی قعدہ ہر دو چشم پادشاه را از حدتہ بر آورده
 دست تقلم بر اولاد تیموریہ دراز داشتہ از ترس مرہتہ با فرار نمودہ بطرف قندھار شافت بعد از و انگی او
 مرہتہ پشاه جهان آباد آمد پادشاه را بدستور سابق بر بخت نشاندہ و از نو نام او سکہ و خطبہ مقرر شد
 چنانکہ سکہ او تا ۱۱۰۰ ہجری در تمامی ملک ہندوستان جاری و رواج بود بعد از آن مرہتہ با بہ تعاقب غلام
 قادر خان رفتہ او را دستگیر نمودہ بسزای عمل خویش رسانیدہ پادشاه تا چند سال دیگر بر بخت نشستہ
 بود لکن جسز نامی باقی نبود بجز ہشتاد سالگی در ہفتم شہر رمضان ۱۱۰۰ ہجری مطابق نومبر ۱۰۹۰ ہجری
 عیسوی در شاہ جهان آباد بر حمت ایزدی پیوست چہر سال سلطنت کرد از آنچند دوازده سال
 در صوبہ بہار و ہند سال با دو چشم بینا و نوزدہ سال با دو چشم کور در شاہ جهان آباد
 بنیاد شاہ عالم پادشاه در صفحہ بعدا

شیه شاه عالم پادشاه



فضل مقدم ذکر سلطنت معین الدین محمد اکبر شاه ثانی ابن شاه عالم پادشاه قاز
 بتاریخ ۸ شهر رمضان ۱۰۰۰ هجری مطابق ۲۰ نوامبر ۱۶۰۰ عیسوی بعد از فوت پدر بزرگوارش در هشت سالگی تحت
 سلطنت نشست لیکن نظم و نسق امور مملکت تماماً بسیر کار پسینی آگیز بود و سالها برای مصایف شاهان و
 کت مقرر کرده بودند بعد از سی سال بروز جمعه بیست و هشتم شهر جمادی الثانی سنه هزار و دویست
 پنجاه و سه هجری مطابق بیست و هشتم ستمبر سنه هزار و هشتصد و سی و هشت برض استقامت و
 جمل ان فانی نمود

بزرگوار
شاه عالم

شیه محمد اکبر شاه ثانی در صفتش بد است

مشبه محمد اکبر شاه ثانی



فصل هجدهم ذکر سلطنت سراج الدین محمد بادرشاه بن محمد اکبر شاه ثانی پادشاه غازی
 تاریخ بعیت هشتم جمادی الثانی ۱۲۵۵ هجری مطابق بعیت و هشتم سبتمبر ۱۸۳۸ عیسوی بعد از فوت پسر و
 بر تخت حکومت نشست و از سر کار کبیرینی ای یک لک روپیه جده مصارف او مقرر شد مخفی نماید که بعد از
 او شاه در سلطنت دہلی ہرج و مرج زیاد روی نمود سرداران دولت تیوریہ بر اقطاع ہند متصرف
 گشتند بطریق نذر آنچه برای پادشاه میفرستادند پادشاه عنایت شمرده قبول میکرد و فرمان ایالت حکومت
 با خطا بہای شاہی نوشتہ میداد بر این مدخل مصارف شاہی مقرر بود چون اگر بزرگان بر اکثر بلاد تسلط
 یافتند سرکش از امیٹع ساختہ با ہمہ عہد و پیمان نمودند از آنجمله جہ اکبر شاہ ثانی سالیانہ دوازده لک
 روپہ معین ساختند و چند قریہ از توابع دہلی کہ در پستال قریب سہ لک روپہ آمدنی آن بود سادشاہ
 واکدار دزد و بطاہر احترام شاہی را مرعی میداشتند چون نوبت بہ بادرشاه ثانی رسید قانون گرفتارین
 حکومت گذارینند نذر ہم خورد فقط همان مقرر می کرد برای پرتوچین بود برای پسر نیز مقرر شد بادرشاه
 چون مرد صوفی فتنشی بود بہین قناعت کردہ در شاہ جهان آباد بسر میرد و ہندوستان تمام از زیر حکومت ملکہ

انگلیز کون و کتور باشد تمام را بجان و نوانان مطیع حکام فرنگک شدند تا آنکه از لندن فرنگک های جدیدی وضع
 چه فننگک سپاه آوردند کاغذی که بر آن فننگک با پیچیده بود و غمی بود چه آنکه در دریا از اسب طوبت محفوظ
 اندهند و آن گفته که چون باید بوقت استعمال فرنگک را بدندان برید یعنی بر و عن کما و چرب کرده اند از
 اسلام مذکور است که غالباً با بیار میه خنیز باشد بریدن از دندان خلاف این و آئین است اگر نیز از این
 گفتگو برایشند و بعضی از سران سپاه را از هند و مسلمان و میرت مقید نمودند فوج احاطه بحال سرازات
 باز زد و بعد شصت سوار و چند سردار خود را که اگر نیز بودند کشتند و دشلاق و ایلاقها آتش زدند و
 اگر نیز بیوت رها یا تاراج نمودند فوج فوج در شاه جهان آباد در ماه رمضان ۱۲۱۳ هجری با در شاهانی
 بر جکت فرنگیان بر آنجند که دشمنان فلک دوا بلند گردیدند چندی فرنگیان منگوبت مخدول بودند چون لشکر
 فرنگک از لندن و جزایر متفرقه فرنگیان احاطه بشی و کس و پنجاب لشکری که برای جکت خلیج فارس رفته بود کرد
 آمد در اج چون و نیپال و دیگر فرمانروایان هند منجم نظام والی حیدرآباد دکن و در شبهه بهوپال فوج بود اگر نیز
 ماور که در حال دگرگون کردید در اوایل ۱۲۱۴ هجری سردان شریک بدست سرداران فرنگک گرفتار شدند و شاهزادگان
 بقتل رسیدند و قلعه و ملی تباراج رفت و بهادر شاه را بنهر رنگون برده قید کردند و وی در ۱۲۱۶ هجری از قید
 هستی نجات یافت و دولت تیموریه نیست ما بود کردید جهان ای بار نامکس دل اند جهان فریند بس

شبهه بهادر شاهانی



مقاله سیم تاج التواریخ موسوم بسلسله استیز ذکر حالات خاندان شانصوبه و دهه شان ۱۲۳۱

فصل اول نواب برهان الملک سعادت خان است

نامش میر محمد امین پسر میرزا نصیر که اصلش از قشاق بود در سال ۱۱۸۰ هجری بملاقات پدر بار در ترک وطن کرده بمشک
 در بند بشار عظیم آباد رسید که پیش فوت شده بود از آنجا هر دو برادر بسوی بلبل روانه شدند و زکی چند در
 دلی بسر بردند بشاه جهان آباد در آمدند در زمان سلطنت محمد معظم شاه بهادریه امر او ادکان سلطنت در ساخته
 بمناسب مختلفه و زکاری خوش گذرانیدند در این اثنا میر محمد امین علاقته جات تحصیل و فرج داری بنده
 سیاه از مضافات صوبه اکبر آباد و اوجکلی به فده لک روسیه بدست آورده بنظم و نسق علاقته مذکور با عا که
 اشتغال میداشت تا آنکه با و ان سر بر آرائی فردوس آرا مکاه محمد شاه پنجم شورش سید غت خان با جمعی که
 داشت مصدر خدات نمایان شده در نزد پادشاه خصوصیتی پیدا کرده بمنصب پنجاهزاری پانچ هزار
 سوار و خطاب بهادری سرافراز گردید و در سنه هزار و صد و سی و یک بمنصب هفت هزار و سی و پنج
 نواب سعادت خان بهادر جنگ برهان الملک سرافراز شد پس از آن در سنه هزار و صد و سی و دو
 فطرت صوبه داری ممالک اوده را پوشیده با افواج و توپخانه و انواع تجلات بسز زمین آتھر کز اوده
 رسیده بهما بخار جل اقامت انداخت بمانند زمانی از حسن تدبیر آن حد و در ارض و خاشاک مخالف
 پاک ساخت و در پنج اضلاع آن ملک که راتمه اوده و خیر آباد و لکنو و بهراج و معظم آباد نام داشت
 با نظام شایسته کوشیده محصل هر پنج اضلاع را که بمقاد لک روسیه سالیانه پیش بود افزایشی داد و زیاده
 از یکت کرور و پهنه خزانه شاهی رسانید و سال دوم محض از مساعی جمیده خود بدون جبر بر احدی حصول
 آن ممالک را بد و کرور رسانیده موارد و عواطف حسروانی گردید و به همین سال میرزا محمد مقیم مشیر زاده
 خود را از وطن طلبیده دختر خود را بسکات ازدواج او داد و چون انوار فراست و کامکاری از نمایه
 احوال میرزا می صوف فروزان بود به نیابت خودش برکاشت و بفرافتن قواعد سلطنت و درس
 فنون معدلت و حکمرانی مصروف و مشغولش میداشت در سنه هزار و صد و سی و یک که نادشاه قشاق
 از ایران متوجه هندوستان گردید از او خدات نمایان بمنصبه ظهور رسیده همان او ان از جهان فانی

بسرای جاودانی رحلت نمود با بجماله نوزده سال بصوبه داک

ممالک اوده بسکرت برود

شبهه او در صفحه بعد است

نوکر صوبه داری
برهان الملک
در سنه

شهبیه نواب برانک



بزرگوار
صفت

فضل دوم ذکر صوبه دار صفدر جنگ با دژ شیر و زاده و داماد برانک است
 امش سیرا محمد مقیم است در زبرکی و خطانت از ابتدای عمر متصف بود حسب الاشاره مرحوم نواب
 برانک الملک به هندوستان آمد و در سنه هزار و صد و شصت و یکت پس از فوت نواب برانک
 بخلعت صوبه داری او و سه سرفراز شد در اوایل پنجم سال سنکامی که احمد شاه درانی بهت داد
 حسب الحکم پادشاه خدمات نمایان کرد و عساکر خصم را شکست داد و تقرب کلی به نگاه پادشاه بهرین
 بمنصب وزارت فایض گردید و خطاب در المهام وزیر الملک اعتماد الدوله سباهی گشت و در
 عهد وزارت خود به ضبط محالات احمد خان نکیش داد مردانگیها و اد صاحب راسی ثاقب و شجاع بود
 در سنه هزار و صد و شصت و هفت بجزی در مقام برکات

لمحوق عوارض جسمانی از این جهان فانی

رحلت نمود

شهبیه او در صفحہ بعد است

شبهه صفدر جنگ عباد



بزرگوار
و
شجاعانه

فصل سیم ذکر صوبه واری نواب شجاع الدوله بهادرین وزیر المملکت صفدر جنگ
 نامش میرزا جلال الدین حیدر است بعد از فوت پدر بر سر سد امارت بتمکن گردید و در عهد سلطنت اعراف الدین علی قلی
 ثانی و زمان ولیعهدی شاهزاده بلخاخر شاه عالم بطرف دست پر و از بیامی علی مردان روله و غیره بهت
 برکاشت و به طریقی که توجیهی نمود علم نصرت بتدبیر شایسته برمی افراشت خصوصاً بهنگامی که باز احمد شاه درگاه
 با شجاع صفدره افغانان متوجه هند و سگستان شد در حفظ و حرامت حدود ممالک و دفع هرگونه فساد و فرقت
 و مراعات با قدرانیان بدینچنیناسب آن بهنگام بود پر داخت و با اینهمه بطلب رضای پادشاه فرمان نیز
 کوشید تا هم در آن بست و کشتا در سنه هزار و صد و هفتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد
 گرفت و بوزیر المملکت شجاع الدوله بهادر مخاطب گردید و تمام اطراف و اکناف را بمساعی جمیل خود
 از تنباده حوادث وار بمانید و چون در سنه هزار و صد و هفتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد
 از جنگ با افواج انگریز بستوه آمده پناه بنواب شجاع الدوله آورد نواب مدوح فوری بقصد اعانت
 ناظم ماده گردید پیش افواج بروی کار آمد با وجود آنکه اکثر سرداران افغانه و کارپردازان هند و ثرا و از قیقا

سنگ نمرنی بطبع دنیوی قلوب مغشوش در آنوقت میداشتند و در حقیقت معاطه این نبرد با معان نظر خالی از خوف نمی نمود تا چون نیرنجت و اقبال نواب از افاق سعادت تابان بود کج رویهای معاندین کاری نکرد تا آنکه بعد از طی بسیار مر اهل که تقصیرش تطویل می انجامد آب صلح و وفاق بر آتش بغض و نفاق افتاد و دلتش آگاهان جانین دست از خون ریزی خلافت باز داشتند و بهین اثنا با اشاره خاقان هند و انگلند با بین شجاع الدوله و سرکار کمپنی معاهده صلح و محبت با استحکام شرایط چند مصادقت پیوند حسن انصاف و یافت در زید نشی سرکار انگلیز در ممالک اوده قایم گردید پس عمده کورنری بهم از حضور پادشاه انگلستان کشو هندوستان پناه اگست نه هزاره به مقصد و بهتقا و دوسه عیسوی مقرر گردید و اولین ملاقات نواب کورنر جنرال بانواب شجاع الدوله در مقام بنارس منصبه ظهور آید پس از آن معاودت بهتقریاست خود نمود توجه شایسته با تنظیم مهمام مالی و کلی مبذول میداشت تا آنکه بعد از صلح و پنجا لکی در بیت چهارم ذمی نقد سه کهنزار و صد اوشتاد و بهشت هجری داعی اهل رالبتیک اجابت گفت مدت ریاست او نوزده سال بود و حاصل قلم و شش دو کور و بهتقا و دلت بود

شبهه نواب شجاع الدوله بنا



مکرر صورت
و در صورت
مکرر صورت

فضل چهارم ذکر صورت داری نواب آصف الدوله پسر مرحوم نواب شجاع الدوله بهنا
 امش میرزا مانی محمدی خان بعد از فوت پدرشیت و تخم ذمی قنده ۱۸۸۹ بر منند فرمان داری صورت او دونه نشست
 و از جانب پادشاه بختاب وزیر الممالک آصف هنر جنگت مخاطب شد پس از آن از فیض آباد شهر گهسو قدم
 ارزانی فرمود به تعمیر عمارات عالیله و باغات پرفضا و مساجد پروانته چون رابطه محبت و وداد و واسطه نمود
 و اتحاد و فیما بین سرکار دولت دار کپنی انگریز زیاد تر از زمانه ترقی پذیرفت نظر بمصالح ملکی و مراعات روابط
 و محبتی علاقه جات بنا بر سر و جو نیور و غازیور را بسرا کپنی مغفوض کرده و از طرف کپنی در عرض اینگونه احسان
 نمایان اقرار جدید بخصوص خط ملکت مال وزیر الممالک از هر قسم مخالفان و بدخواهان درونی و بیرونی منوق گشته
 در مراسم و داد و لوازم اتحاد کمال توکید پیدا شد شهر گهسو که پیش از آن بقبریه هم منی مانست بر روزگی چند زینت
 البلا و گشت از جمله اعمال خیری که از و باقی هست یکی آنست که در بخت اشرف نهی در آن زمین جفر نمود
 باسم نر آصفی لقب و مشهور است قریب هفت لک روپیه خرج آن شده بتایخ هشتم شهر ربیع الاول سنه
 هزار و دویست و دوازده در عمر پناه و یکسالگی بر حسب ایزدی میوست سال ۱۲۳۳

شیه آصف الدوله بهنا



تاریخ
اصفهان

مصلح عمده ذکر صوبه دار می نیز وزیر علی خان بهادر آصف جاه

چون آصف الدوله وزیر الممالک قزاقندی داشت از وزیر علی خان پسر می را از خانواده شریف بفرزند می و گرفته
 پس از تعلیم و تربیت و لیعهد خود ساخته بود بعد از رحلت نواب موصوف و لیعهد ممدوح با اتفاق امر او زید
 انگریز بر مسند ریاست متکلم شد و لقب نواب نیز آصف جاه شهرت یافت اما از احوال بی باکانه و مزاج
 طغیانه و عدم مناسبت با این دو دمان هر یکی را متفری از دیگری امن گیر خاطر گردید تا اکثری از اراکین
 ریاست سر از متابعت او و از زدن تا اینکه بعد از چهار ماه حسب ایامی که در جنرال از منصب وزارت و ریاست
 خارجش کردند و پس از تقریر سه لکت روسه سالانه در بنارس محل آقا قاضی را قرار دادند چون اختر سعادتش رو
 به پستی بود آنجا هم صدر همان قسم بی اعتدالی باشد چنانچه زیدت آنجا را مع سه نفر از صاحب منصبان
 انگریز را کشته سر با او را کی نهاد در اطراف هند که قتل شده و قلعه گلگت مدت هفده سال محبوس شد
 و در ماه شعبان سنه هزار و دو و سی و دو بمصر می و شش سالگی از قید حیات نجات یافت چون در کنگا
 مسند نشین می برزای موصوف بن قلیل بود از وی امر می تازه بطور زیدت که قابل کار باشد

شهبانیه نواب وزیر علی خان آصف جاه



فصل ششم ذکر صوبه داری نواب عین الدوله سعادت علی خان بهادر سپهسالار و شجاع الدوله

ذکر صوبه
نواب عین
الدوله

باشاره کورننت نوم شعبان ۱۲۱۰ هجری رونق افروز دولت خانه وزارت شده باین مسمره ریاست
 و ساده آرامی منصب پرگشت از آنجائی که مراتب محبت اخلاصش با سرکار انگریز و افرو متکاثر گردید
 ایفای بعضی مواعید و عهود که سابق بمیان آمده مطمح نظرش افتاد و بنیاد علی بنیامبلغ نوزده لک و بیست
 دو هزار و شصت و شصت و دور و پیه سالانه مبلغ پنجاه و شش لک و هفتاد و شصت و هفت روپیه صد
 سالانه افواج که برای حفاظت و اعانت او در متعین بود و بیفزود و بنیامی هودت را فیما بین دو لاقین از
 سر نوموئن تر ساخت چون در سال چهارم از جلوس نواب کورنر جنرل بر لکهنو آمد ذکر افروزی نصرت
 سرکار انگریزی و هتیاچ نگه داشت افواج در انگلستان مش آمد خوانان استداد شد نواب وزیر الممالک نظریه
 اتحاد بجا فرمود که در مقدار سالانه زیاد و از آنچه مقر است گنجایش افزایش بنظر در نیاید تا از برای تسهیل
 و تحمیل و بر مقرر کن که بعضی مصارف تنخواه افواج انگریزی تحبته ملک او در جمله ملک و اب تا صوبه الہ اابع
 قطع فتح کده و فتحپور و اعظم کده و فرخ آباد و تمامی حدود و بهیکنند مع اخراجات تحمیلی و مشاہره شایز او کان
 و سالانه معمولات اولاد ناصر جنگ و احمد خان جنگش و معایفها و چاکرات و غیره که همه از خزانه وزارت او
 بکار بردن کورننت مغفوض کرده میشود و بقیه ممالک بعلاقه وزارت باشد چنانکه تقسیم این برود حصص بخو
 برود و سرکار قرار یافت و بتاریخ نوم رجب ۱۲۱۰ تقسیم مذکور بمبصنیه ظهور آمد بعد از طی این جمله مارج لیت
 و کشاد کار ریاست توجیه نمود رونق و آبادی ملک راده مقابل افرو و تا اینکه ملک هند را کپنی متعلق پادشاه
 شد کیفیت اینکه انگریزان چنبره نظر بهم متفق شد و بر رسم تجارت هند آمد چندی که در هند توقف نمودند
 بتدبیر بعضی جا بار متصرف شدند پادشاه انگلند قرار دادند که ما بخواهیم مملکت هند را بدست می آوریم
 بشرط آنکه جز ما دیگری مدخول نیست که برای تجارت هند آید و هر قدر ملک که مفتوح شود در اجاره خود ما
 و آنچه مال الاجاره معین شود خود بخزانہ شاہی سرسایم پادشاه انگلند قبول نموده عهد و پیمان ایشان
 شود که ساخت و ایشان رفته رفته تمام هند را متصرف شدند تا در ۱۲۱۰ مملکت هند و ستان بنام کپنی
 نامیده میشد و بعد از آن مذکور بسبب انقشاشی که در هند پیدا شد و فوج هندی سر از اطاعت کپنی باز زدند
 و هزارها انگریز کشته شد ملک هند از تصرف کپنی بیرون آمد و کومین و کتوریا لکه لندن از عیشها خود
 کار فرمایان هند بر کاشت نواب موصوف خواست که ممالک هند را نوعی که بمبتا جری کپنی است
 از حضور پادشاه انگلستان گرفته بحیطه انتظام خود آرد تا اینکه تحریکی اندرین خصوص میان آمد و در خواست
 نواب پذیرا شد بشرط آنکه گویا در حصول ملک را پیشانی نواب ازین نوید شاد خاطر گشته همیده که در روپیه

فرزاهم نموده و برای یک کروزه دیگر میخواست که وام گرفته سرانجام کار خود نماید که کارکنان قضا و تدبیر کرم
استقامی دیگر بودند کشور چهار دانگ تن عنصرشیش مش از سرانجام این مرام خارج از قبضه مشاجره جان مستعار
کردید یعنی بر پشت سده سالگی در ماه رجب سنه هزار و دویست و نهمیت نه پهری ازین سرای فانی رخت برت

شبیبه نواب بین الدوله بنا



فصل مهمم ذکر ابو المظفر غازی الدین حیدر پادشاه

نام وی در اوان ولیمهدی رفت الدوله رفیع الملک حیدرخان بهادر شہامت جنگ بود بعد از فوت پدر
در شهر رجب سنه ۱۲۲۹ هجری تاج شاهی بر سر و قباہی ریاست در بر کرد و بر سر نشست سی رار عایت بر اسم تاج
و خلوص با سرکاراگر بزبان خود ترازیانکان خود منظور نظر افتاد و کورمنت نیز نظر بر عواقب امور کرده ابواب
محبت را مفتوح نموده چنانچه در پانزدهم ذی حجه سنه ۱۲۳۵ از طرف ملکہ انکلند بخلاب شاه زمین مخاطب گردید
و صاحب خطبه و سکه شد و در تعمیر عمارات رفیع مشغول گردید و مبالغی کثیر صرف این کار نمود و آن خامیر
مقتدر الدوله ضعیف جنگ را خلعت وزارت بخشید با بخل و ذری با اتفاق ارکان دولت شاه را مقبل زیر درخت زوال
نموده و شب بر نشاندن بگت کشیدن چرس در لہو و لعب مشغول داشت خلاصہ شاه زمین غریبیم در

ذکر غازی
الدین
پادشاه

شیا منیت ما کرده عمر عزیزاد عیش و عشرت گذرانید در هیبت و بهنغمه شریع الاول سنه هزار و دویست و چهل و چهار هجری بعارضه اسهال انتقال نمود

شعبیه غازی الدین حمید پادشاه



نیکو پادشاه
سلطان

صل هشتم ذکر سلیمان جا به نصیر الدین حمید پادشاه
بعد از فوت پدر روز هیبت و بهنغمه ماه ربیع الاول سنه هزار و دویست و چهل و سه هجری با تجمعات
حضر و اندرون تقی افروز تخت سلطنت گردید و در او و لعب سنه از مرتبه زیاده از پدر مرکب منکنت شد
رتق و هتق امور مملکت بوزرا بود مدت ده سال با حشمت و خوشی سلطنت و جهان بانی نمود و بعد
سی و پنج سالگی در اوایل عهد فرمان رسانی ملکه و کتوریا پادشاه انگلند بتاریخ چهارم ربیع الثانی
سنه هزار و دویست و پنجاه و سه هجری پیوند زمین کردید

شعبیه او در بهنغمه بعد است

بسم الله الرحمن الرحيم

فصل نهم در ذکر سیر زاریع الدین حمید معروف بتاجان

وی پرورده و پسر خوانده شاه بود اول زیر سایه الطاف نواب عالی پادشاه بیکم پرورش یافت بعد بهت ایلی
 بصد و بعضی امور خلاف از نظر شاهی میقتاد حتی آنکه بسیر کار کورمنت اطلاق شد و الاکن سیر زاریع مظهر عاطفت بیکم بود
 چون بعد از فوت پادشاه بهانشب بیکم صاحب و سیر زاریع الدین حمید را بحقیقت دو هزار تن مسلح بدو تهاجم شاهی
 داخل شده بر تخت سلطنت جاگزین گردید براهیان و بخواهانش نذر کند زانیند چون خبر به رزیدت رسید
 گفت شخص عاقل استحقاق مندر سلطنت را ندارد فوی حکم با فواج اگر بزی داده متوجه خانه شاهی شدند از هر دو
 جانب آتش محاصره زانین گشت اگر چه از جانب رزیدت کمال احتیاط ملحوظ بود لیکن باز چندین از سپاهیان
 کشته شدند و پادشاه بالانشین چون خود را مطرح ضرب توپ دید فرو داده از سر تخت بگذشت بیکم صاحب
 مع متاجان بعد ساعتی از تخت نشینی محاصره در افتادند و مشیران خود را نیز با خود با سیری براه بردند و الا
 بکامپور بعد از آن قلعته چنانکه در قله با سایش قامت کزین شدند و مسلح بلبیت هشته از و سیه سالمانه آبر
 مصارف بیکم و متاجان از خزینه سلطنت او ده مقرر گردید تا آنکه شازده هم ماه محرم سنه هزار و دو و نولست
 شصت و دو و متاجان در قلعته مذکور وفات یافت

سینه سیر زاریع الدین حمید بتاجان



فضل و هم ذکر صوابی محمد علی پادشاه

مکرر
و کلاه

وی فرزند وزیر الماکت نواب سعادت علی خان بود بعد از مجوسی مناجان با تقاق رزیدت در چهارم ماه
ربیع الثانی ۱۲۵۳ بر تخت پادشاهی او در جلوس نمود در آغاز جلوس پادشاه محمد و ح حسب اورت رزیدت
با پادشاه ترمیم و تجدیدی در عهدنامه موثقه سابق بتقرر جدید چند لکت رویه سالانه از خزانه شاهی جهت مصارف
انگیزی سلطنتی که متعین بکراست حدود و ملحقه کوهستان می ماندند داده یافته بود از کیفیت این قرار داد
بکوزیر جنرال گهی شد و کنکاشی اندرین خصوص فی این باب محکم علیه پادشاهت بعمل آمد نظر بر اجازت حقوق حکم شام
رزیدت رسید که پادشاه او در برابر ای دای این مبلغ تکلیفی نتوان داد بسایب انتظامی با که در کار خانات
مالی و کلی این دیار که بیو تعقیل کار پردازان پشین راه یافته بود از حسن تدبیرش حاصل گراننده طبع و آلا
این پادشاه با شاعت خیر و اجرای کارهای حسنه مایل بود و لیکن حیف که در آغاز سال ششم از
جلوس که سنه هزار و دویست و پنجاه و هشت هجری باشد در پنجم ماه ربیع الثانی ازین جهان فانی
متوجه عالم جاودانی گشت از بسایه رحمت یزدانی جاگزید

شیشه محمد علی پادشاه



پادشاه
محمد
شاه

فضل یازدهم ذکر شایاه محمد امجد علی شاه پادشاه
 بعد از فوت پدر بچهل و نیکه سالگی نهم ربيع الثانی ۱۲۵۹ بر تخت سلطنت جلوس نمود پس از جلوس علاوه
 اجرائی قوانین عدالت و مراعات حقوق هرگونه خدایان در تأسیس مانی دین مبین اتباع او امر و نواهی
 شریعت نصب بق را از بسا پیشانیان این سلطنت برده و در کثرت طاعت عبادت و ادخار تقوی و خیرین
 خیر سعادت بر اکثر سلاطین با فزونی تمکین نفسی و مرتبی حاصل کرده مراعات مراتب و داد و اتقاد و کما
 انگریز اکثر جاگزین ظاهر آن پادشاهی بود سپاه چهل هزار تنه منصفه افواج انگریز نسبت کابلستان و بهم دولت
 نگه داشت عساکر چهاره پیش آمد تمام لاهور چه قدر با اعانت نمود و لکوک بار و پیه تفویض کرده که هنوز
 از منافع مستمره اش شاهزادگان کامیاب هستند چون مدت حیات این پادشاه با مضامین
 سرآمد هشت روز علیل مانده شب کیشنبه بیست و ششم ماه صفر سنه هزار و دو و اولیت و شصت و سه اعیان التکلیف

شبهه شایاه محمد امجد علی شاه پادشاه



فضل دوازدهم ذکر سلطان عالم محمد واجد علی شاه پادشاه
 بعد از فوت پدر بیست و ششم ماه صفر سنه ۱۲۶۳ بر تخت شاهی جلوس نمود و جمله متوسلان سلطنت ایران دولت

محمد
شاه

بیافتن خلعت باسی کران بهایر حضرت و است بار خود برافزودند و سرگرم کارگذاری گردیدند چون میلان و توجه
 پادشاه بطرف علم موسیقی بود در تحصیل تکمیلش کوششها بجا برید که استادان این فن مجانبه بکمال آتش دم از دعوی
 او ستادی فرو بستند روزی چند در تدبیر آسایش اصلاح مزاج مصروف بود و بتفریح و آراشش طبع صرف
 اوقات کرامی نمود چون درین اوان جمله رتق و فتق مهمات سلطنت تعلق بعلی نقی خان وزیر داشت رزیدنت انگیز
 بعضی وجوآت نا ملائیم که درونی با وزیر رود اود و روش حکومت و طرز کار که در اینجا خاصه پسندانده افتاد
 تا آنکه شکوه و شکایت وزیر را بجنوب پادشاه آغا زندهه خواهرش تبدیل وزیر را نمود وزیر نظر به اقتداریکه درین سرکار
 داشت علی العکس توصیف حسن انتظام خود را با تردید شکایت رزیدنت بوساطت بیان سایر مقرران شب
 روز بمرض عرض در می آورد و از اینک پادشاه با حاطه و تدبیر وزیر حرف شکوه و شکایتش از وجع در دیکر می شنید
 غزل وزیر با بجزر و انظار رزیدنت خلاف آئین مروت دانسته تن بقبول این مسؤل نمیداد چون رزیدنت شکایت
 این معنی بگور زجنرل نوشت درین اثنا بسال شصت و هجده عیسوی گور زجنرل بهنگام سیر مالکیت بلاقات پادشاه
 قصه لکهنو نمود و از استماع این خبر در تذکره همان آمده شده تا کانپور با تفاق امر استقبال نمود بوقت
 ملاقات با کمال مهربانی در یکت بود چ نشنند و بکلمات لطف آمیز سرگرم گفتگو شدند بعد ازین تلافی پادشاه چنانکه
 طلب ضیافت بمستقر خلافت داد و خود را پیشتر متوجه دارا خلافته کردید بعد از آن گور زجنرل بکلمه ضیافت از
 عقب مستقر خلافت در رسید سه روز در لکهنو توقف نموده روز چهارم بوقت روانگی محبت نامه متضمن بعضی
 شکایات و نصایح دستمانه و مخصوص انتظام سلطنت برای گذرانیدن بجنوب پادشاه به رزیدنت سپرد و رزیدنت
 آن نامه را پس از روانگی گور زجنرل بجنوب پیش کرد پادشاه چون در آن نامه نیک نظر کرد و توجه باستکشاف
 مند رجالتش نمود وزیر با حسن انتظام خود را بشهادت سایر مقرران بپایه ثبوت رسانید پادشاه بر گفته وزیر
 اطمینان نموده چون سالی چند بر همان وطیره بگذشت رزیدنت تحریری باظهار شوق بفرج اضلاع ملک او و
 بجنوب فرستاد پادشاه نظر بر توأحد و اتحاد انگشت قبول این مسؤل بر دیده صلاح بین نهاد و رزیدنت را
 اجازت سیر سفر داد چون این قسم دوره رزیدنت درین مملکت امری بود و عجیب از جهان وقت توهمات
 کاسده بجهای عوام راه یافت بلکه وسوسه و اشتباهات بعضی خواص بهم بطراف خلاف میرفت
 کسانی که با غرض نفسانی با ظنون بعضی بی اعتدالها که از وزیر چیزی بدل میداشتند چنین موقع را از منقعات
 انجاشته عریضه های شکایت بنظر رزیدنت گذرانیدند و همه را رپورت بگور زجنرل می نمودند تا آنکه از شکایات
 متواتره که تسلسلش در آن دور انتظامی میشد کوششهای ایباب صدر و ولایت انگلند آنگذوده بود و دیگر آب شنیدن
 نامه تا آنکه از کمال ولت شکلی ابالی عالی چنان آمده شدند که مرسته انتظام هم نام سلطنت او در با لطف کفایت

خود کردید چنانچه حکمی در خصوص بنام کورز جنرل بهاد نفاذ یافت و میسر جنرل اترم زینت کهنه از برای اجرای امر این حکم حسب الطلب کورز جنرل بگلگت فرستید و بسر کردی افواجیکر برای ضرورت این مهم فرام آمده بود باز پس روانه او و کردید بهر خواهان دولت او در خبر خوش اثر پادشاه رسانیدند لیکن همه معروضات از بهفوات زیر نامه میخند کار که با وصف یکا کلی از گونا گز نشیما بیجان افتاده بود در پرده احتقا ماند و میسر جنرل اترم با افواج انگریزی چون بلائی ناکمانی در رسید وزیر باستعمال با استقبال شتافت و بوقت ملاقات اراده اش را در یافت بعد در روز جنرل موصوف حاضر بارگاه شاهی گشت پس از تقدیم لوازم ادب محبت نامه که بحقیقت انعکس بود از نظر پادشاه گذرانید پادشاه آنوقت بر کردار از استوار وزیر واقف شد و در نیوقت هیچ سوگند داشت در غر غاه جمادی الثانی سنه ۱۲۱۰ هجری پادشاه را از تحت فرود آورده و ملک او دره را شامل ملک انگریزی نمودند نظریات انگریز در آن سلطنت کمین سال جاری کردند و یک کتیب نامه جهت مخارج پادشاه معمر نمودند پادشاه بفرستادن لندن از لکنو بر آمده بگلگت رسید معتم گشت مادرش بلند رفت در پاریس انتقال نمود و شاه معزول در گلگت عمارات عالی بنا کرده و از دنیا و ما فیها چشم بسته به عیاشی خوشگذرانی مشغول گردید در ۳ محرم سنه ۱۲۱۰ انتقال نمود و فاش او را بگرابلر دند بعد از ولت انیسر کار انگریز جهت اولاد ایشان با مانع بقدر سدر متی معین گردید و قریب بیست هزار کس و طیفه خواری بودند بر طرف شدند

شهبه محمد و اجد علی شاه مادشا



خاتمه

مخفی نمباد که در وقت روانگی و اجد علی شاه از لکنئو یک پسر وضع موسوم بر جیس قدر و مادرش را در لکنئو گذاشته بود و در شش ماهی که فوج فرنگیت با عی شد و در بلخی و غیره فساد بر پا کرد مردم بر جیس قدر را پادشاهی مقرر کردند و خزانه او را اگر بزبان از لکنئو باین خیال دست تزرده بودند که مادر و برادر شاه بکندن رفته بودند برای ادواری که هرگاه استر و ادولک بمانا نشود با بضر و مال و متاع ایشان با آنها و اگدا در خواهد شد لهذا خزانه بجای خود بود پس بر جیس قدر بر خزانه دست یافته زیاده از یک لک سپاه جمع آوری کرده و میرانه با فوج فرنگیت جنگید تا ماه و پانزدهم یوم سلطنت کرده از بی وفائی و ننگ عوامی ملازمان خویش کثرت سپاه فرنگیت بتوجه آمده از لکنئو برآمد و در امن که فیال بدتی با فوج فرنگیت جنگ جو مان چون نوکران خیرخواه او کشته شدند و ساز و سامان حرب نماند در ماه جمادی الاول سلسله بگری پناه بر ارج نیال بر در اجه او را در حمایت خود جامی داده و بشکر بان فرنگیت گفت زبون کشته رایتخ و خنجر زدن بود بر درک مرده نشتر زدن بدنیال اهو چه پوی چو تیر اگر شیر کرد پس شیر کمر اگر بزبان سخن راجه را قبول کرد و زد دست از پیکار کشیده مراجعت نمودند راجه برای بر جیس قدر و طایفه مقرر کنند وی قبول نکرد و گفت هنوز نزد من قدری از ز و جو اهر موجود است هرگاه صرف شده همان شاه هتم راجه در سواد شهر کوه ماند و برای سکونت او جانی مقرر نمود و از بعضی ثقات شنیده شد که شخصی سواد اگر ایرانی که ساکن تداخ بود دختر خود را بر جیس قدر داده و بر جیس قدر آنچه خواهر داشته بخش سوداگر مذکور داده تجارت نماید و فایده آنرا سال بیال مید بر جیس قدر بدان آمدنی گذران میکند لکن از خبر آنکه معلوم شد این اوقات حسب انخواهش سرکار انگلیسیه بگلیته آمده و بجای پدر جای نشین است اما نه از دولت بنیه انگلیسیه برای ایشان مقرر شده جان ای برادران بکس دل از جهان آفرینند پس

مقاوم چهارم کتاب نیت الزمان قباخ التواریخ و سلاطه الیبر در بیان محلی از کیفیت حکومت و تسلط اهل سلطنت بر طایفه بجا لک سبب الغضای هند و مستان از آغاز طلوع خورشید

حکومت انزل آیت اندیکه پسنی

بر خاطر عاظر اولی الاباب مطالعه کنندگان این کتاب کشف و معلوم باد که مملکت هندوستان در جنوب آسیا واقعست بحجاب اهل خرافات در چهار حصه تقسیم شده است اول کجینگ یعنی ولایاتی که از روه و گنج مشرف بشود و دوم سندیک یعنی ولایاتی که از روه و خانه سند آبیاری میشود و سیم سترل اندیا یعنی ممالک مرکزی چهارم سون اندیا یعنی ممالک جنوبی تسلط و استیلا سلطنت انگلیسیه بچار سونی هندوستان بر و کار در مزارع تجارت بود

تین این مقال آنکه در ۱۶۷۰ عیسوی از پیشگاه ملکه انیزبت فرمانفرمای گلستان جماعتی از تجاران مملکت بخصوص اجازت
 سیر و سفر تجارت شرقیه هندوستان فرمائی حاصل نموده اساس کار تجارت این مملکت را محکم گردانید و این عهده
 ۱۱۰۰ از نبل آیت اندیکا کپنی لقب و موصوف کشت در آغاز کار در عهد سلطنت نوزالدین جهاگیر پادشاه دہلی بمقام
 بندر سورت آمدہ طرح بنای تجارت انداختند پس در ۱۶۷۳ عیسوی در عهد سلطنت چارلس اول پادشاه انگلستان
 و در زمان سلطنت ابوالنظر شهاب الدین محمد شاه پادشاه دہلی جماعتی از تجار مذکور بہ بندر سرت برای تجارت فرستند
 و در ۱۶۷۴ عیسوی زمان سلطنت ایمان چارلس اول در عهد حکومت شاه محمد شجاع پادشاه دہلی در مقام ہو کلی نیز
 با آغاز کار تجارت پرداختند و در ۱۶۷۵ عیسوی کہ عهد فرمانروائی چارلس ثانی و زمان سلطنت اورنگزیب بود
 کما شکتان کپنی بزور کارخانہ تجارت ملک بنگالہ را نسبت بہدراست افزودند نظریہ معاملات عالم گیر در دستگاہ
 تجارت کپنی در مملکت ہند چینی ترتی پیدا آمد پس در ۱۶۷۶ عیسوی بکلم گورت آف دیگر ترس کارخانہ تجارت ملک
 بنگالہ از تجارت مدراس علیحدہ شد چون نواب شائبہ خان صوبہ دار در آنوقت بعضی احکام سنائی را می کپنی
 جاری کردہ بود و لاجرم از پیشگاه چارلس ثانی پادشاه انگلستان حکم جنگت بصوبہ دار مذکور و پادشاه دہلی بنام کپنی
 صادر شد و برای انجام این مهم فوجی لشکر جنگی با دو صد توپ با دوہ مرکب جنگی از آنکلند ہندوستان با سورت شد
 و با فسران کپنی حکم شد کہ جہازات را بجا تمام برند و اول آن مقام را محیطہ تصرف خود در آورند و بنا علی
 در آنجا نماز بند خلاصہ بعد از گفتگوی بسیار وزد و خورد و بشیا بتاریخ ششتر دہم ماہ اگست ۱۶۷۷ عیسوی ملین
 کپنی صوبہ دار عقد مصالحت بستہ شد و کپنی بنگالہ را ریاستی جداگانہ قرار داد و در کلکتہ قلعہ ساخته بنام شاہ
 انگلستان خیرت ولیم موسوم نمود و در ۱۶۷۸ عیسوی بجد سلطنت ملکہ انیزبت نواب مرشد قلیخان از وضع حاکم
 کپنی خوش نیامدہ احکام چندی کہ خلاف طبع کپنی بود جاری کرد کپنی مستر ملین و خواجہ سر ہندار منی را
 بر اسم سفارت بجنوب فرخ سیر پادشاه دہلی فرستادہ انجام مرام خود را بضمین تہدہ های مراتب چارگانہ ذیل بنخواست
 اول آنکہ حکم شود بارالضرب مرشد آباد بجرابہی سہ روز سکہ طلا و نقرہ برای کپنی طیار کردد .
 دوم آنکہ ہر کسی کہ بیرون راہ داری بدستخاک کپنی داشته باشد در سجدات تقصیر اہل متاعش نکند .
 سوم آنکہ ہر کسی کہ بیرون کپنی کرد و حکومت حکم سردار کلکتہ باشد .
 چارم آنکہ کپنی میخواستہ سی و ہشت قریہ نزدیک کلکتہ بخرد منع و تعرض درین امر راہ نیابد .
 فرخ نیز ہر چہ از خواہش انہارا قبول نمودہ سفر ای مذکور با نیل مرام عنان غریمت بصوب کلکتہ منقطع
 نمود و در ۱۶۷۸ عیسوی پس از آنکہ نواب مہابت جنگت داعی اہل رالبتیک اجابت گفت نواب سرینج اولو
 بصوبہ دار بنگالہ و بہار و او دویسہ منصوب کردید کشتہ اس نایب نواب شہاب جنگت منظم دہا کہ بخیر صوبہ

موصوف با اهل عیال که سخته و ظل حمایت کینگی بگلگت آمد و از کپنی انان خواست سراج الدوله بجهت ستمکاری او پامی
 به کپنی فرستاد از آنجا نیکه عایت تمامین از واجبات آفرین ملک ارسیت کپنی خویش او را قبول نگرد و سراج الدوله
 ازین فخره برآشت بتاریخ بیستم جون ۱۸۳۵ هجری کپنی بگلگت جنگی عظیم کرد کپنی مداس از نشیندن این رخ بریز کلید
 با یک فوج سپاه انگریز و دو فوج هندوستانی محدود و آن گلگت نمود و باره میان فوج انگریز و نواب نایب آتش
 جدال و قتال طبع شد آخرتاً نواب شکست خورده گلگت بتصرف انگریز و بندر بمو کلی را نیز مسخر نمود بعد از چند
 مصالحه ظاهری در میان کپنی و نواب منعقد گردید لکن بعد از عرضه قلیل صورت مصالحه به بخورد و باز بمقام پامی
 محاربتی عظیم روی داد با وجودیکه لشکر انگریز قلیل و لشکر نواب نیز از چهل هزار تن بود و نواب تاب مقاومت نیاورد
 راه کریم پور و بهرشد آباد رسیده اهل عیال را برداشته روانه عظیم آباد کردید درین راه او را دستگیر نمودند و پادشاه
 کشید بعد از آن میر محمد جعفر خان بر مسند ریاست مرشد آباد و مسند را گردانیدند و در ۱۷۶۳ هجری عظیم آباد را مسخر
 نمودند و در ۱۷۶۴ لار و کلید و انانظم و افسر ملک هندوستان قرار دادند و در همین سنه صوبت بنگاله و بهار و ادریسه
 شاه عالم پادشاه دلی بانگریز واکذا نمود و برای مصارف پادشاهیت و چهار لاک و پینا لمانه مقرر شد و در ۱۷۶۵
 لار و کلید استیفا داده روانه انگلستان شد و بهنری ویزیت سجای ایشان مقرر گردید و در ۱۷۶۶ هجری کپنی
 و نواب حید علی خان الی میور بعد از محاربات بسیار مصالحت مسلوک گشت و در ۱۷۶۷ لار و وارن بستنگس رونق
 افروز گلگت گردید لار و وصف اهل برآورد داخل کپنی را نموده تحصیل کند کانشرا انگلکتر نام کرد و خلاصه
 کپنی را از مرشد آباد بگلگت آورد و همانسال عدالتها مقرر شد و در گلگت دو محکمه انان پسل قرار داد یکی برای
 اسیل مقدمات دیوانی بنام صدر دیوانی و یکی دیگر برای مقدمات فوجداری بنام صدر نظامت در همان ایوان
 برای حکومت هندوستان ضوابط و قوانین جدید جاری گردید یعنی از برای شورتی صوابید و اجلاس کورنری
 چهار کس کونسل مقرر شدند و در ۱۷۶۸ اجازت طبع اخبار داده شد مشروط بآنکه اخبار صحیح مندرج سازند و در
 ۱۷۶۹ بنا بر اساس از نواب وزیر گرفتند و در ۱۷۶۹ لار و کارن و آکس کورنری و هم پس سالاری هندوستان مقرر
 گشتند و درین عهد انگریز بکرات باقیه سلطان الی میور محاربات سخت نمود با اخرالامرتیو سلطان تن بمصالحه در ۱۷۶۹
 و ۱۷۷۰ چون عهده کورنری به ناکوس و لیسلی اختصاص یافت باز باقیه سلطان محاربه روی داد و در آن محاربه
 سلطان کشته شد و در ۱۷۷۱ محاکمات ارتکات سورت و تجور را مسخر نمودند و در ۱۷۷۲ با نیپالیان جنگنامه کارزار گرم
 کردید و نیپالیان را بهرستی سخت رسید انگریز ایشان مسلح کار خود را بصلح قرار داده بسیاری از ملک خود را با انگریز
 واکذا نمودند و در ۱۷۷۳ لار و بقره انگریز درآمد و در ۱۷۷۴ هندوستانیا نرا عهده امی حلیه صدر الصده و محال
 شد و آمد و رفت جانات در هند جاری گردید و در ۱۷۷۵ هجری کپنی جاری گردید و در ۱۷۷۶ ملک پنجاب اقراف کردند

در سال ۱۸۵۶ قلعه لاهور و شهرتان بمصرف انگیز درآمد و در سال ۱۸۵۷ کات اوده با اتمام جنرال اوترم به باد تصرف انگیز
 درآمد و در سال ۱۸۵۸ ساختن بلوای هند سر بر زد و شورشی عظیم در تمام هند برپا شد تین این حال اگر چون قشنگانی که
 تازه اختراع شده بود که کلر لاش بسافت نمصد قدم کار میکرد برای سپاه از انگلند آوردند و همراه آن قشنگان
 جدید که کاغذی روغن ابر بر آن چسبیده بودند از آسیب باد و باران خراب نشود و بار و دهم بر بار آورده
 بودند و بسپاهیان هند و ستانی تقسیم نمودند چون باید بوقت استعمال قشنگ مذکور بر آرزایندان برده در
 اندازند سپاه بنویسند این روغن که بان کاغذ مالیده شده روغن کاواست لهذا در تمام آن عذر آورده
 اهل اسلام گفتند شاید از عمری مخفی باشد و بریدن آن از دندان خلاف دین آیین است که در سنت حکم داده که در
 کلکته مردمان هند همان قسم قشنگ ساخته بسپاهیان دادند باز بسپاهیان هند از قوم برهمین راجوت قبول
 نکردند محمد و حکم از گوشت شد که اسباب و آلات ساختن قشنگ را به هند بسپاهیان تا خودشان بدست خویش
 بسازند و با هر روشنی که در دهن ایشان ممنوع نیست چرب کنند باز از این حکم نیز سر باز زدند و بر خود سری افتی تا ندند
 افسران فوج بعضی از متقدمین راسیاست نمودند چاره نشد چون اینکه نماند فانی او از بسپاهیان فوج فوج
 مقیم به پور بطور رسید حکم شد که بر پور کوچ کرده بمقام با پور جمع شوند چون در موضع مذکور اجتماع نمودند
 حکم شد متقدمین از خدمت سرکاری عزل و اسلحه جنگ را از آنها بازستانند و مشاغل ایشان را تا همان یوم ایشان
 و سچوهرسی لطفی داشتند از دباره شبهه ایشان بیان نمود و گفت با وجود اینکه فانی سرکار بطیظ رعیت
 پروری مصارف عبور شمار از دریای هوکلی متخل میشود ایشان بظا هر لشکر نمود ولی چون لهایشان ملو آذ کیسند بود
 یکی از سپاهیان حکم نموده چند نفر از افسران فوج را زخمی کرد و رفته رفته نایره فضا بلند کرد و در شتر او و باش که
 پیوسته در صد فضا دیده استمان شدند و خاطر نشان عوام کردند که اگر نیز بد زهیب و کیش رهای میخورد و خل تصرف
 نماید اندک بدین بهانه شورش در اضلاع و اقطاع مملکت برانگیخته و بهنگامه دستخیزند تا نمودند از استلخ اخبار و حشمت از
 شهر و بازار روزی نبود که با کون بختیات و توهمات بهم و دشمن بیهم هر اسن باشند به صد گونه طلال صبح را شام میکردند
 و شبها با کمال تشقت خاطر بر زمی آورده تا آنکه دایره فضا و کیسند خرابان رو بوسعت نهاد و در کوشه بیست
 و تاراج برداختند بسپاهیان اضلاع بر تیغ ستم آنان بجزار حسرت و حرمان جان دادند و زمان و بچگان نشان از غایت
 بیرحمی شتر بغرب فضا افتادند و این فضا و از بسپاهیان بطور رسیدگان عوام این بود که سپاهیان باید در قتل
 مذموبی دست از استعمال قشنگ با برداشتمند و ابالی سلطنت بر آنها جیر کردند و همان حیرت شد و موجب از غیر سپاه
 شد لکن عوام بسیار و خبر از حقیقت کا نندارند و نمیدانند که معارف قشنگ بهانه بوده و حال آنکه ششای این فضا و آن
 بود که در سال ۱۸۵۷ عیسوی قانونی جدید در خصوص منع محروم بودن از ارث به تبدیل زهیب در هند جاری شد

مردم عوام از هند و اسلام بوجه واقف نبودند از اصل مطلب نسبت مداخلت انگریز را بنهیب وادیان فمیدند حال
 آنکه این کائنات نیز مانند کمان سابق ایشان عاری از پیرایه خود بود چه که این قانون برای عموم مردم بود
 نه ملت مخصوصی و اصل بنیاد و تجویز این قانون بحیال کویمنت آن بود که چون حقوق معاش هر شخصی از تعلقات
 دنیوی بدین کوشش تعلق نداشت و دولت مذمب امر نسبت متعلق بثواب و عقوبات آخرت نه بجایه و دولت کرسنه
 اشل هند و شرادی بدین اسلام در آید یکی و بدی و می متعلق به بر روز جزا خواهد بود و بقانون سلطنت تکلیفیه
 معاملات نیوی هر قوم بدون رعایت مذمب ملتی انفصال می یابد پس حقوق دنیوی چنین کسی را بعلت بیخ
 مذمب تلف نمودن چه ضرور است تبدیل مذمب امر نسبت متعلق بقبل و اختیار و از هیچ آئین سرکاری نمی توان فمید
 که سلطان وقت مردم را بملت خود میخواند و حال آنکه در خصوصیات مذمبیه و مراسم دینیته رعایا حکومت
 انگریز گاهی مضایقه نموده و همیشه رعایت مذمب کیشهای رعایا را م نظر داشته چنانچه در اس عمری و فارسی
 و سیکریت محض پارس خاطر مسلمانان و هند و در هر شهر و دیار جاری نموده و شتهار عام داده که رعایا خیالات
 واهی نمکنند که حکومت انگریز مذمب کیش رعایا تقرض و مزاحمتی میرساند و بر کس در مذمب ملت خود مختار است
 خلاصه در همین اثناء که فتنه زار و زبازاری و خلق خدا بصدمات و پریشانی گرفتار بودند و ای را کین سلطنت بر آن قرار گرفت
 که یکی از حکام کلکته که از اوضاع و اطوار مردم هند خبر دار باشد بتدارک حالات حمایت و تلمذ احکام آنجا و اصلاح
 بر نظمیهائی که با انواع اسباب راه یافته بر کار مذمبنا با حسن الوجه بنییه و کوشمال سرکش از در آنخذ و دستد اسیر مناسب بنیاید
 و پیشکین و تسلی خاطر رعایا که بشنیدن اخبار اشیای عوام بر آکنده دل شده اند بعنوانی بر دوازده که امر و امان و
 جمعیت و اطمینان که از میان رفته بایجاد آیه اخر الامر ساسیول صدرالهد و کلکته که واقف از احوال و اطوار
 قاطنین آن دیار بود و دانش یکاذه و زکار بود و بعدد کمشنری مقام مینه و اضلاع حتمه متعلق بان مامور شد
 روانه کردید چون وارد عظیم آباد شد مجلسی منعقد نموده صلاهی عام در داد و گزوه گزوه خلاقی در آن مجلس گرداند
 کشته موصوف لفظی فتح و طبع بدین مضمون داد انمو که ای عوام دانسته و آگاه باشید که بقو عاظفت و رعیت پور
 سرکار که در جنرل هیچگونه تفاوت و انحطاط راه نیافته جمله رعایا از مسلمین و هند و نصارا و هیو و چنانکه سابقا در
 رافت عنایت جناب محمود بود و اکنون نیز همچنانست و فاشعاران حق گذار در ام مستحق انعام و توفیر
 و بداندیشان قابل سزا و تفریر چون بریک از شما صاحب عقل و خرد میباشید نباید کوش بر افواه عوام نمائید لازم
 آنکه در تعلیم و فہیم عوام بکوشید و هر کونه سطوت و حشمت حکومت را خاطر نشان آنها نکنید و بیچارگان را ناز بند
 صدقات و پریشانی وار باندید بجهل کشته صاحب حکمت عملی آنچه باید و شاید از حالات واقعی و نصایحی که مناسب
 وقت بود بیان نمود و تسلی کلی بخاطر بای پریشان راه یافت وقت جمیع رعایا و برابا بحال کمال محبت خاطر و خوشگ

به عاصی دوام سلطنت پر داختند عیال طغالی خود را که از ترس ایشان با طراف فرستاده بودند طلب نمودند و کار و بار تجارت را بباب حرفت از سر نو رونق گرفت در عرصه قتل نیز از کوشش و اتقان سلطنت اکثر مقامات فتح و نصرت حاصل شد و ایشان را در این چهار بخش که قرار شدند وحشت و اضطراب رعایا بجای بر طرف شده و احکام که پیش از این در دست و سابق جاری گشت و در این سه مملکت هنوز نگذشته نقل و حرکت مکنه مظهر شد این وقت بحسب قانون سلطنت بهشت هندی وستان بر پنج حصه کبیره مقرر شد اول ممالک ریش و آنرا بخش حصه تقسیم کردند
 حصه اول علاقه بهنگاله و آنرا در تحت حکومت لغنت گورز قرار دادند

و آن صوبه بهنگال و صوبه بهار و صوبه اولیه است
 حصه چهارم علاقه در اس و آن را در تحت حکومت گورز مقرر کردند

و آن ارکات و ترخا پل و دیور و دیورا تیلور چن چهل پن کتور کرنول بلاری راج مندی
 کرپن ناچری کالیکوت منگلور تنرکت پن
 حصه سوم علاقه بمبئی آنرا در تحت حکومت گورز کونسل قرار دادند

و آن بمبئی پونده احمد نگر قاندریس و باروار تنانه رتناگری سورت بروج احمد آباد
 حیدرآباد سند شکار پور تاسک ستارا
 حصه چهارم علاقه غربیه آنرا در تحت حکومت لغنت گورز قرار دادند

و آن بنارس فتح گده تیرزاور گورگور شاه جهان پور مترا بریلی سیلی پیت مرادآباد و امپور پونده
 حصه پنجم علاقه پنجاب و آنرا در تحت حکومت لغنت گورز قرار دادند

و آن دهلی لاهور امرت سر طمان لودیانه آنباله شله ویرغامی خان دیر اسمین خان
 جالندر پشاور سیالکوٹ
 حصه ششم علاقه اضلاع جدید و آنرا در تحت حکومت سیسری قرار دادند

و آن آوده ناکپور برار بلاد پکو مرستان برما کشمیر مین پور
 دوم ممالک مطلق النان
 و آن ایپال و بهوتان است که این بیاست خراج نمیدهند
 سیم ممالک پرکیز است

و آن گوا و من قلعه ریب پونده پجری کاریکل تامان ضلع راجمندی چند رنگو
 چهارم جزایری که از توابع هندوستان است آنرا در تحت حکومت جیف کشن قرار دادند

آن سزایب و گنهدیپ و مال دیپ و نیکیار و آذامن
پوم مالک متحاب که مطیع و منقاد و خراج گذارند

و تحت مملکت هند پانزده لک میل مربع است که من جمله آن نیکت میل زمین بقصر فکله مظهر است و شش لک
میل زمین بقصر روسا و اهل اسلام و زنا داران صنم پرست است و ارامی است شش و شش لک و در مخلوق و پنجاه و دو کور
نزد پنجم هندوستان است و در این ممالک اکنون نیز ده رئیس مسلمان و هشتاد و شش اجد هند و بر سواد
ریاست مکن مانند و در تحت حکومت دولت انگلیس و خراج گذارند و کثرت کتاب مناسب چنان یکدیگر مجامع شرح
اجوال و نبدی از محاسن جمال و مجاهد فعال هر یک از اماره عظام و واجدان الامتقامی که اکنون بر هند ریاست
شکند بر صنوم و مکار گذارند و غرض نقشی است که ما بازمانده که بهستی رانمی عظیم بقستائی

فصل اول ریاست کن که از لشکر و کشور بزرگترین ریاستهای هندوستان است

کران اول است
کران ۱۴

این ریاست متعلق است اعلی حضرت فریدون شهنشاه کردون تخت کیوان و تخت شاه جوان بخت مجید و کار مکار
سالار و دوران اصمعی ابو المظفر فتح جنگ نظام الدوله و لاصف جاه میر محبوب علی خان بهادر ادام الله عمره و دولت در
نهم ماه ربیع الاولی ساله مطابق شوم ماه فروری ساله عیسوی بر سر جهان بانی جلوس فرمود و هر یک از
اعیان سلطنتی ارکان دولت را بمناصب بلند و خدات ارجمند اعزاز و اگر ام نمود و بظنم نسق مهمام ملک
پروخته در اسم نشتر عدلت و نظم مملکت و ترویج منافع اسلام و استحکام قواعد علوم کوی سبق از شایمان جهان
ر بود و در ادب رعیت پروری و اسباب سخا گستری و وفور و توفیق فنون فنون چنان جدی موفور بجای
آورده که احسان فریدون گدوم وصیت عدل نو شیروان محدودم گردیده و متعالی آفتاب سلطنتی را از مغرب
زوال محفوظ گرداند و تحت ملک این پادشاه ۹۵۶۳۲ میل مربع است خراج مملکت این پادشاه کور و پند
میباشد هشتاد هزار سوار و پیاده حاضر رکاب دارد و بمیت و یک شکست توپ سلام دهر مقام که با شند از

جانب انگلیس برای ایشان مقرر است و معاهده دوستی انگلیس در ۱۷۵۹

عیسوی منقدش

شاید ایشان در صنوم بعد است

شهباز پادشاه نظام الدوله میر محبوب علی خان بهادر



ذکر نواب

ذکر معدوم وی از معتدیان دولت و مقریان خلوت علی حضرت پادشاه
 اول بحر معرفت و ابر کرمیت آسمان وزارت مهر پدافاق جلالت جناب مستطاب فخر اکرم اعظم احشمت رفت جنگ
 بشیر الدوله عمده الملک اعظم الامراء وزیر دربار اعظم و داخله و مالیه کل محرومه و کن ام جلاله العالی بانواع فضایل
 آراسته باقسام فضایل پر پسته راسی غیب نمائش دستور جل شکلات امور است حکم اصابت ایش قانون کشف
 مصلحات احوال جمهور از آنرا که مسند وزارت و چهره ریاست را بحال شوکت آرایش داده چندان در اسراف
 مطالب ضحفا و آبادانی حال ولایت و شادمانی بالبعیت مبالغت فرموده که در هیچ یک از عمود او او اخذ و قرون
 او ایل وزیر سی علی تکت المفاخر و الماثر و مشیری علی تکت انحصایل مشهوره و تقناده ندانم بد آسمان او بد پیش
 خزانم یا صلا یوان خرد و پیشش داعم از زمین کفایت حسن کفالتش چنان در پیشگاه شاهی محل رحمت است که احدی
 از معتدیان دولت و مقریان خلوت را این نوع عظمت شان نیست اشهد باننده ذکر فضایل و مشرع فضایل و علو نسبت
 و متوحسب این فرخنده وزیر بلا ترازان است که بنان افهام و بیان اعلام نماید .
 دوم جناب مستطاب عظمت و جلالت مستطاب اجل اکرم فخر نواب محمد علی الدین بهادر متبع جنگ شمس الامراء

ذکر نواب

امیر کبیر خورشید چاه دام عظمت قزاقان ادب را داد اما و صنوف لطایف را بهار عالم با صد افزایش عزت و جلال مسند نشین عقل و کمال در فصاحت کلام و صفاست مقام عدو نسبت به منو حسب انعام بی پایان احسان بی امتنان و استعلائی قدرت استیلائی قوت مدارج کمال و معارج جلال کسلی با وی طاقت همسری لیاقت برابری نیست با این بلند می در جنت ارتفاع منزلت چنان با عجزی و درویش و بیگانه و خویش سلوک و وقار می نماید و آنا تر ابد و دو مشرب و آیش و بخشش می یونند که تو گفت آنرا که چشم مه نیست بروی می با نماید و هر که را دست تمنا نیست بسوی او در زاناد

تسیم جناب مستطاب جلالت آفتاب اجل اکرم الفخر احشم نواب محمد افضل الدین خان بهادر سکن در جنت اقبال الله و قارالامراء دام اقباله العالی که به پیش سرشته همزه است مراتب عزت و اقتدار و مراسم شوکت و عمت با کبری با وی طاقت همسری و لیاقت برابری نیست اسحق و فینه البیت از لالی که تا لی آن از کجرتان بخیر و انجبت بلند بی زوال خویش که دستور اسالیب نیست و کجرتان بر توت و میزان مراسم انصافست چنان در پیشگاه شاهی محل و شوق گردیده که مرجع ممام و مصدر کفایت امور خاص و عام است بهمانا این لقب خود بر از زنده جاه و جلال و فرازنده شوکت اقبال او در نسیم فضایل و اطراف جهانرا چون گلستان چشمه مناقش حاشی زمین و با زرا چون بزمه رضوان سخنرته

نواب محمد افضل الدین

شید نواب اقبال الله و قارالامراء



شید نواب بشیر الله بهادر



نواب
جنگ

چهارم نوابک و نیز نایبک خورشید آسمان عالی و مرتب شاهزاده و در طلعت امیرزاده پهرین نواب مستطاب اجل اکرم
نظر جنگ که سرکار خورشید جاوه را عالی تراود پسر است بنا بهت اخلاقیات اندامان صحیح صادق مشهور آفاق و
بی نیاز از شمار همسر کوزه با لغت و عراق است

شهبه شاهزاده و نواب جنگ بهما

شهبه امیر کبیر خورشید جاوه بهما



نجم نواب مستطاب اجل اکرم افخم میرسد علی خان بهاد نظام یار جنگ نظام با و والد و احسام الملک خان خانان
معین المهام متفرقه جات ام اجاله فضل با بر دار و و اصل علی ظاهر بهتت بجهت متلاطم که از کثرت بخشش نیز پسر دو به
بخشش ابریت مترکم که از شدت ریزش فیزید در سلک انبانی ملوک کجمن سلوک مذکور است بلندی جایگاهش
بملاحظه لایوصف نفکات با الاتقاع و در حیرت توصیف کجند و رفت پایگاهش مناسبت لالتعرف الشمس الشجاع در
میزان تعریف کجند که هم زمان از آن عاجز آید و همس از این قاصر

میر
نظام

ششم زبده و دو مان شرافت و خجبه خاندان نبالت که هر درج فی خدمت نواب مستطاب شرفه الامیر سرور ازین
خان بهاد در صندرجک میسرالدوله فخر الملک معین المهام حد التمسای سرکار عالی ام مجده و رفت قدر او از این پیش است
که پسند و زکایات مقام فضائیش در صرف و صرف کجیده نشود و مراتبش میزان سخن سنجید و کرد و چاه پسر پسر و در کوشش

سرور
نظام

بوده و همسایه کسره در جنبش چون می آمد مقدماتی علوم و مقدماتی بآداب و مقدماتی انشون و مقدماتی بهنزه ستوده بجمال و ستوده بجمال و ستوده بوقار و ستوده بسیر و هنوز چشمی نمیده و کوشی نشنیده همانا اگر قلم کاتب عوی تحریر نماید و آیه شریفه محاسب ادعای تصویر دعوی آن خیال محض است و ادعای این محض خیال آنرا که کلمات می آید بخاک میکوبید و قلم اگر هم در دم وصف حال او بنویسد حدیث او نشود و ما هسرا ارسال مکرر .

شبهه نواب فرزند حسین خان بهار صفت جنک



نواب میرزا
صفت جنک

به ختم شجره کلاستان شماست و در ولایتان نایب است جناب فیضت و جلالت انصاف به قرب بارگاه سلطنت
نواب میرزا صفت علیخان بهار در مجوب یار جنگ امین خلوت حضور زندگان عالی ساکنان ذات و نیکی صفات و خصایص و در
معروف و کیاست بهار دانی و فراست و مهربانی و موصوفت نقاش فطرت بر بیانی او بر لوح وجود نقشی کشیده بکالات
ظاہر و باطن مسلم چنانچه بعلوم حالات بر ایشان اقران مقدم از بدایت عمر کنون از من هجرات و منتهیات نیا لوده در وضاحت کلام
ذلاقت لسان و محاسن بسلامت کسی با او می برابری نیت بهر چه این ظهور کالات غالب اوقات بشرف ملازمت
و مواظبت خدمت هنگام خلوت و بار اوقات سواری و شکار و طفل تربیت و نعمت حضور زندگان عالی معقول و موفور
و از سایر تنگنایان مقدم و متمناز است .

نواب شجاع

بهشتم آید عقل و دانش و مایه فضل و پیش جناب جلالت آداب نواب شجاع السلطنة افسر جنگ و اعم اجالا العالی
 عقل و شجاعت معروف و معروف کفایت موصوف است رای میرش در شب حادثه آقا میت روشن کرد امی بر تو شیخ
 خیرش در تیره کی بر واقع نوبت طلعت زد امی کفایت سینه اش ملو بود ابر علوم مشون ابر نیالی از اشار دست
 در نشادش عرق خجالت بر زمین کان بدخشان از بخشش کف کفایش خون دل بر زمین نشاند پشش بزرگ و بخت
 بلند بیاز و لیر و بدل بو شمش و بسبب شرف نفس کرم ذات و وفور حشمت ظهور بهت و میا من تیر و موت بهت
 سزاوار جاه و کنت شایسته بلند می گفتت همواره خان کرم و احسانش کسرت و آینه در و زنده را انزوات
 لطف و کرمش خوش محظوظ و بهره در میدار و خدمات ایشان چندان مطبوع خاطر خورشید مطا بر بندگان عالی
 میباشد که غالباً در سفر و حضر و خلوت و جلوت با لطف و لطف لو کانه مقهور و سزاوارند

شید نواب شجاع السلطنة افسر جنگ بهادر



نهم و در اقبال و شجوه کمال سخن پر و نکته کسرت سخن ساز جناب جلالت آداب نواب دولت یا جنگ افسر
 و اعم اقبال آرا جلالت انوار نبهت از ناصیه همین و غره همین او چون ضیاء خورشید و صفا در مرادیه بود
 و در کسب فضایل نفسانی و کمالات جسمانی و مکارم اخلاق و پاکیزگی طینت و اعمال حسب و صحت نسب

نواب شجاع

چون خوشیغادر مشهور و سزاوار بود بحال دانش و جهان فطانت همزیر دوری منحصر و ممتاز بود بواسطه اطوار حمید و آراسته
 و نیکی نهاد و رفتار مطبوع و بخاری درست در قیام منزلت بلندی حکمت که از وی پیدا است بان را باب
 نظم و شعر در مباح ذوات مجامع فائز منج کوه شکر گذار جوهر خیالات و پسندش مطبوع طبع کلامه فضل عالم مقبول
 ضمایر تمامی آثار فضیله بی آوم است و از دشمنیات اشعار که هر بارش بر این فضل و صفاست تا ضرر و اقطرات ایامات
 در تبارش حیاض دانش بلاغت سرشار و مالاناست و تتریف نظرش از اندازه برون و توصیفش از حد افرو
 خصوص کتاب تاریخی که تازه تالیف فرموده اند که از فوایح کلمات که هر بارش مذاق اصحاب خبر و شناسترین
 و در پانگی اعتقاد و خوشی نهاد مقبول طابع بکلی اعیان در بار و محبوب القلوب تمامت ارکان دولت است

شعبه نواب دولت با چنگ بحداد



نواب

دوهم جناب جلالت آباصل اکرم انجم نواب عماد الملک مولوی سید حسین دام اقباله معتقد دیگر در
 دارد مقامات اودیت و مقدمات عرفیت و در علوم عقلی و فنون نقلی فرید و هر دو حیدر است بلطف عظیم
 و بکریم عظیم خلق کیم حسن سیرت و لطف معاشرت و موافقت و حسامه و توفیق و انصاری تازه و کلدار
 بخت و شوکت را خضارتی بی اندازه بخشیده و در مدارج علوم از تبیل بهیئت نجوم و جغرافیا و حساب

و تاریخ بی نیاز و ممتاز است چنانچه اگر از شرق تا غرب عالم را به میانید مانند ویرا در اجای مراسم فضل و ادب به بینید و ادای هر زبان و دانی هر بیاتند فضیلهای روی زمین و قهصای با تمکین با نعام بی پایان و احسان خردا و انش محموند و اسند دور و نزدیکت بر ارج نباش قائل و صدف عرب و عجم بر ارج فضیلتش تا غنم و چنان در اسند خارج و امور پویستیکه تدیس کرده که کسی را در این باب زهره اشتباه و بجزه تدلیسیت در اسالیب فصاحت و تقصیر در کتب و کتب و تاریخ و جبر کنون مخزن حکم و مصدر محاسن شیم کرده چنانچه دو چه اصحاب درایت از نسیم تربیتش با اثر و شجره اقبال ارباب کفایت از کشیم تربیتش باور است .

شبیله نواب عاود الدوله مولوی سید حسین حسبا



یازدهم شمره شجره فضل و فتوت جناب تاج الادب مولوی عبد القیوم کشته انعام بزبور فضائل آراسته است در عنقون زندگانی در بیان شباب اندوی جودت فم و حدت ذهن و دیافت که تکمیل فضل انسانی و ترقی از پستی چمن و نادانی بی اکتساب مراتب دانش صورت بنید تکمیل علوم و تحصیل فنون با پاسی طلب در راه تقب نهاد و باب استفا و در کما جرت همال عاده بر کشود مقدمات با سایر علوم در زندگت مدت خواند پس از آن مسائل فقهیه و ضبط و اطلاق اصول و جریخت تا بفرغ مستم گشت و طریقه شلوکش پسندیده خاص و عام شد و در ملک کن مستعد با تراسی که دید و روز بر روز بنال دانش

مولوی
القیوم

در نشو و نما و شاخ اقبالش در برك و نوا شده همین بی بهمی و حسن نگار شمیم در آنك زمان فروغ چهره اولوالابصار گشته
در ظل عاطفت اعلی حضرت بندگان عالی با کمال خرمی روزگار میس که زاندا اکنون سال فزون از بهیت است
که با نطفش رسته الفت چنان محکم است که بدینگونه الفت بی شباهت بگفت کم اتفاق افتاده و کسی نشان نداده

جناب حکیم
محمد حسین

دوازدهم شجره اقبال جناب عمده انکلم حکیم محبت حسین زیاده فضایل و زینت فواضل آراسته است معلوم
عربیت مراتب اولیت و انواع معقول و منقول و حکمت الهی و طبعی و ریاضی تالی ارسطو و تالی افلاطون است
و چنان در مسائل حکمت و نجوم و بهیئت تدیس کرده که کسی را در این باب زهره اشتباه و هرهه تدیس نیست
از حسن خدمت چندان در خاطر سرکار نواب و قارالامر سوجی دارد که هیچ کیت از معتقدان را بدینگونه عیبت بامقصد
عنیت و مسالماست بشرط ملازمت و موافقت خدمت سرفراز است بهار عالم حشش دل و جان زنده

میدارد بزنگت اصحاب صورت را بسوار باب معنی را

خلاصه این بیاست و از بی مقصد امیر دیگر است که جمیع اطوار انسانیت در آنها موجود است لکن علم در میان
انها رواجی ندارد و مشغول بعیاشی می باشند خداوند از برای تمام محبت بر آنها چنان نواب مختار الملک و وزیر
با تدبیری را عطا فرموده بود که میتوان گفت قابل وزارت یکی از سلاطین معظم روی زمین بود هر چند کوشش نمود
در تربیت ملک و ترقی آنها اصلا بر دل آنها اثر کرد حتی آنکه استادان ما هر از هر سمت طلب نمودند رسه
های متعدد چه در شهر و چه در محالات باز نمود اثری بطور زرسید تا اینکه از دست بی تربیتی آنها به تنگ
آمده بنا نمود مردمان لایق را از خارج طلبیده به امورات ملکی مقرر نمود و با وجود اینها باز اثر بر آنها نگر دو در
تربیت اهل ملک بمقصود رسید آخر الامر بمقتضای دستور و در روز کار بعد از مدت مدیده که مستقر سریر وزارت
بود رخت بیادیتنی کشید از این دنیای دون عجب رفتی نمود که گویا ملک دکن را همراه بر دو انقبابات
زیاد در ریاست پیدا کردید و کسان را که آن مرحوم از خارج طلبیده بودند اکنون چنان تسلطی بر ملک پیدا
نموده اند که اهل ملک نه از پادشاه و نه از وزیر و نه از رعیت کسی را قدرت بر آن عنیت که بتواند خلاف
امر آنها عمل نماید و این ذلت بر سر آنها نیا مگر بسبب بی دانشی و بی علمی اکنون بسبب تقاضی که در میان
آنهاست ملک مانند کشتی طوفانی در تلاطم است که عنقریب از خوارات

زمان غرق خواهد شد

فضل شهر ریاست رامپور

شیر نواب کلب علی خان بهادر



باقی این ولایت علی محمد خان افغان است که بجزن تیر
 بسیاری از نواحی مراد آباد را بخیطه تصرف دآورد و سر
 کرد و چهل سده هزار افغان شد و خطاب نوابی از جانب
 پادشاه واهی سپاداش خدمتی که بسادات باره کرده
 بود یافت هسنگامی که نواب کلبعلی خان بنده حکومت
 قرار گرفت از حسن تدابیرش ریاست مذکور محسوس ریاست
 های قرب و جوار خویش بود رعایا و برابرایا همه
 خوشنود بود و ذو طبع و الای این نواب با شجاعت
 خیر و اجزای کارهای حسنه مایل بود از آنجائی که
 مصدر خدمات نمایان شده بود و از طرف حکومت
 انگلیس مخاطب بجناب شیر قیصر بنده شد و پانزده
 شکست توپ سلام برای ایشان مقرر شد چون
 داعی اجل را البتیکت اجابت کعت سپهرش نواب
 محمد شتاق علی خان بر منده حکمرانی جلوس نمود
 در عرصه قلیل بدرد و جهان فانی کرد و سپهرش در حالیه
 نواب حامد علی خان بهادر جای نشین شد چون طغیان
 به اقتضای ستن سرکار کور زجرل ریاست رابه
 کونسل واکذار نموده تا که ریش حالیه بچدر شد برسد
 آنجا ریاست در کف کفایت او گذارنده سعادت ملک
 ۱۱۴ میل مربع آمدنی سالیانه یازده لک روپیه است
 نواب حالیه اکنون سیاحت بنگلند در وقت آمدن جهت از
 آنجگند اجمال دارد که زام ریاست را بقصد اقتدار
 ایشان واکذارند

شیخ نواب شیر محمد خان بهادر



فضل ہفتم ریاست پالن پور

این ریاست از محل کاتیا دار تحت حکومت سبند
 ہمیشی است و رئیس عالیہ آنجا نواب شیر محمد خان بہادر
 است در سنہ ہزار و ہشتصد و پنجاہ و ہفت در ازاد خدا
 کہ بدولت سرکار نکلیس کردہ بود سند قبی گیری
 و یازدہ شلک توپ سلام برامی ایشان مقرر شد ہفت
 ملک ۲۳۸۴ میل مربع آمدنی سالانہ سہ لک روپے
 تعداد فوج یک صد و پنجاہ سوار و پیادہ یک ہزار
 دارد و چل و پنجاہ ہا ہفتاد و دو ازادہ روپیہ خراج
 حکومت انگلیس از سال میدہ

شیخ نواب نصر علی خان منیسورہ علی شاہ



فضل ہفتم ریاست مرشاہا

دارایاست بہنگ بجالات شمالی ان بوننت حد شرقی
 اسام و بہنگ جنوبی طبع بہنگ احد مغربی صوبہ بہنگ اوہ و بہنگ
 بہنگ تہی بہنگ متعلق بودی ان بہنگ علی کی زامری
 علی کہ بود در شاہہ اسحاق مرشد علی خان جوہر و کجاہ مرشاہا
 آباد راستہ مرشاہا قلعہ فغان و فغان نمود در مرشاہا سیف اللہ علی خان
 در اوان حکومت سیف اللہ ملک مرشاہا کی ازادہ و پنجاہ ہفت
 برامی خراج چہرہ یک لک و شاد و شاد و یک صد و پنجاہ روپیہ
 کرد نام مرشاہا علی خان علی خان علی خان علی خان علی خان
 علی خان نصرت جنگ بہنگ بہنگ نام مرشاہا علی خان
 بہنگ نوزدہ شلک توپ سلام برامی ایشان مقرر شد

شهبه نواب صادق محمد خان کجی



فضل ششم ریاست بهاولپور

حاکم این ریاست ابتدا بهاول خان از قوم او و پوتره
 بوده زمانی که مادرش در آنی بعد از فتح هندوستان
 وارد ملک سند شد آن ملکی که در توابع سند بود
 تا نواح ملتان بخوانین داود پوتره عطا نمود و
 رئیس حالیه آنجا نواب صلیح محمد خان دکن الدوله
 بهادر است مبلغ بیست لک و پیه بیعوض خدائی که
 در وقت انقضاش کابل کرده بود و انعام می باید
 وسعت ملک بیست هشت هزار میل مربع آمدنی سالانه
 بهر لک و پیه تعداد فرج سه هزار گس هفتده شکست
 توپ سلام برای ایشان مقرر است .

شهبه نواب محمد اسماعیل خان بهادر



فضل نهم ریاست جوره

این ریاست در ملک مالوه واقع است وسعت
 ملک ۲۷۰۰ میل مربع آمدنی سالانه شش
 لک و پنجاه و پنجاه هزار دو سیت و چهل و پیه است
 رئیس حالیه نواب محمد اسماعیل خان بهادر است
 در سه هزار و هشتصد و شصت و دو سیت و پیه
 شش لک توپ سلام برای ایشان مقرر شد تعداد فرج
 حاضر کتاب ۱۵ اسوار و ۱۰۰ چریا ده است .

شیخه نواب بسم الله خان پناه



فضل و هم ریاست را درین پور

این ریاست تحت حکومت بهمنی است در دوست سال قبل بمساجد خان بی این ریاست از اصفهان آمد و این ملک را آباد کرد و رئیس حالیه نواب بسم الله خان اصفهانی است سند قبی گیری و یازده شکست توپ سلام برای ایشان مقرر است و سعت ملک ۳۵ میل مربع آمدنی مسالیانه دو لک پنجاه هزار روپیه تعداد فوج ۲۳۳ سوار ۲۰ پیاده حاضر رکاب می باشند .

شیخه نواب محمد ابراهیم علی خان پناه



فضل یازدهم ریاست الیر کوته

سابق این ریاست در تصرف رنجیت سنگوالی لاهور بود و در سنه ۱۸۱۰ هجری منتهی شده و ده گوزنت سند ملک بوجودات چند شیخ صدرالدین معروف صدر جهان را در رئیس الیر کوته و بخلاب نوابی سرفراز نمود و رئیس حالیه نواب ابراهیم علی خان است سند قبی گیری یازده شکست توپ سلام برای ایشان مقرر است سعت ملک ۵ میل مربع آمدنی مسالیانه دو لک روپیه است

شیره نواب حمایت خان بهادر



شیره نهاراجه مادوجی بها



فضل و ازاد بهار است چه ناکه

این ریاست تحت حکومت بهمنی و از جمال کاتبان دار
است سابق حکمران این ملک از قوم راجپوت بوده
شده حاکم بجوات این ریاست را بتصرف در آورد
و در ۳۰ ساله شیرخان که یکی از سپاهیان بود حکمران
انجا را گشت ملک را بتصرف خود در آورد و پیش حالیه
نواب حمایت خان بهادر است آمدنی شش کف پیوه
است بیست و هشت هزار دهنه صد و نود و چاهه پیوه
بجگه پس پیوه سندی قصبی گیری یازده شلک توپ سلام از کوریت
حاصل کرد و از دربار قیصری اکنون پانزده شلک
توپ سلام برای ایشان مقرر است .

فضل سیزدهم ریاست کوالیا

این ریاست شامل اضلاع متفرقه است الی حالیه میریاست
مادوجی نام دارد و وسعت ملک ۳۳۰ میل مربع آمدنی
سالانه هفتاد و دو و یک هزار و یکصد و دو روپیه است
بابت مخارج فوج بدولت قشون که پنجاه و پنج روپیه
که در ۱۸۵۶ اجولت بهیبه کرده جامی داد و سه کف پیوه
باوغایت شده و در ۱۸۵۶ عیسوی مخارج خطاب
استتراف اندیا درجه اول شد و سندی قصبی گیری
کرده و نوزده شلک توپ سلام در هر سمت
که باشد و در حد و دود و بیست و یک شلک
برای ایشان معین است

فضل چهاردهم ریاست برود

شیده مهاراجه سیدجی رادبهار



این ریاست از مجال نالوه است بانی این ریاست
ابتدا مهاراد و بلگری آرسر واران فوج سیرت بود
چون مهاراجه طهار و حکمران سابق بجات چند حکومت
مغزول شد مهاراجه حالی سیدجی را دلقب کاسیکو
بسن دوازده سالگی برسد حکومت جلوس نظر
اقتضای سن امور ریاست و همام حکومت بست
مجلس جمهور بود چون مهاراجه بگذر شد قابلیت
رسید در سنه هزار و هشتاد و هشتاد و یک عیسوی
از دربار قیصری حکم صادر شد که عنان حکومت و نام
ریاست را در کف کفایت او واگذارند و اکنون که
سنه هزار و هشتاد و نود و سه عیسویست مهاراجه
مزنور در کمال خوبی امور مملکت خویش را انجام میدهد
کاکت دوزبان اگر هزار دستمان کرد و استان
جلالتش را یکی از هزار و اندکی از بسیار توان
سرود و سعادت ملک ۹۹ میل مرتب آمدنی
سایا نیک که در پیشچک و پیه تعداد فوج سوار یک هزار
پایه چپ هزار سندان قندی گیری و خطاب است
در جز اول و بعیت و یک شلیک توپ سلام سالانه
سه لکت روپیه تخفیف از جانب حکومت برای
ایشان مقرر است توپهای طلا و نقره در توپخانه
ایشان موجود است که در هیچ ملک هندوستان
چنین توپها نرو احدی از حکام مملکت نیست .

شهبه مهارا ز بهنگل سنگه بهار



فضل شاهزاده جم ریاست الوار

این ریاست از محلات میوات و دهوندها ریاست
والی این ملک موسوم است با بهنگل سنگه از قوم
راجپوت راجا موصوف این ریاست را در سنه
۱۸۸۱ هجرت خرد و بهشتا و عیسوی از ریاست
جمی پور و بهرت بود و وضع کرد و وسعت ملک
۳۰۰۰ میل مربع آمدنی سالیانه بیست و یک
روپیه است تعداد فوج پانزده هزار سوار و دو
هزار پیاده حاضر رکاب دارد و سند قبلی گیری
و پانزده شکست توپ سلام برای ایشان در سنه
و حکومت شان در کال شاهنامه

شهبه اجرامی بجی سین بهار



فضل شاهزاده جم ریاست اسپندی

والی سابق این ریاست از قوم راجپوت بود لکن
بوجرمات همت بموجب عهدنامه لاهور در قوم راج
سنه ۱۸۲۶ بتصرف گلپس درآمد بعد از آن سرکار
انگلیس در سنه هزار و بیست و صد و پنجاه و یک راجه
بر سین و وراث او اگردار نمود و قعی که راجه موصوف
در رو حجب ان نمود و پسر سین در سنه حکومت
مشکن کردید سنه قبلی گیری او داده و یازده شکست
توپ سلام برای او مقدر شد و وسعت ملک ۱۰۲۰
میل مربع آمدنی سالیانه سه لک روپیه است
و سالیانه یک لک روپیه بگومت خراج میداد

شهبیه راجه بشواته سنگه



فضل هفتدهم ریاست مہاراجہ جی پور

بانی انیریاست ابتدا کنور سونی ساه لازم ہند و پست بود
یتیمین این مقال اگر سبب منگامہ یورش مہاراجہ کنور سونی
ساہ بسیار سی ملک از اطراف وجوان انیریاست بہتر
خود در آورده حکومت میگرد و ہنگامی کہ تکلیف تمام
ملک بودند بل کہند مستط شد صلاح وقت با چنان
دید کہ ملک متصرفی کنور سونی ساه را بخود مشغول گذار
نماید اندازد روز دہم مارچ ۱۸۶۷ ملک را با او گذار
نموده و اجنت یا تیبی گیری را نیز با او داد و وقت ملک
۱۲۶ میل مرتب آمدنی سالیانہ سہ لاک روپیہ است
پانزدہ شلک توپ سلام برایش مقرر است
پیشتر حالہ راجہ بشواتہ سنگہ است

شهبیه مہاراجہ پرتاب سنگہ بہادر



فضل ہجدهم ریاست کشمیر

درازیاست انیک سرچی استانی انیریاست کلاب گلاب
نزد خوشحال نگہ فوج از پنج گلاب لازم بود و رفتہ و رفتہ
سزا فوج شد در از ای خد ماتی کہ در جنگ اکبر خان حکم را بر
از او بطور رسید جو را برای کونت از او را ہموور شد در ۱۸۵۷
کلاب سنگہ از این جان بدتافت پسر شریاب سنگہ شریال
بجای پدر بر سرند حکومت ممکن کردید و در ۱۸۵۷
استر در جاول مخاطب سند تیبی گیری یازدہ شلک
سلام برای او مقرر شد تعداد فوج سوار و پیادہ ہا تندرہ
دارد و انیریاست خود مختار بود و کنون در تحت حکومت
وسعت ملک ۶۵۰۰ میل مربع آمدنی سالانہ چہا لاک روپیہ

فضل نوزدهم ریاست جی پو

تشریح شماره پنجم نهاد و سنگ پو



سوانی جی سنگه بهادراز قوم کجوا این ریاست آما و خست
 بعد از فوت لاهور جی سنگه رئیس حالیه هزاره ها و سنگه برودنی
 بگومست بلو سس بنو و نظریا بقضای سن حکومت کلین
 ز نام ریاست راجه پنهور و کدراگر و چون راجه بخدر شد
 رسید در سنه هزار و هشت صد و پنجاه و دو و علیوی
 ز نام همام ریاست راجه کفایت او داود
 و در سنه هزار و هشت صد و پنجاه و بیفت تا او شش
 خدایی و جان فشانی و خدایانی که در پکنه کوت قائم
 بگومست کرده بود و پسند قنبری و خطاب است
 مبد اول و بیعت و یک شکست توپ سلام از حکومت
 برای ایشان مقرر شد در قواعد ملک اری قانون
 حکم رانی و رعیت پروری ششده آفاق و محمود
 بهنگان است اگر بنوا هم اوصاف حمیده ایشان
 بیان کنم و قریب جدا گانه باید محقر انیکه بهمت
 بگری است متلاطم که از کثرت بخشش نیز بهیز و
 بخشش ابری است شرا که که از شدت نیزش
 فینه نشد در سکت انبای لوک بخش سلوک مذکور
 است سعادت ملک پانزده هزار میل تر بی آمدنی
 سالیانه چهل پیشش لک روپی است سالیانه چهار
 لک روپیه خراج بگومست میدهد تعداد فوج سواد
 و پیاده پانزده هزار حاضر رکاب دارد در نیما
 نظام مشغول حکمرانی است

شهبه مهارا راجه پتیاره



فضل عتیم ریاست پتیاره

والی این ریاست از قوم جانت که زبده ننگ شاهی دار بود در ۱۸۱۳
 پادشاه خدایمانی که راجه نرند سنگه و پرکنه نارنول بگومت کرده بود
 محضول دولت راجه پتیار بگومت با وعطاشه و چخا و پنجاب
 استر درجه اول که دید و مسندت بنی گیری حاصل نمود و در عهد
 شلیک توپ سلام چونکه مهارا راجه موصوف در ۱۸۷۶
 موافق آئین دولت خرد که بسیار ثواب از دزد خه و در آتش
 انداخت پسرش که بهیروز و گوهر خیرال اول خلق نموده مسند
 ریاست پتیار و تمام ریاست را بگونس اول بختیاری پتیار
 تمام رعایا و برادران خوشنود و از حسن پتیار که نسل روز دولت
 رعیت مسندت ملک ۱۲۱۱ میل منج آتیش سالانه مسندت پتیار

شهبه مهارا راجه سنگه پتیاره



فضل عتیم ریاست او دی پتیاره

این ریاست از رجال میوار است مهارا راجه او دی پتیاره
 این ریاست را آباد کرده شمالی هم ریاست قد شترتی او
 کو تا بود می چه جنوبی او که صد مغربی مسو ریاست مسندت
 ۱۱۶۱ میل منج است مدنی سالانه چهل کت روپیه
 خرج فوج و دولت پنجاه هزار روپیه بگومت میدد والی
 این ملک بسیار قدیم عالی خانده است تمام راجان پتیاره
 خیل بزرگ و حرمت میدارند او لقب آفتاب بند است
 والی حاله مهارا راجه سنگه پتیاره ۱۲۱۱ جوزی ۱۸۷۶
 با حکومت تکلیس تجدید معاهده نموده مسند
 عتیم گیری مع ۲۱ شلیک توپ سلام حاصل کرد

شهباز راجه سیوا جی ادیگر بریا

شعبیه راجه رگھبیر سنگھ بریا



فضل میت بودوم ریاست از

فضل میت سیم ریاست چند

این ریاست از مجال مالوه است بانی این ریاست هموار
 رادو بلگر از سرداران فوج میر تمه بوده سیوا جی رادو ارجی
 در ۱۸۶۲ میلادی عیسوی مخاطب بجلاب استر و بعد اول شد
 دستند قسبی گیری حاصل کرد و نوزده شکست توپ سلاک
 بهر قاعی که باشد و در حدود خود میت یک شکست از
 حکومت برای ایشان مقرر شد و مدت مک ۱۸۱۸
 میل مربع آمدنی سالانه پنجاه لک و پویه است
 لک مک و نوزده هزار و هفتاد و دو و پویه کلومت
 انگلیس خسرج فوج مید به تعداد فوج سوازه ۱۳
 پیاده ۵۳۵۰ حاضر رکاب و در ملک شری تالی از

راجه قیال و راجه این ریاست جدا نشان یکی است و در
 ناکت شاهی در ۲۲ ستمبر ۱۸۶۲ بر مسند حکومت
 جلوس نمود و در ۱۸۵۶ در بهنگامه دلی این راجه مقدمه
 ابعیش شده بکک کلکس رفت و فتح نامانی کرد و به
 پادشاهن این خدمت حکومت کلکس مدد دادند و اگر مجلس
 یک لک شاتر و هزار و هشتصد و سیزده بود و کال انعام
 و از ریاست پنجاه و دو لک حکومت کلکس که بوقت ضرورت به
 در وقت راجه حالیه رگھبیر سنگھ را اختیار قسبی گیری باز
 شکست توپ سلام داده شد و مدت مک ۲۳۳۰ میل
 مربع آمدنی سالانه هفت لک و پویه

شهبازجه و در پرتاب سنگ



شهباز ساروول سنگه بهادر



فضل بیت و ششم ریاست پنا

این ریاست از محال بود نیک کند است و در سنه ۱۸۵۰ راجه کشور
 سنگه بر سندر ریاست متکمن شد پس از فوت او در سنه ۱۸۵۹
 راجه تربت سنگه حکمران این ریاست گشت و پادشاه
 خدماتی که در سنه هزار و هشتاد و هشت ۱۸۵۷ اینچاه و بیعت
 عیسوی ب حکومت کرده بود از جانب پادشاه تحلیف
 قیمتی بمیت هزار روپیه مخا ط خطیاب هند روپیه
 قیمتی گیری و یازده شکلت توپ سلام سرفراز گردید
 در سنه ۱۸۵۷ بدو و جهان منو در شین حالیه و در پرتاب
 بجایش نشست و بیعت ملک ۵۰۰۰۰ میل مربع آمدنی
 سالانه چهار لک نه هزار و ششصد و پنجاه و پنج روپیه

فضل بیت و هفتم ریاست کوش کده

این ریاست از محال مار و راست ریاست این ریاست
 از خاندان راجگان جو و پوراست در سنه هزار و هشتاد
 صد و چهل عیسوی راجه حالیه اول سنگه بر سندر ریاست
 متکمن شد سند قیمتی گیری و پانزده شکلت توپ
 سلام از حکومت برای ایشان مقرر شد و بیعت
 ملک ۲۰۰۰۰ میل مربع آمدنی سایانه شش لک
 روپیه حکومت محض عایت خراج از ایشان نیکید
 اعداد فوج دولیت و پنجاه سوار و سی صد پیاده
 حاضر رکاب دارد

شکوه راجه جیونیت سنگه بیا



فضلیت هشتم ریاست جوهپور

دارالریاست این ملک مار و اراست بانی این ریاست
ابتدا جوه و مانامی از خاندان راجپوتان را تهر قیوج است
در ۱۸۵۷ راجه حالیه جیونیت سنگه بر منند حکومت جاپوس
منود بعض خدایاتی که بجگومت تکلیس کرده سند
اختیار تشیی کیرمی و خطاب استر درجه اول و نوزده
شکلت توپ سلام از حکومت حاصل نمود وسعت
ملک ۶۷۲ میل مربع آمدنی سالانه هفتاد و دو
لک و پیه تعداد قیوج کپزار سوار و پیاده دار و نو
بهشت هزار و پیه مخارج قیوج و یکت لک و پانزده
هزار و پیه خراج بجگومت میدد

شکوه رانا نسال سنگه بیا



فضلیت ونهم ریاست جهولپور

راجه این ریاست از قوم جات است بانی این ریاست
ابتدا در عهد باجی را ویشوا سپاهی بود در سنه
هزار و هشتاد و سه و شش عیسوی راجه رانا لوک
ایندر سنگه با حکومت تکلیس معاهده نموده پس حالیه
رانا نسال سنگه راجا نشین کرده سنه پنجمت یار تشیی کیرمی
و پانزده شکلت توپ سلام حاصل نمود وسعت
ملک ۶۷۲ میل مربع آمدنی سالانه هفتاد و دو
لک و پیه تعداد قیوج سواره و پیاده و دو سترار حصار
و کاب دارد

شبهه مهار و رام سنگه برتا



فضل سیم ریاست بونری

راجا امید سنگه حاکم ان ریاست از قوم راجپوتان است ابتدا کسی که با حکومت انگلیس در مقام اتحاد برآمد این راجه بود در سال ۱۸۱۱ امید سنگه بدزد و دجهان بنود لیسر کوچی از او باقی بود و موسوم به مهاراوش سنگه حکومت بجای می برد نشانیده با او عهدنامه جدیدی منعقد نمود پس از فوت او پسرش مهار و رام سنگه راجه ایست تا زده سالگی مندر نشین شد تا ایام فتح انتظام ملکت و حکومت انگلیس میدا و چون بگذرید رسیدند ریاست او در کف کفایت و انصاف و در همه شکلات و سلام برای او شکر و در شکلات ۲۰۹۱ میل شروع آمدنی سالانه پنج لک روپیه خراج کیلت ولایت هزار روپیه سال میرید تعداد فوج سوار و پیاده

شبهه مهارا بر سنگه همیشه سنگه



فضل سیم ریاست دربنگه

راجا حالیه مهارا بر که همیشه سنگه است وسعت ملکت ولایت و سه هزار میل مربع آمدنی سالانه چهل هفت لک و پنجاه هزار و هفتصد و پنجاه روپیه دو لک و پنجاه هزار روپیه سالانه ب حکومت انگلیس خراج میدهد پانزده شکلات توپ سلام برای او مقر است

شعبیه راجه ایشیری پرتا و بهار

شعبیه ایشیری پرتا و بهار
و هراج اندر تپتی راجه سکر سلطان



فضل سی و دوم بیست نارس

فضل سی و ششم بیست یکجا نگر

بانی از بیست نارس زمین دار موضع کنکار و رود است
در ۱۳۰۰ هجری بود و جهان نمود و بجایش بلونت سکر جانشین
شد در ۱۳۰۰ هجری راجه سوموف در نقشال تکاله همراه شاه
عالم و سنجاع الی و له بود پس از آن همراه شاه عالم
انگلیس در آمد در ۱۳۰۰ هجری که او نارس را حکومت
انگلیس با و او گذار نمود مشروط بر اینکه سالانه چهل
لاک روپیه بدو لاکن اختیار خودیاری و دیوانی و
بیست حکومت کلین چون ملک عدم شتافت راجه ایشیری پرتا
ز این راجه لایه نشین سند قبیله کری و سیزده شلک
توپ سلام از حکومت برای او مقرر گردید .

ایش حال بیست نارس ایشیری پرتا و بهار راجه پنجمی راج
سلطان سواد است که او در شرف آمدی نارس است جا لاکر
سطر کف کانفیس مشون او گروست طبع نشین کج مخزون
حکم و بهر خود شاه چهر و بهر شون و کمال فضل و بهر شون
نراز بهکنان تازه در آتش بزدن بخت بلند و باز و پور
بدن و شمنده و بهر شون نفس و گرم ذات و خوش شمت
همت و سیامت و بهر بسیار خبار بهر او اجه و کنه شان غیبت
حسن ذات ایشان و بهر طبع خاطر و او تکیه و کتیبه انگلیس
که مجالس است که سی نشین آن اکنون سال فزون از ده است
که با لطف شته الفیجکست قریب لکن ۱۴۰۰ میل و بهر سال
رو به راست

شهبه راجه پرتغی سنگدربار



ضلع سنی چار دیواری چارائین

رئیس عالیہ پرتغی سنگدربار است اقتیاد پرتغی
و پاتر دہ شکلت توپ اسلام از حکومت برائین سرحد
و مسعت ملکت دو ہزار و پانصد میل مربع آمدنی سالانہ
پاتر دہ لکت روپیہ ہشتاد ہستاد روپیہ سالیانہ
حکومت خراج میدہ بقدا و فوج پانصد سوار و
ہزار پیادہ حاضر رکاب دارد و حکومت ایشان
در نہایت لطافت

شہید مبارزہل سنی سال سنگ



ضلع سنی نیم نایت حبلیہ

این ایست در تصرف ہم باچوکان استاچ ہمارا
مل ہو لراج کہ شہید مبارزہل حکومت انیس نو
و شہید عیسوی فوت کرد پس ان غیرہ پیش
کچ سنگدربار ایست کشت این نزد ۱۸۵۶
چان باو داع نمود در حال مبارزہل سال سنگدربار
سند نشین شد سنی گیری پاتر دہ شکلت توپ
سلام از جانب حکومت حجتہ ایشان مقرر شد
و مسعت ملکت ۲۷۵۶ میل مربع آمدنی سالیانہ
پنج لکت روپیہ کنزاد فوج حاضر رکاب دارد و
ملک کنزاد و مسعت ملکت میل مربع آمدنی لکت روپیہ

شیره راجه کبیری سنگه جی ببا



فضل سی و ششم ریاست سروہی

در سنہ ۱۸۲۳ راجہ شیرو سنگہ رئیس این ریاست معاہدہ حکومت
انگلینس نمود کہ اطاعت نماید و خراج از قرار دو پیش آنہ
بدہ و حکومت نیز وعدہ داد کہ اورا پناہ خود نکاہد
و قرار داد کہ اگر کسی از وارث او بعد از وفات شیرو
سنگہ باقی ماند او مالک ریاست باشد پس حالیکہ کبیری
سنگہ جی را پانزدہ شکلت توپ سلام برایش معین نمود
و سعت ملک سہ ہزار میل مربع آمد فی سالیانہ ہشتاد
ہزار و ششصد روپہ خراج سرکاری پانزدہ ہزار روپہ
سیصد روپہ است نصحت دہ سواز و دو لیت و
بجہ پیادہ حاضر کاب ببار

شیرہ راجہ اوری سنگہ ببا



فضل سی و ہفتم ریاست پٹاکہ

راجہ این ریاست از خاندان راجہ اوری پور است
در سنہ ہزار و ہشت و چهل و چہار عیسوی راجہ
سنگہ نشین شد خستیا رقبہ گیری و پانزدہ شکلت
توپ سلام برای او مقرر شد راجہ عالیہ اوری
سنگہ ببا در است و سعت ملک ۱۴۰ میل مربع
آمد فی سالیانہ چہار لک روپہ است پنجاہ سوا
و دو لیت پیادہ حاضر کاب ببار

شاه راجه بخت پنگر جی مباد



فضل بی هشتم ریاست رتلام

راجه رتلام را قوم راجپوت بسیار معزز میدانند و بزرگوار
 میمانند این راجه پشته مادی و چهار هزاراد پیشه شاهی توسط
 حکومت انگلیس بر راجه سفید میا خراج میدادند
 سه هزار و هشتصد و نوزده عیسوی فیما بین راجه
 سفید میا و پرتاب سنگه راجه رتلام بواسطت
 انگلیس عهدنامه منعقد شد که راجه سفید میا متعرض
 ریاست رتلام نشود و خراج بگیرد پس از فوت
 پرتاب سنگه پیرش بلونت که بر سنده ریاست قرا
 گرفت نظر بخدمت مانی که در سنده کامنده دلی در سنده
 هزار و هشتصد و پنجاه و هفت عیسوی بخت
 بکومت انگلیس از بلونت سنگه بطوره رسید و بزرگ
 پیرش پیر سنگه از دربار قصری بخلعت فاخر مقرر
 شد و یازده شلیک توپ سلام برایش معین
 کردید راجه حالیه بخت سنگه جی بباد است
 وسعت ملک پند میل مربع آه فی سالیانه
 سه لک و شصت چهار هزار و شصت چهارده
 است پانصد سوار حاضر رکاب دارد و اموره
 حکومت ایشان منظم است

شهبه راجه بکریم سنگه بهاد



فضل جیل و دیر بایست خیر کورت

ایر بایست بیست جنوب فیروز پور واقع است بانی
این بایست بهمن نامی از قوم جات بود در عهد کبیر شاه
حاکم خیر کورت شد بعد از چندی علم خود سری بر او داشت
تا در سنه ۱۸۱۶ در وقت لشکر کشی انگریز به سمت مظفر جنات
لایق که از راه بلنور رسیده بود و بگفته کورت کتوا را با
خطاب راجگی از حکومت تخلیس نمود و بعضی ضرائف
که در سنه ۱۸۵۶ اگر رود بود یازده شکست توپ سلاطین
مقرر شد و در سنه ۱۸۶۶ بکریم سنگه راجه را اختیار تپه گیری
دادند و سعیت ملک ۳۲ میل مربع آمدنی سالانه
پنج هزار روپیه است پنجاه سوار و دویست پیاده حاضر گردان

شهبه راجه رنجور سنگه بهاد



فضل جیل و دیر بایست ارجی کبه

ریشس حالیه راجه رنجور سنگه است یازده شکست توپ
سلام برای ایشان مقرر است و سعیت ملک ۱۳
میل مربع آمدنی سالانه یک ملک و هفتاد و پنج راپیه
است بهعت هزار و سیصد روپیه و دو اعخراج
حکومت میداد تا در سنه هزار و هشتاد و شانزده
عیسوی سیسی چند قدری ملک از تصرف بیرون رفت
حکومت بکزار و پانصد روپیه از اعخراج مقرر می بود
تخفیف داده است

شهباز نرین



فضل جیل و شیم ریاست گنج شهباز

این ریاست از محال کامروپ است در شانزده صد و پنجاه و یک سال
 راجه دندرنر این رئیس این ریاست را قوم بوجیه
 ساختند راجه مذکور از گورنمنت انگلیس درخواست نمود
 که اگر سرکاره دکنده امر از قید برهانند نصف آمدنی ملک
 خود را لیسر کار خواهم داد حکومت انگلیس او را از قید
 خلاص کرد رئیس حالیه نرین اندر نرین بهادری است
 سیزده شلیک توپ برایش مقرر است

شهباز نرین



فضل جیل و شیم ریاست گنوکو

ریاست تراونکورد را تراباج هم میگویند دارا کریا
 این ملک تراوندام است راجه حالیه هم دم بهادری
 است وسعت ملک ۳۵۶۰۰ میل مربع آمدنی
 سالانه چهل دو لاک بهشتاده پنجاه و دو پونیه
 است تعداد فوج ۱۰۰۰۰ پیاده و ده هزاره
 بهشت صد و بهشت و ده بهشت عیسوی ریاست
 معاهده با حکومت انگلیس کرده که دو پون لاک
 بهای حفاظت سرحد به

شهباز راجه راجه سندر پونا



شهباز راجه کونیش من سنگه



فضل و بیخ ریاست میور

این ریاست تحت حکومت دراکسن است در سنه هزاره هشت صد و سی و یکت عیسوی حکومت انگلیس بسبب بی انتظامی در ملک بااست راجه کرشنا راج گرفته بقصر خود وارد و دو یکت لک روپیه سالیانه برای مخارج راجه و پنج یکت برای ادای قرضه او مقرر در پیش حالیه معاهد راجه پسندند بهادری است و نعمت ملک ۲۰ هزار میل مربع است و بیست و یکت شلیک توپ سلام برزی راجه مذکور مقرر است

فضل و بیخ ریاست ایوان

این ریاست بسیار قدیم است بکرات بی بی یکت پنت بجاناوده بیان دیو پیر سد در سنه هزاره هشت صد و سی و دو عیسوی عهد نامه پسر کاراگریز منقده شده شلیک توپ برای ایشان مقرر است و نعمت ملک ۱۳۰۰ میل مربع آمدنی سالانه بیست و پنج لک روپیه است تعداد فوج هندو شصت و پنج سوار و دو هزار و بیست و هشتاد و سه پیاده حاضر در کاب وارد در حالیه معاهد راجه کونیش من سنگه

شهبه راجه جونش سنگه بهاره



فضل جیل و بهتم ریاست بهونگر

این ریاست از محال کاتنیا و ارتخت حکومت سبشی
است بانی این ریاست سبکت نام از قوم راجپوت
کو هیله است رئیس حالیه جونش سنگه بهاره است
آمدنی سالیانه بهشت لک روپیه است یک لک
سی هزار روپیه خراج حکومت میدهد سده پنجا
قبنی گیری یازده شلیک توپ سلام برای ایشان
مقرر است

شهبه راجه ساهاجی چترتی بهاره



فضل جیل و بهتم ریاست کولاپ

بانی این ریاست راجه رام پسر کوچک سیواجی
راجه ستارا است رئیس حالیه ساهاجی چترتی است
آمدنی سالیانه ده لک روپیه است تعداد فوج
سیزده هزار سوار و بهشت صد پیاوه نوزده
شلیک توپ سلام برای ایشان مقرر است
وسعت لک ۱۴۱۶۳۱ میل مربع

شهبه
هماراجه رانا اندر جیب سنگه



فضل چل ونهر ریاست بڑوان

ریش حالیه این ریاست هماراجه او بر اج سری
هماراجه رانا اندر جیب سنگه بهادری قوم چاکر کپور
کترتست خطاب بهز مائیس و سیزده شکست
تو پ سلام از حکومت برای ایشان مقرر است
در حسن اخلاق و همان نوازی این هماراجه
بی نظیر است و سعت ملک دو هزار میل مربع آردنی
سکات پنجاه هزار روپیست

شهبه
راج جکت جیب سنگه



فضل پنجا هم ریاست کپورتله

بابی این ریاست ابتدا جیسا سنگه بود بعضی از ملک را
بزرگ شمشیر و بعضی با بطور انعام از دربار لاهور حاصل
کرد بعد از او سردار انجمن سنگه حکمران و بعد از او
سردار انجمن سنگه و جکیب سنگه پیش حالیه بر سنده قرار گرفت
در سال ۱۸۵۳ سپادش ضابطی که حکومت کرده بود بمحال یونزی
و بهسوا از نواح ملک او در مع خلعت قیمتی ده هزار روپی
عطا و اختیار قیمتی کبری خطیستار مهند و یازده شکست پ
سلام یافت و ملک ۹۸۰ میل مربع در سال ۱۸۶۴ کت تمام او
به هفت هزار روپیک لاکت و بیست و یک هزار روپی حکومت
خراج میدهد و تعداد فوج سواره پوده یک هزار حاضر کا دارد

شهبه مهاراجه سوانی سنگه بها



صل سبجاه و کیم ریاست دیتا

این ریاست از محال بنذیل کند است ریش حالیه
مهاراجه سوانی سنگه بها در است راجه بسیار جسم
دل است سنه هزار و ایش صد و شصت و دو سند
اخت یار تینی گیری با ایشان عطا شده وسعت ملک
هشت صد و پنجاه میل مربع آمدنی سالیانده
روپیاست

شهبه راجه سیرا سنگه بها



صل سبجاه و دو م ریاست تابه

حاکم ریاست دیوانیدرنگ از خاندان اچ چهندا سنگه بها
مخاربه با سکه مان و آذخه ریشگر ریزنده کرده بودند
انگلیس بعد از تسلط بر کمان اچند کور را موزول نموده در
نظر بند ساخت و بجایش ریش حالیه سیرا سنگه مسند نشین شد
در سنه ۱۸۵۷ مسند خدائی که ازین راجه بطور رسید بود در
ان حکومت انگلیس اقامه کانور که محاش ملک و شش هزار
روپی بود با عطا کرد در سنه ۱۸۶۳ اخت یار تینی گیری بازده
شکست قیام برایش حسین شد وسعت ملک ۴۱۳
میل مربع آمدنی سالیانده هفت ملک و پیمه اسیست خراج
حکومت ملک و پیمه پسر و پیاده ده هزار حاضر کار داد

شهبه راجه راو کهنه جی بهادر



فضل سخا و ستم ریاست کچھ

ریش این ریاست را و رای نامی است که با
انگلیس در سنه ۱۸۰۹ء معاهده کرد و طرح
دوستی از اخت ریش عالیہ را و کهنه جی است
سند قبلی گیری و ہفدہ شکست توپ سلام برمی
ایشان معین است و سعت ملک شش ہزار و پانصد
میل مربع آمدنی سالیانہ پانزدہ لاک روپیہ است
خراج و مخارج فوج سالی دو لاک و ہشتاد
شش ہزار و چهل و نہ روپیہ بیکار شوکت دار
انگلیستہ میدہ

شہبہ ہمارا جہ چتر سنگہ بہادر



فضل سخا و چھام ریاست ستم

والی این ریاست چھتر سنگہ از قوم بندلیہ است
در سنہ ہزار و ہشت صد و اہفدہ عیسوی عمد نامہ
دوستی با حکومت انگلیس منعقد نمودہ و یازدہ
شکست توپ سلام برایش مقرر کردید و اخیراً
قبلی گیری نیز حاصل نمود و سعت ملک ۱۷۵
میل مربع آمدنی سالیانہ چھ لاک و پنجاہ
ہزار روپیہ است

خاتمه

ذکر منافع و فوایدیکه از ایجادات و خصوصیات این سلطنت تویشوکت است در ممالک هند فخریها که بعد از استقلال و تکیه
 در بلاد هندوستان بسیار اثر آید که باعث فلاح و ترقی مملکت میباشند از توجهات این ملایفه جاری شده و شایع گشته
 اگر از بدو عمل و اداری او ان حکومت آنها بخوابد هم یکی با بیان کرم درین قصر کنگه با چارباختصاری پروازم از آنجا فوایدیکه
 باعث آسایش حال مال خواص و عوام گشته درستی و حفاظت طرق و شوارع است تا بمنزله او در اصل رسید و نظام
 دکان و کانهها اگرچه از ایجادات از باب این سلطنت نیست ولیکن واضح است که این قسم درستی و امنیت طرق و انتظام دکان
 از برای هر طریق و ارسال خطوط و کاغذات و انواع سوارها برای مسافرین آسانی و ارزانی در تمام اقطار و مقامات این
 بلاد وسیع جاریست در عهد هجرت یک از سلاطین نبوده اول در عهد سابق امن طریق چنانکه در این عهد است کجا بود تا نیا این قسم
 طرق و شوارع صاف که نایبانی بدون استیجاب فائد بر آن تواند که نشت و مسافر هر چند که بلیت بد اشتباه باشد بدون دلیل
 متوجه منزل مقصود تواند گذشت در عهد و سالفه هرگز نبوده مع هذا اکثر نواحی و اطراف در آن عهد و از تراکم اشجار صحرا
 و هجوم حیال و اتلال متروک و نامسلوک میماند بلکه در ایام باریش سلب نامهوری مین راههای بر سفان اکثرت سیلاب
 دریای آب میگردید و تیر از خوف راه زنان صد و در مرد و طرق جاری و شوارع عام بسیار آن کام بدین معیت جمعیت
 کمتر قیری آمد علاوه برین سبب انعدام امن طریق کسی نابلست در عهد فرجید در آن عهد دیگر دو اگر احیاناً کسی غرض سفر
 بمسافت دور میکرد ابل و عیالش سفر او را مانند سفر آخرت می شمردند و بحال اسرار و ادعای می کردند اکنون از تاج سلطنت
 است که برین معیت حکام امنه خارهای مخاسد و آفات از بگذر چنان دور گردید که اکنون آن همه مخاسد و آفات بخیزد
 قصص و حکایات نامذمه است و امنیت طرق و شوارع بحدیست که مسافران و تجار با امتعه و اموال و هر گونه احوال اقبال
 بغرض مال بهر طریقی که خواهند تردد کنند سهل آسانی رسیدن کما قیب و خطوط طریقه است که لغافه خطبه و پول سها
 تا مسافت دو ماه و سه ماهه بدون تاخیر و مشقت طیرسد و اموال اجناس با آبی آنکه محلی فطنی و کسبانی بر کاشته باشند
 بر قدر مسافت که خواهند بصرف قلیلی کسب می کنند اینهمه فواید منافع در ازمنه سابقه کجا بود و از آنجا است انتظام
 متوسیلاتی یعنی درستی و صفائی راه بلاد و قری و دفع کسافت از هر جا برای خطا اعتدال آب و هوا
 و اتمام آرایش و روشنی تمام شب در هر کج و در هر کج و برون در عهد پیش از پادشاهان بر روی کار نیامده و هیچ
 یکت را خیالی در این چنین امور بوده از آنجا است هر گونه تعلیم و اشاعت آن در هر امصار و قری از برای علمی
 رعایا به نقطه زبان علوم انگریزی عربی و پارسی عمیره و انواع هنر و صنایع که گاهی از او ان حکومت هندو تا
 تا ام تسلط انگریزان شنیده شده از آنجا است انتظام محاکمات پولیس که خط جان و مال و جسم و حیثیت
 هر یکت از رعایا از آنست چه مجالست که در آبادی و یا در صحرا یکی بر دیگری دست اندازی نماید مسافر یکدیگر

سها با روز و جابر و اسباب گران بها با آرام از شهری بشهری روزها شد یا شب سوار باشی و در حفظ حیات و حرست این
 سلطنت می آید و میرود و حالات امن طریق عمو و سابقه را چگونه می بینی حرکات بود نشان در خانه های خود که چگونه بود
 از کتب و تواریخ هر ملک میزان پیدا است از آنجمله است تربیت پرورش و حفاظت اطفال صغار بجهتیکه مواضع و ملاک
 کثیر اطفال خود رسال را دولت پذیرد خود گرفته بعد از وضع قد معینه مالکداری سرکاری بعینه توفیر برای آنها جمع
 می کند و تعلیم و تربیت آنها را تا زمان بلوغ زیاده اندر و مادی نماید و از پس انداز حاصلات دیگر املاک عمده املاک
 آنها را بجهت می آفراید که آبا می آنها نیز انقدر املاک جا داد و گاهی بخواب ندیده اند از آنجمله است بنای مشافخانه ها
 خیراتی از برای بیمار داری و درمان رسانی بجزا و مساکین بر قوم و ملت در هر شهر و دلت از آنجمله است ایجاد
 کارخانه ها از کارخانه آرد و در میان پنبه پارچه بانی و غیره برای صد گونه منافع که چهره عروس این مملکت کاهی از اینگونه
 غازه ها که کون نشده بود از آنجمله است ایجاد مراکب بحری و دخانی و ایجاد دریل کاری برای تسهیل حمل و نقل احوال
 اطفال در عمو و سابقه اعظم تر برای روانه کردن خطوط و زود رسیدن بمقصود و سواری سبب یافته تیز رفتار بود
 اینهمه چیزهای ملوک و امار برای دیگری بیشتر نبود اکنون قطع مسافت یکماه بیک روز و بدون مشقت کویا که انسان
 در خانه خود شبته با سایش تمام بلکه در خواب راحت و آرام قطع منازل طی مراحل میکند چنانکه درین عهد بوم غربت
 است و از منته سابقه کاهی نصیب احدی از شایان نبوده از آنجمله است اجزای آبر فی صنعت مقناطیسی که بیک
 لحظه از شهری بشهری هر یکی دیگری اخبار میرسانند بجز قلیل از آنجمله است بنای خرابی آب از مسافت بعید و جاری
 کردن در شهرها و خانه ها از آنجمله است روشنی کیماس در اکثر شهرهای مشهور مثل مریخی و کاکته و غیره و شرب
 از شام تا صبح بیام راهها مشتعل است اینهمه منافع و ترقیات که روز بروز در دنیا پیدا است از نتایج توجه انسانی بحقیقت
 الهی تقد تعالی این رساله ها یون در ساعت سعید صورت انتظام گرفته صورت تمام

پذیرفت توقع از ارباب بصیرت و اصحاب عین بین چنانست که دیده باطن خود را از کل اجزا بر آن فی ذلک عبره الالی
 الالباب سرمد سازند و این تذکره پادشاهان را مانند حکایات افسانه ها ندانند و بدین پریروم ربای دنیا دل نه
 بندند و بام فریش در نیانند و تا قلم نمانند که چگونه پادشاهان نادر که کلاه کوشه حشمت و جاه را بر کویان سارنده
 بودند از دست برد قضا از پاها قانند و در خاک فنا غنوند و از حشمت و جاه و دولت سپاه دزد و کار نغمی نمانند

امید که منظر نظر اولی الالباب کرد
 فی شهر شوال الحکم سارنده
 سخط اقل کلین بنیر امیدی
 شاری صورت تمام
 پذیرفت



